

فصل اول

افغانستان کشور واحد و غیر قابل تجزیه

موقعیت افغانستان در قاره آسیا برای خود اهمیت به سزایی دارد و به دلیل همین موقعیت است، که همیشه استعمارگران به این سرزمین تاخته اند و همیشه میهن ما را مورد تجاوز قرار داده اند. برای این که با اهمیت این موضوع بیشتر پی ببریم و کشور خود را بیشتر بشناسیم لازم است، تا دروسی را که در ادامه این مقدمه ترتیب شده اند به دقت بیاموزیم.

مورخین و دانشمندان افغان و خارجی، تعریف های متعددی از موقعیت خاص افغانستان ارائه نموده اند، که هر کدام دارای اهمیت بوده و بازتاب واقعیت های تاریخی، تجربه تاریخی و شناخت از جغرافیه و موقعیت خاص افغانستان در امتداد تاریخ می باشد.

تجربه ی کهن سال این مرز و بوم نشان می دهد که موقعیت جغرافیایی یکی از عمده ترین عوامل در رشد تاریخ و چگونگی کیفیت رشد تاریخی و توسعه تاریخی محسوب می گردد.

مؤرخان نامدار افغانستان چون احمد علی کهزاد، علامه عبدالحی حبیبی و میر غلام محمد غبار هر کدام موارد بسیار عمده و اساسی را در رابطه به موقعیت خاص جغرافیایی افغانستان در آثار شان توضیح کرده اند.

افغانستان در قلب آسیا و به حیث پل ارتباطی بین کشورهای آسیای میانه و آسیای جنوبی موقعیت مهم ستراتیژیکی را در قاره آسیا دارد، ولی به حیث کشور محاط به خشکه که به آب های آزاد جهان و بحر راه ندارد، مشکلاتی را نیز دارا می باشد.

نفوس افغانستان در احصائیه های مختلف و در سال های مختلف با ارقام متفاوت نشان داده شده است، به اساس یک احصائیه تخمین، اداره مرکزی احصائیه افغانستان، در سال ۱۳۹۰، شمار نفوس افغانستان به بیست و شش میلیون تن می رسد. یی بر اداه، می گوید، به آن مهاجرین افغان که در خارج از کشور و در کشورهای همسایه زنده گی دارند، شامل این احصائیه نمی شوند.

به اساس حکم ماده دوم قانون اساسی کشور، دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دین مقدس اسلام است، ولی پیروان سایر ادیان در پیروی از دین خود و اجرای مراسم دینی شان در چهار چوب احکام قانون آزاد می باشند. همچنان به اساس احکام قانون اساسی افغانستان هیچ قانون نمی تواند در کشور مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد.

دین مبین اسلام در قرون هفت و هشت میلادی با پیشروی مسلمانان و عرب ها به آسیای میانه به افغانستان نیز رسید و با انتشار دین مبین اسلام در افغانستان ادیان بزرگ آن وقت که در کشور ما رایج

بود چون دین و آئین بودایی، دین و آئین زردشتی و غیره را از بین برد و دین اسلام به حیث بزرگترین دین و بزرگترین مدنیت جهان در افغانستان رایج گردید.

بزرگترین کوه های افغانستان عبارتند از:

- کوه هندوکش
- کوه بابا
- فیروز کوه
- سیاه کوه
- تیر بند ترکستان
- سفید کوه و بعضی کوه های خورد و بزرگ دیگر

هم چنان آب های جاری در افغانستان به چهار حوزه مهم و بزرگ تقسیم شده اند که عبارت اند از:

- حوزه آمو که شامل دریای واخان، دریای شیوا، دریای کوکچه، دریای کندز، دریای خلم دریای پنج آب می گردد.
 - حوزه هریرود که شامل دریای هریرود، دریای مرغاب، کشک و معاونین هریرود می گردد.
 - حوزه کابل که شامل دریای لوگر، دریای پنجشیر، دریای الیشنگ، دریای کنر و دریای سرخورد می گردد.
 - حوزه سیستان که شامل دریای فراه، دریای ادرسکن، دریای خاشرود و چند دریای کوچک دیگر.
- مهمترین صادرات افغانستان در طول سالهای اخیر به خارج از افغانستان مواد خام، پشم حیوانات، پوست قره قل، پوست سایر حیوانات چون بز، گوسفند، گاو، میوه جات تازه و خشک، پنبه، برخی نباتات کار آمد در ادویه های کیمیای و سایر اقلام می باشد.

اهمیت افغانستان به مثابه قلب آسیا

افغانستان (سر زمین افغان ها) یک کشور کوهستانی و محاط به خشکه است، که در آسیای مرکزی موقعیت دارد. که این کشور تاریخ پنج هزار ساله دارد، نخست به نام آریانا و بعداً به نام خراسان یاد گردیده، اما در سال ۱۱۲۶ شمسی در زمان حاکمیت احمد شاه بابا، افغانستان جای تمام آریانا و خراسان را گرفت.

بعضی از مؤرخین تعیین دقیق سرحدات امپراطوری افغان را کار دشوار دانسته، اما گفته اند که زمانی الی ۱۶ درجه طول البلد وسعت داشت.

آنها می گویند که سرحدات این امپراطوری در شرق به سرحد هند که در ۱۵۰ کیلومتری دهلی موقعیت دارد، در غرب الی مشهد که از دریای حزر با همین فاصله موقعیت دارد و عرض این امپراطوری از دریای آمو گرفته و در جنوب الی خلیج فارس امتداد می یافت.

وسعت امپراطوری احمد شاه بابا وقتاً فوقتاً بنابر اختلافات میان نواسه های وی و بعداً میان برادران محمدزی رو به زوال گردید.

موقعیت جغرافیایی افغانستان فعلی

شمال و جنوب غرب افغانستان مناطق خشک و هموار زیادی دارد و درجنوب آن نزدیک به مرز پاکستان دشت های ریگ زار موقعیت دارد. افغانستان در شرق و جنوب ۲۴۳۰ کیلومتر با پاکستان، در غرب با ایران ۹۳۶ کیلومتر، در شمال غرب با ترکمنستان ۷۴۴ کیلومتر، در شمال با ازبکستان ۱۳۷ کیلومتر، در شمال شرق با تاجکستان ۱۲۰۶ کیلومتر و با چین ۷۶ کیلومتر مرز مشترک دارد.

افغانستان با داشتن ۶۵۲۸۶۴ کیلومتر مربع مساحت بعد از کشورهای چین، ایران و پاکستان چهارمین کشور بزرگ در منطقه میباشد.

تشکیلات منظم واحد های اداری افغانستان معاصر برای اولین بار در سال ۱۳۰۰ شمسی بنام تشکیلات اساسیه افغانستان تدوین گردید، که ضمن آن همه افغانستان به ۲۱۶ واحد اداری تقسیم شده بود، که شامل ولایات، حکومت اعلی، حکومت کلان، حکومت درجه اول، درجه دوم و درجه سوم وعلاقدهای های درجه اول و دوم بود.

پس از آن در سال ۱۳۴۳ شمسی این تشکیلات اداری تجدید گردید، که با تصویب آن تشکیلات سابقه لغو گردید و ضمن این تشکیلات همه افغانستان به ۲۹ ولایت تقسیم گردیده بود.

برعلاوه ولایت ها واحد های اداری دیگری چون لوی ولسوالی ها، ولسوالی های درجه اول، دوم، سوم وچهارم وعلاقدهای ها در این تشکیلات اداری وجود داشت، که مجموعه واحد های اداری این تقسیمات به ۲۳۴ واحد اداری می رسید.

فعلاً این کشور از نظر واحدها به ۳۴ ولایت و ۳۶۲ ولسوالی تقسیم گردیده است.

شماره	ولایت	مرکز	لسوالی ها	ملاحظات
۱	ولایت کابل	شهر کابل	۱۴ ولسوالی	
۲	ولایت پروان	شهر چاریکار	۹ ولسوالی	
۳	ولایت کاپیسا	شهر محمود راقی	۶ ولسوالی	
۴	ولایت پنجشیر	شهر بازارک	۶ ولسوالی	
۵	ولایت بغلان	شهر پلخمری	۱۴ ولسوالی	
۶	ولایت کندز	شهر کندز	۶ ولسوالی	
۷	ولایت تخار	شهر تالقان	۶ ولسوالی	

۸	ولایت بدخشان	شهر فیض آباد	۲۷ ولسوالی
۹	ولایت سمنگان	شهر ایبک	۶ ولسوالی
۱۰	ولایت بلخ	شهر مزار شریف	۱۴ ولسوالی
۱۱	ولایت جوزجان	شهر شبرغان	۱۰ ولسوالی
۱۲	ولایت سرپل	شهر سرپل	۶ ولسوالی
۱۳	ولایت فاریاب	شهر میمنه	۱۳ ولسوالی
۱۴	ولایت غور	شهر چغچران	۹ ولسوالی
۱۵	ولایت بادغیس	شهر قلعه نو	۶ ولسوالی
۱۶	ولایت هرات	شهر هرات	۱۵ ولسوالی
۱۷	ولایت فراه	شهر فراه	۱۰ ولسوالی
۱۸	ولایت نیمروز	شهر زرنج	۴ ولسوالی
۱۹	ولایت هلمند	شهر لشکرگاه	۱۴ ولسوالی
۲۰	ولایت کندهار	شهر کندهار	۱۷ ولسوالی
۲۱	ولایت ارزگان	شهر ترینکوت	۵ ولسوالی
۲۲	ولایت زابل	شهر قلات	۹ ولسوالی
۲۳	ولایت غزنی	شهر غزنی	۱۸ ولسوالی
۲۴	ولایت پکتیکا	شهر شرنه	۱۸ ولسوالی
۲۵	ولایت خوست	شهر خوست	۱۲ ولسوالی
۲۶	ولایت پکتیا	شهر گردیز	۱۲ ولسوالی
۲۷	ولایت لوگر	شهر پل علم	۶ ولسوالی
۲۸	ولایت میدان وردگ	میدان شهر	۸ ولسوالی
۲۹	ولایت بامیان	شهر بامیان	۶ ولسوالی
۳۰	ولایت دایکندي	شهر نیلی	۷ ولسوالی
۳۱	ولایت ننگرهار	شهر جلال آباد	۲۱ ولسوالی
۳۲	ولایت لغمان	شهر مهتر لام	۵ ولسوالی
۳	ولایت کنر	شهر اسعد آباد	۱۴ ولسوالی
۳۴	ولایت نورستان	شهر پارون	۷ ولسوالی

افغان ها در طول تاريخ برای آزادی کشور شان در برابر سکندر مقدونی، صفوی های ایرانی، مغول و دیگران به جنگ و مبارزه پرداخته اند.

مؤرخین به این نظر اند، که موقعیت تاریخی افغانستان در چهار راه شرق، در آستانه آسیای مرکزی، بر سر راه معروف ابریشم، در منتهای شرقی آسیای غربی و در انتهای غربی آسیای شرقی، در میان هند و ایران، در راه رو و آستانه دروازه های نیم قاره هند و پاکستان، در مسیر کاروان های مهاجرت ها، میان اباسین و جیهون و هامون و در سایه بام دنیا طوری آن را در مسیر تاریخ قرار داده است، که مرکز ثقل بسیاری از وقایع و گزارشات مهم شرقی و غربی و آسیایی و اروپایی و جهانی را به نحوی از آنها، به طور مستقیم و غیر مستقیم می توان در آن سراغ کرد.

این عده مؤرخین نظر دارند، که افغانستان در جریان تاریخ، از دوره های قدیم عصر حجر تا قرن بیستم میلادی تحولات گوناگون تاریخی را دیده، که همه آن نشان دهنده موقعیت خاص جغرافیایی آن در قلب آسیا می باشد و نشان می دهد، که این سر زمین در زمانه ها و ادوار مختلف به نام های آریانا، خراسان و افغانستان، جریان های مختلف تاریخی را تجربه کرده است.

موقعیت تاریخی افغانستان در همسایگی با آسیای میانه و هندوستان سابقه باعث آن گردیده تا در معرض هجوم کشور کشایان و تاراج گران مختلف از شرق و غرب و عرب و عجم نیز قرار بگیرد.

به همین دلیل هم است، که آثار و علایم بیشتر از بیست قوم و دیانت های بزرگ چون بودایی، برهمنی، آفتاب پرستی، هندویی و غیره در این سر زمین وجود دارد.

افغانستان با موقعیت اش در وسط قاره آسیا یک کشور محاط به خشکه می باشد، که به آب های آزاد دنیا راه مستقیم ندارد.

نزدیک ترین بندر آبی به افغانستان هم اکنون بندر کراچی پاکستان می باشد که از شهر کابل پایتخت افغانستان ۱۶۳۳ کیلومتر فاصله دارد.

این کشور در زمانه های قدیم با در نظر داشت موقعیت حساس خود نه تنها مهد فرهنگ ها و تمدن های گوناگون بوده، بلکه به حیث چهار راه کاروان های تجارتی بین کشور های دور و نزدیک قاره آسیا و حتی فرا تر از آن نیز پنداشته می شد.

همین موقعیت جغرافیایی باعث گردیده بود تا افغانستان در قرن هژدهم میلادی، به صورت خاص مورد توجه قدرت های استعماری انگلستان، روسیه و فرانسه به حیث دروازه ورودی هندوستان، قرار گیرد.

سرافرید رایل وزیر خارجه هند بریتانوی آن زمان، در مورد اهمیت خاص افغانستان شعری به زبان انگلیسی سروده است، که یک قسمت از ترجمه منظوم آن به زبان دری در کتاب تاج التواریخ به این گونه نقل شده است:

افغانستان چو دانه بین دو سنگ آسیا
 کاخر در آن میانه شود همچو توتی
 آن هر دو سنگ دولت روس است و انگلیس
 کز آب روزگار بگردند دایما

به همین گونه جواهر لعل نهرو یکی از رهبران آزادی خواه هندوستان، افغانستان محاط به خشکه کنونی را به کشوری تشبیه می نماید که دروازه های آن در خانه ی همسایه قرار دارد و علامه اقبال، شاعر و فیلسوف معروف مشرق زمین، در شعر معروف خویش موقعیت خاص افغانستان را بیان کرده، که در قسمتی از آن چنین می خوانیم:

آسیا یک پیکر آب و گل است
 ملت افغان در آن پیکر دل است
 از فساد او فساد آسیا
 از گشاد او گشاد آسیا

به گفته تاریخ نویسان شاهراه ابریشم که بزرگترین مسیر کاروان های تجارتي در آن زمان شمرده می شد از خاک افغانستان عبور می کرد و به همین دلیل مارکیت های بزرگ تجارتي در نقاط مختلف کشور بوجود آمده بودند که اموال کشورهای مختلف چون هند، چین و کشور های اروپایی از جمله پارچه جات ابریشمی و نخی تولید چین در این مارکیت ها و بازار ها به فروش می رسیدند یا با یکدیگر تبادل می شدند.

افغانستان در عصر حاضر نیز در یک قسمت مهم قلب آسیا موقعیت دارد، از یک سو با شبه قاره هند و از سوی دیگر نیز به کشور های آسیای مرکزی و چین ارتباط دارد و از سمت دیگر نیز به آسیای غربی می رسد.

سلسله کوه های هندوکش که در قسمت بزرگی از خاک این کشور امتداد یافته اند، همواره به حیث سد محکمی در برابر مهاجمان و متجاوزین بوده است و به همین دلیل است، که همیشه مهاجمان و متجاوزین که بر این کشور یورش آورده اند، نتوانسته اند، برای مدت طولانی در این جا باقی بمانند و به این ترتیب افغانستان حیثیت دیوار محکمی بین مهاجمان شرقی و غربی را برای خود اتخاذ نموده است.

افغانستان در قرن نوزده میلادی و اوایل قرن بیستم میلادی بین امپراطوری بریتانیای کبیر آن وقت و همچنان بین اتحاد شوروی آن وقت خط فاصله را ایجاد کرده بود و مانع از بروز جنگ بین این دو ابر قدرت گردیده بود.

همچنان افغانستان در سال های وسط قرن بیستم میلادی بین اتحاد شوروی آن وقت و ایالات متحده امریکا که هر دو به حیث دو ابر قدرت جهانی بین خود رقابت سیاسی و نظامی داشتند، به حیث حایل واقع شده بود و حکومت افغانستان در آن زمان سیاست بی طرفی را بین ابر قدرت های شرق و غرب را اتخاذ نموده بود، که از جانب هر دو ابر قدرت مذکور سیاست بی طرفی افغانستان پذیرفته شده بود.

در عصر حاضر نیز که سیاست جهانی تغییر کرده و جهان از تضاد های دو قطبی رهایی یافته اند و نظام سرمایه داری بر اکثر کشورهای جهان و از جمله کشورهای آسیایی غلبه نموده است، باز هم افغانستان در موقعیتی قرار دارد، که نقطه اتصال بین کشورهای آسیای مرکزی و حتی روسیه و همچنان کشورهای جنوب آسیا چون پاکستان و هند قرار دارد.

انگلیس نیز با افغانها زور آزمایی نموده است، جنگ اول افغان - انگلیس در سال های ۱۲۱۷ - ۱۲۲۱ شمسی، جنگ دوم در سال ۱۲۵۷ و جنگ سوم در سال ۱۲۹۸ شمسی بوده است.

اقوام با هم برادر افغانستان

در ماده چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان در مورد اقوام مختلف و با هم برادر ساکن در افغانستان آمده است که ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا باشند.

در قانون اساسی کشور همچنان آمده است، که ملت افغانستان متشکل از اقوام پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه یی، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوی و سایر اقوام می باشد و از جمله زبان های پشتو، دری، ازبکی، ترکمنی، بلوچی و پشه یی، نورستانی، پامیری و سایر زبان های رایج در کشور، پشتو و دری زبان های رسمی دولت می باشند.

قانون اساسی تذکر می دهد، در مناطقی که اکثریت مردم به یکی از زبان های ازبکی، ترکمنی، پشه یی، نورستانی، بلوچی و یا پامیری تکلم می نمایند، آن زبان علاوه بر پشتو و دری به حیث زبان سوم رسمی می باشد و نحوه تطبیق آن توسط قانون تنظیم می گردد.

اقوام مختلف و با هم برادر افغانستان در طول تاریخ به شکل ملت واحد و یک پارچه در کنار همدیگر زیست داشته اند و همیشه در غم و درد یکدیگر با هم شریک بوده اند. اقوام مختلف و با هم برادر افغانستان به شکل پراکنده در ولایات مختلف کشور زیست دارند ولی در برخی موارد برخی ولایات و مناطق کشور محل زنده گی اقوام معینی نیز است.

اقوام مختلف افغانستان در طول تاریخ این کشور افتخارات مشترک ملی نیز کسب نموده اند، همیشه در مقابل تجاوزگران بر کشور و میهن به صورت واحد و یک پارچه مقاومت کرده اند و از نوامیس ملی و میهنی خود به شکل متحدانه و شانه به شانه هم دیگر دفاع نموده اند.

آن گونه که تاریخ پر افتخار کشور ما شاهد است، وقتی که در قرن نهم میلادی امپراطوری استعماری انگلیس بر افغانستان هجوم آورد، مردم مناطق مختلف افغانستان در مقابل آن به شکل متحد و

یک پارچه در مقابل آن قیام کردند و در جریان سه جنگ تاریخی افغان انگلیس که بالاخره منجر به آزادی و استقلال افغانستان از استعمار انگلیس شد، همه اقوام و مردم ساکن ولایت ها و مناطق مختلف افغانستان در برابر آن قیام نمودند و برای حصول آزادی و استقلال خود رزمیدند.

به همین ترتیب مردم نقاط مختلف کشور در عرصه کسب افتخارات برای این کشور در مجال های علمی، ورزش و سایر موارد مساویانه عمل کرده اند و همه اقوام افغانستان افتخارات بزرگ ملی برای کشور به ارمغان آورده اند.

یکی از بزرگترین عوامل اتحاد و وحدت بین اقوام مختلف و ساکن در نقاط مختلف کشور، پیروی مشترک بیش از ۹۹ فیصد از اتباع این کشور از دین مقدس اسلام است، که همه مردم و همه پیروان خود را به اتحاد و همدلی بین یکدیگر فرا می خواند.

همچنان سایر پیوند های مشترک و واحد بین افراد مربوط و زنده گی سالیان دراز در کنار همدیگر از عوامل و پدیده های است، که باعث ایجاد وحدت ملی بین اتباع این کشور که به اقوام و ولایات مختلف این کشور ارتباط دارند و به زبان های گوناگون صحبت می کنند، گردیده است.

فصل دوم

استقلال و اهمیت آن برای وطن

استقلال و آزادی دو کلمه زیبا، پر معنی و با مفهوم برای هر ملتی در روی کره زمین است، ملت افغانستان نیز همچو سایر ملت های آزاده دنیا با استقلال و آزادی عشق می ورزد و طی سالیان عمر خویش بار ها برای کسب استقلال و خود مختاری خود از استعمارگران و نیروهای متجاوز به مبارزات مسلحانه پرداخته اند، که تاریخ درخشان و پر افتخار این ملت آزاده و سربلند را تشکیل می دهد.

مفاهیم استقلال و آزادی

گرایش به سلطه جویی در سرشت انسان نهفته است، زیرا گرایش به استخدام و بهره برداری و بهره کشی از دیگران جزو ذاتیات و یا لوازم ذات و ماهیت انسانی است، (نگاه کنید به المیزان، علامه طباطبایی بر خلاف دیگر مفسران و اندیشمندان علوم اجتماعی که قایل به اجتماعی و مدنی بالطبع بودن انسان هستند، بر این باور است که انسان در طبیعت خود موجودی است، که می کوشد دیگران را به استخدام خود در آورد. (زخرف آیه 32) از این رو گرایش وی به اجتماع و جامعه امری ذاتی و از لوازم ذات و ماهیت نیست، تا گفته شود که انسان موجودی اجتماعی در طبیعت و ذات خود است. گرایش به اجتماع از آن رو در انسان وجود دارد، که انسان می کوشد برای به استخدام در آوردن دیگران در اجتماع زندگی کند، بنا براین گرایش انسان به اجتماع جزو لوازم مستخدم بودن انسان است) این گرایش انسانی در دولت ها به خوبی تجلی می یابد. در حقیقت اوج سلطه جویی سرشت انسانی در نهادهای نمایان می شود، که دولت نامیده می شود. از این رو، دولت ها به طور طبیعی با بهره گیری از قدرت مشروع و یا نامشروع خود، می کوشند تا دیگران را به اطاعت و التزام وادار سازند. در حقیقت قوانین بشری بیش از آن که حافظ منافع مردم باشد، حافظ منافع دولت و دولتمردان در الزام دیگران به اطاعت است. در مقابل هر گاه در جوامع امروزی سخن از آزادی به میان می آید، به معنای آزادی از قوانین سختی است، که منافع دولت را در برابر منافع فردی و اجتماعی مردم (در برابر دولت) به خطر می اندازد. بنا براین هرچه دولت ها قوی تر و قدرتمند تر شوند و تمرکز قدرت افزایش یابد، به همان اندازه از آزادی کاسته می شود و مردم با محدودیت های بیشتری رو به رو می شوند. برخی بر پایه این استدلال بر این باورند که در گذشته به جهت عدم تمرکز قدرت و فقدان دولت های قدرتمند، آزادی به مفهوم جدید آن، مساله مردم و جوامع بشری نبود؛ زیرا دولت ها از ابزارهای کافی و لازم برای چیرگی بر جامعه و مردم برخوردار نبود. دولت های متمرکز و قدرتمند شاهنشاهی و امپراتوری نهایت توان و سلطه و چیرگی شان این بود، که بر امیران محلی و رؤسای قبایل حکم رانی کنند و فرمان دهند و اطاعت بخواهند. آن چه مساله جوامع دیروز یعنی پیش از پدیداری دولت های جدید بود، مساله آزادی به معنای بردگی بود، که تن ایشان را به بند می کشید.

در دولت های مدرن و جدید مساله آزادی به مفهوم رهایی از سلطه ای که به طور مشروع و قانونی افکار و اندیشه ها و رفتار فردی را تحت کنترل در آورده است و فرد را از همه لحاظ به زنجیر کشیده و برده و بنده کرده است. در بردگی و بندگی نوین، آن چه از افراد جامعه و ملت ها گرفته می شود، آزادی افکار و اندیشه و رفتار فردی است. به گونه ای که تن ها نیز به تبعیت گرفتار بندگی و بردگی می گردد. از این رو، آن چه مساله مردم در زمان حاضر است، آزادی به معنای غیر از آزادی در معنای دیروز است. بنابر این نمی توان و نمی بایست در گذشته در پی ردگیری و شناسایی پیشینه تاریخی مباحث آزادی و آزادی خواهی به معنای امروزی بود. هر چند واژگان همان واژگان دیروز است، ولی مفهوم غیر از آن چیزی است، که در گذشته می فهمیدند و می جستند.

استقلال در معنای و مفهوم امروزی آن نیز چنین داستانی دارد. اگر در گذشته سخن از استقلال دولت ها و جوامع و ملت ها سخن به میان می آمد، غیر مفهومی است که امروز ما آن را می فهمیم و در پی آن هستیم.

مفهوم استقلال

استقلال عبارت است از داشتن قدرت تصمیم گیری و سیاست گذاری همراه با اعمال این تصمیم ها و سیاست ها در محدوده حاکمیت همچنان به اساس تعریفی که ارائه شد، می توان گفت که استقلال دو جنبه دارد، یکی استقلال خارجی، یعنی آزادی در برقراری روابط با سایر کشورها و در مسائل خارجی به طور مجموعی و دومی استقلال داخلی، یعنی، آزادی عمل در چارچوب سرحدات یک کشور. در نتیجه استقلال داخلی یک کشور می تواند هر نوع قانون اساسی را که مردم آن میل داشته باشند، تصویب کنند و تشکیل اداری خویش را طبق خواست و ضرورت خود برقرار نموده و هر نوع قانونی را بخواهند، وضع کنند. به همین گونه استقلال به شرایطی گفته می شود، که یک ملت، کشور یا دولت توانایی خود گردانی و حاکمیت برسرزمین خود را داشته باشد.

استقلال که بازتاب دهنده حاکمیت ملی در بعد روابط خارجی دولت ها است، پس از جنگ جهانی دوم توسط جریان های فکری مبارزاتی بیشتر در برابر "استعمار" مطرح شد و غالب کشورهای آسیایی، آفریقایی و امریکای لاتین که طعم تلخ سلطه استعماری را چشیده بودند، خواستار رهایی از یوغ قدرت های خارجی شدند.

آنچه از استقلال در این دوره برداشت می شد، حق تعیین سرنوشت مردم و ملت ها در داخل یک کشور. ملت هایی که در قاره های مختلف جهان تحت یوغ استعمار به سر می بردند، برای اعاده حاکمیت ملی و آزادی تصمیم گیری و تعیین سرنوشت به دور از مداخله بیگانگان دست به مبارزه زدند.

همه جریان های استقلال طلب در این دوره به حق مردم در تعیین سرنوشت، آزادی از یوغ استعمار، تشکیل دولت های ملی، خودکفایی اقتصادی و استثمار تاکید داشتند.

در این مبارزات ملی و ضد استعماری آزادی، دیموکراسی و حق حاکمیت مردم به صورت چشمگیری با استقلال گره خورده بود و مبارزان ملی نیز به گونه ای فکر می کردند که آزادی، حاکمیت ملی، دموکراسی، حق تعیین سرنوشت و خودکفایی اقتصادی همه در صورتی میسر و ممکن اند، که ملت های تحت یوغ استعمار به استقلال دست یابند.

اما در عمل بارهایی کشورهای مستعمره و شکل گیری حکومت های که بیشتر شکل اقتدار گرایی داشتند نسبت به دیموکراتیک بودن آن، مفهوم "استقلال" هم دچار برخی مشکلات گردید. از یک طرف سلطه خارجی به طور مری در تعیین حاکمیت و پشتیبانی از آنها قطع شد، اما بدلیل تداوم وابستگی های اقتصادی و سیاسی کشورهای تازه استقلال یافته به کشورهای استعمارگر این رابطه بطور نامرئی ادامه یافت.

از طرف دیگر غالباً سلطه خارجی به استبداد داخلی تغییر ماهیت داد و حتی حکومت های برآمده از مبارزات ملی به نوعی ادامه دهنده همان سیاستهای گذشته استعمارگران شدند.

همچنان استقلال به معنی مخالف وابستگی است. ملت یا کشوری را می توان مستقل تلقی کرد، که تحت انقیاد ملت یا کشور دیگری نباشد.

به عبارت دیگر، زمانی که در یک کشور تصمیمات ملی تنها توسط مقامات خود همان کشور و تنها با در نظر داشت منافع ملی آن کشور اتخاذ شود، به چنین کشوری می توانیم بگوئیم، که از استقلال برخوردار است.

وابستگی به این معنا است، که حاکمان یک کشور، به هر دلیلی و عمدتاً به دلیل حفظ قدرت، منافع و خواسته های بیگانگان را بر منافع ملی ترجیح دهند.

استقلال برخورداری یک کشور از حق حاکمیت ملی آن نیز معنا شده می تواند. به این معنا که دولت ملی برای اداره امور داخلی کشور و روابط خارجی خود نیازمند جلب نظر و موافقت دولت یا دولت های خارجی نمی باشد. استقلال یک کشور و دولت مقوله ای یک بُعدی نیست، بلکه شامل استقلال در تمام ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیز می باشد.

با توجه به تعریف ها و برداشت های فوق از استقلال می توان نتیجه گرفت که "استقلال" از نگاه مفهومی یک امر نسبی است و همان طوریکه در نصف اخیر قرن بیستم تا اوایل قرن بیست و یکم از دید تاریخی و مفهومی دچار تحول عمیق شده، در سایه زمان و مکان و تحت شرایط می تواند، تغییر نموده، دچار تحول شود و برای هر ملت و کشوری در هر مقطعی از زمان معنای خاص خود را یابد.

همانطوری که در یکی از تعریف ها متذکر شدیم، استقلال یک مقوله یک بُعدی نیست و شامل استقلال سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دفاعی می شود و به عنوان یک مجموعه مطرح است.

استقلال سیاسی و استقلال اقتصادی

بحث استقلال سیاسی و استقلال اقتصادی بیشتر در کشورهای در حال انکشاف مطرح است، ولی به هر صورت نه تنها استقلال اقتصادی پیوندی عمیق با استقلال سیاسی دارد، بلکه از نظر اکثر دانشمندان استقلال سیاسی شرط لازم برای تأمین استقلال اقتصادی پنداشته می شود.

از نظر دانشمندان به هر اندازه یی که سطح رشد و ترقی کشورها پایین تر باشد، تجربه مردم آنها در کسب استقلال سیاسی نیز کمتر خواهد بود و به هر اندازه یی که در استقلال سیاسی کم تجربه گی بیشتر مشاهده گردد، به همان اندازه آشنایی مردم با استقلال اقتصادی کم رنگ تر خواهد بود.

به همین گونه دانشمندان علم سیاست به این نظر اند، که به هر اندازه یی که در یک نظام، نظم و انضباط ضعیف بود، موانع رشد اقتصادی آن عمیق تر خواهد بود.

پس اگر مقررات، قواعد و قوانین یک ملت، به افراد جامعه اجازه هر نوع بی بند و باری را بدهد، استقلال اقتصادی و سیاسی در معرض فروپاشی قرار می گیرد.

ضرورت آزادی در ترقی و پیشرفت کشور

پیشرفت و تکامل، یک احساس فطری است، که در ذات انسان نهفته و انسان از ابتدای زنده گی اجتماعی خود، همواره تلاش دارد، تا پیشرفت و بهبودی در شرایط زنده گی خود داشته باشد. پیشرفت و ترقی امروز در تمام ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برای همه ملت ها و هرگونه نظام سیاسی مطرح است.

اهمیت پیشرفت و ترقی در جهان کنونی به گونه ای است، که گام برنداشتن یک جامعه در جهت پیشرفت، به منزله مرگ تدریجی و نابودی آن جامعه خواهد بود. بر همین اساس یکی از امور لازم در رسیدن به پیشرفت سیاسی یک جامعه، استقلال و عدم دخالت بیگانگان در امور آن است؛ زیرا سلطه دیگران با روح ترقی و پیشرفت انسان در تضاد قرار دارد و یکی از خصوصیت های فطرت انسان، عدم پذیرش سلطه دیگران در زندگی خویش است. از این رو، اولین گام در جهت پیشرفت همه جانبه یک جامعه استقلال و عدم دخالت بیگانگان در امور آن است و این گامی است که مسایل زیادی در عقب آن نهفته است.

طبیعی است، که در این صورت برای رشد و انکشاف همه جانبه یک کشور باید، مردم آن کشور زمام امور خود را بدست داشته باشد تا بتوانند به اراده خود تصمیم بگیرند و به اراده خود برای رشد و انکشاف کشور شان بیاندیشند، پلان بسازند و آن را عملی سازند.

مبارزات ضد استعماری مردم افغانستان

هر چند بحث مبارزات ضد استعماری مردم افغانستان تاریخ طولانی دارد و خیلی ها قبل از تاسیس کشور مستقلی بنام افغانستان توسط احمد شاه بابا، آغاز گردیده است، ولی در این بحث تنها به تجاوزات استعمار گران پس از تاسیس افغانستان می پردازیم.

افغانستان از یک سو به اساس اهمیت و موقعیت ستراتیژیک آن و از جانب دیگر به دلیل دلچسپی استعمارگران به این سرزمین واستعمال آن به حیث تخته خیز برای کشورهای دور و نزدیک منطقه همیشه مورد تهاجم بیگانگان قرار گرفته است و مردم این سرزمین نیز با قهرمانی، رشادت و پایمردی که از نیاکان و از چندین نسل برای آن به ارث مانده است، با این متجاوزین خارجی جنگیده اند و همیشه نه تنها باعث خروج این نیرو ها از کشور خود شده اند، بلکه باعث شکست و ریخت امپراطوری ها و ابر قدرت ها نیز گردیده اند.

با حضور، نفوذ و سلطهء استبداد استعماری در کشور، مردم گوشه گوشه افغانستان به مبارزات آزا یخواهانه و ضد استعماری آغاز نهادند.

سلسله سه جنگ مشهور و تاریخی افغان - انگلیس از همین جا آغاز یافت، که بالاخره منجر به آزادی و استقلال کشور در زمان امان الله خان در سال ۱۹۱۹م گردید.

جنگ اول افغان - انگلیس

پس از آنکه در سال ۱۸۳۹م شاه شجاع توسط استعمار انگلیسی بر مردم افغانستان تحمیل گردید، مبارزات آزادی خواهانه مردم افغانستان علیه این استعمار گران نیز آغاز گردیدند. هنگامی که آتش انقلاب در افغانستان مشتعل می گردد، هنوز بیست هزار عسکر انگلیس در کابل، پانزده هزار در قندهار، پنج هزار در جلال آباد و ده هزار هم در غزنی، قلات، بامیان و غیره شهر های افغانستان حضور داشتند.

در مجموع پنجاه هزار عسکر بریتانوی مجهز با توپ خانه، نیروی سواره و اسلحه ثقیله در مواضع مستحکم و قوی وجود داشتند واز هند بریتانوی آن هنگام هم به گونه پیوست با اسلحه و تجهیزات اکمال می گردیدند.

البته نیرو های مردمی افغان نیز با اسلحه محلی، ولی با یک نیروی ایمانی قوی و روحیه بسیار عالی وارد میدان معرکه شدند.

به اساس روایت تاریخ نویسان چه افغانی و چه هم انگلیسی معنویات جنگ آوران افغان خیلی قوی و برتر از دشمنی بود که اسلحه ثقیل و خفیف در دست داشتند.

یک خانم انگلیسی لیدی سیل که شاهد جنگ مجاهدین افغان و متجاوزین انگلیسی در ساحه بی بی مهری شهر کابل در جریان جنگ اول افغان - انگلیس بوده است، در مورد این واقعه چنین می نویسد:

مبارزین افغان از بالای تپه ها چنان برصفوف سپاه انگلیس فرو ریختند، که گرگ در رمه گوسفندی داخل می شود. البته مبارزین افغانی نیز از عقب حمایت جدی زنان افغان را با خود داشتند. زنان برای مجاهدین افغان نان می پختند و در هنگام عبور عساکر انگلیسی از بازار ها و کوچه ها بر آنها سنگ، کلوخ و حتی آب جوش می ریختند و ملا امامان و روحانیون با گشت در بازار ها، دوکانداران را از فروش غله و سایر مواد لازم بر افراد دشمن باز می داشتند.

تاریخ نویسان به این باور اند که یکی از علت های پیروزی مبارزان افغان بر نیروی استعماری انگلیس، بلد بودن مردم این سرزمین با جنگ های چریکی و گوریلایی از زمانه های قدیم بود.

از چهره های مهمی که در جریان جنگ اول افغان و انگلیس فرماندهی سپاهیان و مجاهدین دلیر افغان را به عهده داشتند، می توان از نایب امین الله خان لوگری، سکندر خان پامیزی، امام بردی ازبک، ملا احمد برنج فروش، آغا حسین قزلباش، اکبر خوابگاهی، احمد میر آخور، حاجی بختیار، عبدالرحمان غلجایی، تاج محمد خان غزنوی، محمد علم خان اورکزایی، قلندر کاکری، ملک محمد خان، سلطان خان، تاج محمد خان و ده ها تن از سپاهیان گمنام دیگر بودند، که با مردانگی سرشار از ایمان به خداوند متعال در برابر متجاوزین انگلیسی ایستادند و معرکه تاریخی با این استعمار گران و متجاوزین را به نفع خود خاتمه دادند.

به اساس روایت کتاب های تاریخ، بتاریخ ۱۷ رمضان ۱۲۵۷ قمری مصادف با دوم نوامبر سال ۱۸۴۱ میلادی جنگ اول افغان - انگلیس با کشته شدن صد ها تن از عساکر متجاوز انگلیسی و با شکست تاریخی این نیروی تجاوز گر خاتمه یافت.

یکی از بارز ترین مشخصه جنگ اول افغان و انگلیس تبارز روحیه وحدت ملی در برابر تجاوز بیگانه توسط ملت شجاع و مسلمان افغانستان است، چنانچه مردم ما بدون در نظر داشت تفاوت های نژادی، زبانی و مذهبی و منطقه به جنگ علیه اشغال گران پرداختند، تا این که توانستند با همه اردوی مجهز و اکمالات مستقیم از هند بریتانوی، آنها را به شکست مجبور ساختند.

جنگ دوم افغان - انگلیس

جنگ دوم افغان - انگلیس در حقیقت همانا ادامه جنگ اول است، که پس از ۳۵ سال متارکه به دلیل سیاست های پیشروی استعمار انگلیسی در آسیای وسطی بار دیگر و پس از ۳۵ سال شعله ور شد.

باوجود گذشت سی و پنج سال از ختم اولین جنگ افغان - انگلیس در نوامبر سال ۱۸۴۱ و با وجود متارکه بین افغانستان و انگلستان نافذ گردیده بود، افغانستان به دلایل گوناگونی نتوانسته بود، اسلحه لازم برای یک جنگ دیگر با ابر قدرت استعمار گر خارجی را به دست بیاورد. تا هنوز هم اسلحه ای را که افغان ها علیه متجاوزین انگلیسی استعمال می کردند، عبارت بود، از تفنگ های چقماقی، دهن پر و فتیله یی.

در اواخر سال ۱۸۷۸م نیروهای بریتانوی با قشون بزرگی به هدف محو نام افغانستان از نقشه جهان، داخل خاک افغانستان گردیدند. امیر شیر علی خان که در آن زمان زمام امور کشور را در دست داشت، از کابل فرار کرد، پسرش امیر محمد یعقوب خان (که بعد ها معاهده ننگین گندمک را نیز امضاء کرد، به متجاوزین تسلیم شد و در نتیجه دولت و تشکیلات بکلی از بین رفته معدوم شدند.

اما مردم غیور و مبارز افغانستان باز هم علیه استعمار گران به مقاومت پرداختند و شمشیر از نیام بیرون کردند.

در جریان سال ۱۸۷۹ م، در سراسر افغانستان از ننگرهار گرفته تا قندهار و از غزنی گرفته تا کابل ضربات کوبنده ای را برپیکر استعمارگر وارد کردند، چنانچه مؤرخین می نویسند، در طول این مدت سپاه انگلیس در هیچ نقطه از افغانستان آبی به راحت نه نوشیدند و دمی به آرام نه غنودند.

در ماه دسمبر سال ۱۸۷۹ م، اردوی متجاوز انگلیس در شهر کابل مورد ضربات شدید مردم و مبارزینی قرار گرفتند، که با فدا نمودن جان های خود وبا خط سرخ خون خود تاریخ آزادی و رشادت این ملت را رقم زدند.

بالاخره انگلیس متجاوز که از یک سو در جنگ روبرو تلفات سنگینی را از مبارزین راه آزادی میهن متحمل شده بودند، از جانب دیگر اطلاع یافتند، که امیر عبدالرحمن خان با دریافت اسلحه و تجهیزات از روسیه بسوی صفحات شمال افغانستان آمده است. این گزارش ها انگلیس ها را آنقدر سراسیمه ساختند، که با هزار تلاش راه های مفاهمه با امیر عبدالرحمان خان را جستجو می کردند، تا این که بالاخره از طریق "شاه بوبو جان" خواهر وی موفق می شوند و راه مکاتبه با عبدالرحمن خان را باز نمایند.

کتاب تاج التواریخ از قول عبدالرحمن خان می نویسد، که در ماه اپریل سال ۱۸۸۰ میلادی نامه ای ازگرفن انگلیسی بنام وی مواصلت نموده بود، که ضمن آن چنین نوشته شده بود، که ضمن آن به لهجه ظاهراً دوستانه نوشته شده بود، که دولت انگلیس می خواهد بداند، که شما از روسیه چگونه حرکت نموده اید و اراده و خیالات شما چیست؟

به اساس روایت کتاب تاج التواریخ، عبدالرحمن خان در جواب این نامه نوشته بود، که انگلیسی ها باید از مملکت ما خارج شوند، ورنه با مقابله سختی روبرو خواهند شد و همچنان قبل از آغاز مذاکرات رسمی باید غرامت خسارات وارد شده از جانب انگلیسی ها به افغانستان پرداخته شود، که مقدار آن یک میلیارد روپیه ذکر شده است.

دراین نامه جوابیه همچنان عبدالرحمن خان انگلیسی ها را تهدید نموده بود، که اگر این غرامت را نه پردازند، یک فرد آنها را نیز نه خواهد گذاشت، که به پشاور برسند.

یکی از ممیزات جنگ دوم افغان- انگلیس اشتراک زنان قهرمان افغان در این جنگ ها در کنار برادران رزمنده شان است.

داستان مشهور جنگ میوند بین افغان ها و متجاوزین انگلیسی که ضمن آن دوشیزه ملالی که پرچم سپاهیان افغان را پس از کشته شدن پرچم دار آن به دوش می کشید و درحین حال با سر دادن ادبیات حماسی چون :

که په میوند کې شهید نه شوې
خداي ږو لالیه یې ننگۍ ته دې ساتینه

مردان افغان را به مبارزه با متجاوزین انگلیسی تشویق می کرد و از مهم ترین فصل های جنگ دوم افغان و انگلیس شمرده می شود.

جنگ سوم افغان – انگلیس و اعلان استقلال افغانستان

در جریان سومین جنگ افغان – انگلیس که بالاخره منجر به پذیرفته شدن استقلال افغانستان توسط استعمار گران انگلیس گردید، برای اولین بار مردم ما شاهد بمباردمان طیارات انگلیسی بر پایتخت کشور خود بودند.

جنگ در آن زمان بین افغانستان و انگلستان به شکل غیر مساویانه پیش می رفت، نیروهای انگلیسی خیلی مجهز بودند ولی در مقابل نیروهای افغان کمترین امکانات و تجهیزات را در اختیار داشتند.

در زمان آغاز این جنگ جبهات سه گانه مجاهدین افغان از هماهنگی بین همدیگر برخوردار نبودند و حتی از حالت همدیگر خبر هم نداشتند.

اما نیروهای استعماری انگلیس برعلاوه داشتن تجربه جنگ جهانی اول، تجربه دو جنگ قبلی با افغان ها را نیز در اختیار داشتند.

به هر حال جنگ غیر مساوی بین افغانستان و بریتانیا شروع شد و همه جبهات مجاهدین افغان از اوضاع نظامی همدیگر بی خبر و در تاریکی فعالیت می کردند.

طیارات دشمن کوچه های پایتخت کشور ما را به شدت بمباردمان می کرد، ولی مجاهدین و حتی مردم عادی کشور هیچ گونه حراسی از این بمباردمان ها نداشتند و هر کس با تفنگ دست داشته خود، بسوی هوا فیر می کردند و تلاش می کردند تا طیارات دشمن را هدف قرار بدهند.

به نقل از کتب تاریخ گفته شده است، که وقتی در ضمن جنگ سوم افغان – انگلیس جنگ در محاذ خیبر پشاور امروزی آغاز گردید و مناسبات بین دولت افغانستان و هند بریتانوی قطع گردید، برای اولین بار همه شاگردان مکاتب پایتخت به شمول تعداد زیادی از مردم کابل تظاهرات بزرگی را علیه انگلستان را براه انداختند.

مردم و تظاهر کننده گان با دلیری و شهامت از مقابل منزل سفیر انگلیس، که در ساحه مرادخانی شهر کابل موقعیت داشت، در حالی عبور کردند، که شعار می دادند " مرگ بر انگلیس، زنده باد افغانستان مستقل".

بلاخره چون دولت انگلیس در طی سه جنگ مسلسل با افغان ها رشادت و پایداری مردم افغانستان را امتحان کردند و شکست خود را در جبهات مختلف جنگ به خوبی احساس کردند و حتی خطری را متوجه مرکز آسیایی امپراطوری شان در هند بریتانوی آن زمان احساس کردند، به این نتیجه رسیدند، تا با افغان ها به مذاکرات صلح بپردازند.

انگلیس ها برای بار اول راه مذاکره با افغان ها را از طریق سفیر نظر بند افغانستان در داکه هند بریتانوی آغاز کردند و پس از مذاکرات طولانی پذیرفتند، تا روی معاهده استقلال افغانستان امضاء نمایند. مورخان دلایل اصلی شکست دشمن در مقابل مبارزین افغان را مهارت خوب افغان ها در پیش برد جنگ های چریکی و گوریلابی می دانند. افغان ها از قدیم الایام مهارت خوبی در جنگ های گوریلابی داشتند، آنها در شب خون و جنگهای شبانه خیلی مهارت داشتند.

یکی از مهارت های جنگی افغان ها این بود که در میدان های فراخ جنگ از مقابل دشمن عقب نشینی می کردند و شاهراه های سرحدی را به روی دشمن باز نگه می داشتند و همین که دشمن را به میان دره های پر خم و پیچ می کشید، پس از آن با عجله خطوط ارتباط آنان را قطع نموده، با حملات پیهم آنان را نیست و نابود می کردند.

به روایت تاریخ همین تاکتیک های جنگی و مبارزات ضد استعماری افغان ها بود، که توانست سکندر مقدونی را نیز شکست دهد، چنگیز و لشکر مغل نیز با همین تاکتیک جنگی افغان ها شکست خورد و به همین گونه افغان ها، انگلیس های متجاوز را نیز شکست دادند.

تجاوز اتحاد شوروی و جهاد مردم افغانستان

هر چند تهداب تجاوز قشون شوروی بر افغانستان از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ در افغانستان که نظام سردار محمد داوود را سرنگون ساخت، گذاشته شده بود، اما به شکل عملی از آغاز ماه جدی ۱۳۵۸ شمسی و در زمان حاکمیت حفیظ الله امین، ارسال مهمات و وسایط نقلیه روسی به کشور تسریع بیشتری یافت.

از همین تاریخ به بعد نیروهای شوروی بدون هر گونه اعلان رسمی در جریان روز و در طول شب در میدان های هوایی کابل و بگرام جابجا می گردیدند.

شام گاهان روز ۵ جدی مصادف با ۲۶ دسمبر قطعات نظامی روسی از مواضع قبلی خود به طرف اهداف تعیین شده حرکت کردند و به سرعت مواضع مهم نظامی افغانستان را یکی پی دیگری اشغال کردند.

با تجاوز نیروهای روسی به کشور استقلال و حاکمیت ملی کشور از بین رفت، حکومت ها و ملل آزاد در سراسر جهان تجاوز نیروهای روسی بر خاک افغانستان را محکوم نمودند. در سراسر کشور ما و در همه جهان صدای اعتراض مردم علیه حضور نیروهای روسی بلند گردید، مردم کمونیستان را مزدوران کرملین نام دادند، همه دست به دست هم داده به قیام سراسری علیه نیروهای متجاوز شوروی پرداختند. علمای دینی در همه ولایات کشور فتوای شرعی جهاد علیه متجاوزین روسی را صادر نمودند.

در جانب مقابل کسانی که صدای اعتراض شان را علیه موجودیت نیروهای شوروی در افغانستان ابراز می داشتند، به نام ضد انقلاب مسمی گردیده، به زندان ها افکنده می شدند و بسیاری آنها اعدام می شدند.

در سوم حوت ۱۳۵۸ اهالی شریف کابل از بام و در صدای الله اکبر را در اعتراض به تجاوز نیروهای شوروی وقت بلند کردند. از هر کوچه واز هر بام منزل صدای مرگ بر کمونیزم، زنده باد اسلام و شعار روس های متجاوز از خاک ما بیرون شوید، شنیده می شد.

بالاخره این صدا ها و این اعتراض ها هماهنگ شده، به تظاهرات وسیع خیابانی مبدل شدند، نیروهای متجاوز روسی که تحمل چنین اعتراض و چنین تظاهراتی را نداشتند، خواستند با فیر کلاشینکوف در صفوف تظاهر کننده گان خلل وارد کنند. در نتیجه فیر متجاوزین روسی و گماشتگان کمونیست آنها، صدا ها تن از شهروندان کابل به خاک و خون کشیده شدند.

در این قیام تاریخی صدا ها تن از مردان، زنان و حتی اطفال معصوم شهر کابل مردانه وار جان دادند و با ریختن خون خود صفحه زرینی از تاریخ کشور شان را رقم زدند.

در ولایات مختلف و در سراسر کشور به پیروی از شهریان غیور کابل، قیام های مردمی علیه متجاوزین روسی و ایادی مزدور شان شدت هرچه بیشتری یافت که قیام های مسلسل مردم کشور تا زمان خروج آخرین عسکر روسی و سقوط رژیم مزدور کمونیستی در کشور همچنان ادامه یافت.

در جریان جهاد اسلامی مردم افغانستان علیه متجاوزین روسی، همه مردم افغانستان اعم از زن و مرد، طفل و ریش سفید از سراسر کشور از ننگرهار تا هرات و از بدخشان تا قندهار به یک صدا و برای تحقق یک هدف وارد میدان مبارزه و جهاد علیه متجاوزین شوروی و حامیان آنها از احزاب خلق و پرچم گردیدند.

همان گونه که قبلاً در بحث جنگ های آزادی خواهانه مردم افغانستان علیه متجاوزین انگلیسی نیز یاد آوری گردید، مردم افغانستان علیه متجاوزین روسی نیز از تاکتیک های جنگ چریکی و گوریلایی بیشتر استفاده می کردند.

با وجود این همه از یک سو در داخل کمونیستان و متجاوزین شوروی با مشکلات زیادی روبرو بودند و از جانب دیگر هم همه روزه قرا و قصابات متعددی از سیطره و کنترل آنها خارج می گردید و به دست مبارزان راه آزادی قرار می گرفت.

در نتیجه همین شجاعت و مردانگی مردم افغانستان بود که روسها بالاخره پی بردند، که تصرف افغانستان به این شکل ممکن نیست و افزایش شمار تلفات آن ها، دیگر برای شان غیر قابل تحمل گردیده بود.

استقلال ارزشی انسانی

استقلال از ارزش های انسانی است. هیچ کسی دوست ندارد، که تحت سیطره و سلطه دیگری باشد. هر کسی می کوشد تا خود دیگری را به استخدام خود در آورد نه آن که تحت استخدام دیگری باشد و دیگری بر او چیره وسلطه و سیادت داشته باشد. از این رو، برای هر انسانی استقلال همانند آزادی امری ارزشی است. استقلال همانند آزادی مساله اجتماع و جامعه است و اگر به فرد ارتباط می یابد، به اعتبار ارتباط اجتماعی فرد است. از این رو، استقلال چه در حوزه مرتبط با افراد جامعه و چه مرتبط با دولت نسبت به دولت های دیگر از ارزش های مهم و حساس و عامل عزت و سربلندی است. هر کس به جهت نفس استخدام خواهی و استخدام گریزی می کوشد، تا مستقل باشد و وابستگی خود را نسبت به دیگری کاهش و از میان بردارد. به این معنا که بتواند تقدیر سرنوشت فردی (در برابر جامعه) و جمعی (در برابر دولت های دیگر) خود را در اختیار داشته باشد و تحت استخدام و سلطه دیگری نباشد. بنا براین برای هر فرد انسانی و یا جامعه انسانی استقلال به عنوان یک ارزش مطرح است و از آن پاسداری می کند و برای کسب آن تلاش می نماید.

تضادهایی که به جهت روحیه استقلال خواهی انسان و یا جامعه در برابر روحیه و ماهیت استخدام جویی انسان پدیدار می گردد، موجب می شود تا انسان به گونه با خرد فردی و جمعی خود با این تضاد کنار آید. راهکارهای که انسان برای جمع میان این دو انگیزه و عامل اصلی یافته این است، که تا آن اندازه ای که توان دارد از استقلال خود و جامعه وابسته به آن، پاسداری نماید و کوتاه نیاید. بنا براین در حد ضرورت و اضطرار برخی از منافع را برای کسب منافع عالی و بلندتر فدا می کند. اگر از آزادی خود کوتاه می آید و یا در جامعه به گونه ای استخدام دیگری را می پذیرد از این روست. با این همه می کوشد تا از حد ضرورت و اضطرار فراتر نرود. مصلحت سنجی انسان این گونه است که اطاعت و استخدام و زور و چیرگی و وابستگی را در حد ضرورت بپذیرد و در بیشتر آن مبارزه و مخالفت نماید. بنا براین وقتی سخن از ارزش استقلال و یا آزادی و دیگر مسایلی از این دست می گویند، مراد از آن نسبی است نه مطلق. به این معنا که می کوشد، تا به طور نسبی و در حد توان از استقلال و آزادی خود دفاع نماید و از آن پاسداری نماید. انسان برای آن که در جامعه زندگی کند ناچار است، که چنین واکنشی از خود نشان دهد و در حد امکان کوتاه بیاید. از این روست که وقتی این اضطرار کاهش می یابد و یا فرصت برای اقتدار و چیرگی و برتری فراهم می آید، به سرعت انسان و فرد به سوی افزایش آزادی و استقلال حرکت می کند

و به سخنی به سوی آن حرکت می کند، بدون آن که عاملی بیرونی او را تحت فشار قرار دهد؛ زیرا عامل درونی و ذاتی برای این حرکت به اندازه کافی قوی و تواناست. این فطرت استقلال خواهی و آزادی جویی انسان است، که وی را از پای بندی به قوانینی باز می دارد، که خود و یا دیگری به مصلحت و ضرورت وضع و جعل کرده است.

از این جاست که اندیشمندان علوم روان شناسی و اجتماعی بر این باورند، که فقدان استقلال فردی و یا جمعی نشانه ای از ذلت و زبونی است و وجود آن عامل عزت و سربلندی انسان ها و جوامع می باشد. به هر حال گرایش طبیعی انسان به استخدام دیگری از سوی و گریز از بردگی موجب می شود، که میل به استقلال در فطرت آنان وجود داشته باشد. همین امر فطری در گستره وسیع تری (دولت و جوامع) نیز خود را نشان می دهد. انسان و جوامع انسانی خواهان استقلال می باشند؛ زیرا از نظر ایشان استقلال یک ارزش انسانی است، که می بایست از آن پاسداری کرد. یعنی امری است که در انسان وجود دارد و دیگری و دیگران (جوامع دیگر) می کوشند آن را از انسان سلب کنند، بنا براین تلاش انسان تنها در راستای حفظ و پاسداری امر و ارزشی است که آن را دارا می باشد.

در نظر انسان و جوامع فقدان و از دست دادن استقلال فردی و یا جمعی به معنای وابستگی و از دست دادن اقتدار و سلطه انسان بر خود و یا جامعه خودی است. اگر فرد و یا جامعه ای استقلال خود را از دست دهد پذیرفته است، که بخشی از وجودش (مستخدم بودن) و نیز منافع خود را از دست بدهد و در اختیار دیگران بگذارد، بدون آن که به منفعت و یا منافع عالی تر و یا برتری دست یابد. انسان چنان که گفته شد در یک صورت حاضر است تا از برخی از آن چه که داراست چشم پوشی کند، که به منافع و مصالح بالاتری دسترسی یابد، چنان که با پذیرش اجتماع و همکاری با دیگران (نهی بخشی از استقلال و آزادی و قدرت استخدام دیگری) می کوشد، تا به منافع ای که از همکاری و اجتماع عاید او می شود، دست یابد.

معنا و گستره مفهومی استقلال

از مطالب پیش گفته دانسته شد، که واژه استقلال در معانی چند و مفاهیم گسترده ای به کار رفته است.

بنابراین نمی توان آن را محدود به مباحث مرتبط به دولت ها دانست. با این همه آن چه در این جا مدنظر ماست تنها بخشی از مفهوم و معنای چند و گسترده آن است. به این معنا که تنها به بخشی که مرتبط به علوم سیاسی و دانش های مرتبط با آن و مباحث دولتهاست پرداخته خواهد شد.

استقلال در واژه شناسی به معنای اندک شمردن و حمل کردن آمده است. کاربردی دیگری که برای این واژه یافت می شود و مهم و اساسی است، معنایی است که مجمع البحرین (ج ۳ ص ۱۵۱۰) آمده است.

در آن جا بیان شده است، که پرداختن به کاری بدون مشارکت دیگران یکی از معانی واژه استقلال است.

در اصطلاح دانش سیاسی با توجه به این کاربرد اخیر این واژه در معنایی به کار می رود، که در حقیقت همین مفهوم را به صورت کار ویژه دولت‌ها نشان می دهد. از این رو در کاربرد علوم سیاسی، استقلال را به جدا بودن حاکمیت یک کشور از دیگر کشورها از نوع سلطه و سیادت خارجی تعریف کرده اند. (فرهنگ علوم سیاسی، آقا بخشی، ص ۱۵۴) برخی دیگر با توجه به مساله آزادی در تعریف استقلال گفته اند: استقلال، همان آزادی اراده ملی برای اداره امور داخلی و خارجی خود از دست دیگران است، که از خلال سازمان سیاسی دولت پدیدار می شود. (فرهنگ علوم سیاسی، علی بابایی ج ۲ ص ۴۵ و ۴۶) به نظر می رسد، که تعریف نخست که استقلال را در جدایی حاکمیت از غیر دانسته است، توجه به اصل حاکمیت مهم جلوه کرده است و سه مؤلفه جدایی و حاکمیت و دیگر به عنوان مؤلفه‌های اصلی شناسایی شده اند. در مفهوم حاکمیت، مؤلفه‌های اصلی و اساسی ای که ذکر می شود، اقتدار مشروع، انحصار قدرت برتر و مرزهای جغرافیای و قانون و شناسایی از سوی دیگران است، که می تواند تأکیدی بر مساله استخدام باشد. جدایی نیز مفهوم، گریز از سلطه غیر را می رساند که یکی از مؤلفه ای طبیعی استقلال ردگیری شده بود. دیگری نیز بیان دیگری از هر فرد و جمعی است که می کوشد تا این اقتدار و استقلال و استخدام را از میان بردارد و یا خدشه دار سازد. بنا براین همه مؤلفه‌هایی که برای مفهوم استقلال گفته شده، در این تعریف نیز به عنوان مؤلفه استقلال سیاسی مدنظر گرفته شده است.

در تعریف دوم، مؤلفه‌های چهارگانه ای چون آزادی و اراده ملی و اداره و دیگری مطرح شده است. آزادی اراده جمعی جامعه از نفوذ دیگری برای اداره امور خود چیزی است که در این تعریف مدنظر قرار گرفته است. در این تعریف آن چه مهم دیده شده است آزادی از دیگری است، به این معنا که استقلال چیزی است که آزادی اراده جمعی را به همراه دارد. این نیز تعریفی در خور توجه است و با مؤلفه‌هایی که ما در باره استقلال بیان داشته ایم نوعی هماهنگی دارد. با این تفاوت که در این جا استقلال با آزادی به گونه ای یکی دانسته شده است؛ با این تفاوت که آزادی در این جا در باره اراده جمعی برای اداره جامعه است و در آزادی فردی مرتبط به اراده فرد در برابر دیگری و جامعه است. در حقیقت در استقلال و آزادی آن چه اهمیت می یابد، اراده آزاد فرد و یا جامعه (دولت) در برابر اراده دیگری (فرد یا جامعه و دولت) است. بنا براین تفاوت میان آزادی و استقلال دیده نشده است.

نگره قرآن به استقلال

استقلال جنبه‌های مختلف و متعددی دارد؛ زیرا اراده دیگری می تواند در حوزه‌های فکری و فرهنگی و اقتصادی و نظامی و مانند انسان و یا دولت تاثیر گذار باشد و آن را محدود سازد. از این رو در مقابل فرد و دولت می کوشد، در همه زمینه‌های به استقلال و لو نسبی آن دست یابد.

آیات بسیاری مسلمانان را به عنوان یک امت از وابستگی به دیگری (امت و ملت‌های دیگر) باز داشته است. البته در مفهوم قرآن چون مرزبندی بر پایه اعتقادات و عقیده می باشد، ما با مفهوم دولت قومی و یا ملی مواجه نیستیم. بنا براین آن چه از استقلال سیاسی دولت اسلامی گفته می شود، بر پایه مرزهای اعتقادی است. دولت اسلامی شامل هر جایی است که امت در آن به سر می برند و دارای حاکمیت و اقتدار سیاسی هستند. بنا براین میان امت و دولت عموم و خصوص مطلق است. به این معنا، ممکن است که امت در جایی حضور داشته باشد که دولت اسلامی حضور ندارد؛ ولی هر جایی که دولت اسلامی حضور دارد، امت اسلام وجود دارد و صاحب اقتدار و حاکمیت است.

آیاتی که امت و دولت را به استقلال و گریز از وابستگی می خواند، ایاتی هستند که درباره ویژگی‌های امت نمونه بیان شده است. به این معنا که قرآن به صراحت سخن از استقلال سیاسی به میان نیاورده است ولی آیات بسیاری به ویژگی‌هایی برای امت شاهد و نمونه اشاره می کند که بیانگر معنا و مفهوم استقلال سیاسی به معنا و مفهومی است که اکنون در علوم سیاسی از آن سخن به میان می آید. استقلال سیاسی به معنای این است، که دولت دیگری بر دولت اسلامی سلطه و چیرگی نداشته و نتواند اراده خود را بر امت و دولت اسلامی تحمیل نماید. به ویژه این که در نگره قرآن هیچ انسانی بر انسان دیگری حق ولایت و سلطه و سرپرستی ندارد و تنها خداوند به عنوان مالک و خالق و رب انسان از چنین حقی برخوردار می باشد.

البته می توان آیات بسیار دیگری را با توجه به مضامین و مفاهیم مرتبط با آن یافت که روش‌های دیگری را نیز بیان می دارد، که در حوصله این نوشتار نیست.

تعریف استقلال

استقلال را بدون برداشت و آگاهی از معنی و مفهوم حاکمیت ملی نمی توان به صورت درست آن را درک کرد، بنا برین ناگزیریم قبل از ارائه تعریف‌هایی برای استقلال، حاکمیت ملی را تعریف نماییم، چون "استقلال یا حاکمیت ملت و حاکمیت ملی دو روی یک سکه هستند، به این مفهوم که یکی بدون دیگری امکان تحقق ندارد."

در بحث عناصر تشکیل دهنده دولت - کشور می بینیم که دولت - کشور از چهار عنصر تشکیل می شود:

1. جمعیت
2. سرزمین
3. قدرت سیاسی
4. حاکمیت ملی

برای اینکه دولتی بتواند، به عنوان یک شخصیت حقوقی مستقل و مساوی از نگاه حقوق بین الدول عرض وجود نماید و از سوی کشورهای جهان به رسمیت شناخته شود، با داشتن جمعیت، سرزمین، قدرت سیاسی نیازمند حاکمیت ملی نیز می باشد.

این "حاکمیت عبارت است از قدرت برتر فرماندهی یا امکان اعمال اراده ای فوق اراده های دیگر. هنگامی که گفته می شود، دولت حاکم است، بدین معنی است، که درحوزه اقتدارش دارای نیروی است خود جوش، که از نیروی دیگری بر نمی خیزد و قدرت دیگری که بتواند با او برابری کند وجود ندارد. در مقابل اعمال اراده و اجرای اقتدارش مانعی را نمی پذیرد و از هیچ قدرت دیگری تبعیت نمی کند. هرگونه صلاحیتی ناشی از اوست، ولی صلاحیت او از نفس وجودی او بر می آید.

قدرت مامور پولیس ناشی از سازمان پولیس، قدرت سازمان پولیس ناشی از وزارت داخله، قدرت وزارت داخله ناشی از قوه مجریه، قوه مجریه ناشی از قانون و قدرت قانون ناشی از قوه مقننه، قدرت قوه مقننه ناشی از قانون اساسی و قدرت قانون اساسی ناشی از اراده حاکم است. براین سیاق، حاکمیت است، که همچون مرکز تولید اقتدار، به هریک از دستگاه های فرمانروا، صلاحیت عملکرد یا اعمال اراده می بخشد و همه اعمال فرازین قوای سه گانه و اعمال فرودین قوای عمومی به نام اوانجام می شود.

قاعدتاً حاکمیت را با این اوصافی که برشمردیم، بدو گونه حاکمیت بیرونی (حاکمیت دولت) و حاکمیت درونی (حاکمیت در دولت) تقسیم می کنند.

حاکمیت بیرونی در روابط بین دولت ها چهره می نماید. وجود حاکمیت بیرونی مستلزم نفی هرگونه تبعیت یا وابستگی در برابر دولتهای خارجی است. دولت - کشوری دارای حاکمیت بیرونی است، که در روابط متقابل خود در سطح بین الملل با دولت - کشورهای دیگر کاملاً برابر است و به عنوان شخصیت حقوقی مستقل و برابر با دولت های دیگر مقابله می کند (حاکمیت دولت).

حاکمیت درونی دولت به معنای آن است، که در برابر اعضای جماعت اعم از فرد و گروه و طبقه یا تقسیمات سرزمینی نظیر شهر و ایالت دارای قدرت برتر است... این دو گونه حاکمیت با دو چهره ظاهر می شوند، ولی در آخرین تحلیل دو روی یک سکه به شمار می آیند... در جمع نمایشگر قدرتی هستند، که بالاتر از آن چیزی وجود ندارد."

سلب همین حق حاکمیت از سوی کشورهای استعمارگر بود، که زمینه استقلال طلبی و ندای آزادی را میان کشورهای تحت استعمار به وجود آورد، چون با توجه به مفهوم نهفته در معنای حاکمیت ملی، هر دولت معنای وجودی خود را با نبود این حق از دست می دهد.

استقلال مفهوم مخالف وابستگی است. ملت یا کشوری را می توان مستقل تلقی کرد، که تحت انقیاد ملت یا کشور دیگری نباشد. به سخن دیگر، زمانی که در یک کشورتصمیمات مملکتی صرفاً توسط مسوولان همان کشور و تنها با ملاحظات ملی اتخاذ شود، چنین کشوری از استقلال برخوردار است.

وابستگی به این معنا است که حاکمان یک کشور، به هر دلیلی و عمدتاً به دلیل حفظ قدرت، منافع و خواسته های بیگانگان را بر منافع ملی ترجیح دهند.

وابستگی می تواند، از نوع استعماری باشد، که در آن حاکمان کشور تحت استعمار، مستقیماً دست نشانده کشور استعمار گرند و استقلال حتی به صورت ظاهری نیز وجود ندارد و یا می تواند از نوع استقلال ظاهری و انقیاد واقعی باشد. وابستگی از نوع استعماری مفهومی کاملاً روشن و مشخص است، اما وابستگی از نوع دوم چنین نیست.

"حاکمیت تجلی اراده یک ملت در تعیین سرنوشت خود بدون تبعیت از اراده و تصمیم کشورهای دیگر است. و استقلال بیانگر عزم و اراده ملی در جلوگیری از مداخله خارجی در امور داخلی یک ملت است." یا "استقلال تجلی اراده یک ملت در تعامل با اراده ملت های دیگر است، که در عرصه همزیستی مسالمت آمیز حاکمیت ها امکان خودنمایی پیدا می کند. به عبارت دیگر حاکمیت در بعد خارجی خود ضمن رقابت و همکاری با حاکمیت های دیگر و ضمن حمایت از اصل برابری حاکمیت به دفاع از منافع و هویت ملی می پردازد."

"استقلال برخورداری یک کشور از حق حاکمیت ملی معنا می شود. به این معنا که دولت ملی برای اداره امور داخلی کشور و روابط خارجی خود نیازمند جلب نظر و موافقت دولت یا دولت های خارجی نمی باشد. استقلال یک کشور و دولت مقوله ای تک بعدی نیست، بلکه شامل استقلال در تمام ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیز می باشد."

سیر دگرگونی و تحول در مفهوم استقلال

استقلال در طول زمان از دوره مبارزه علیه استعمار تا اولین دهه قرن بیست و یکم شاهد تغییرات عجیبی بوده است. در اولین بار استقلال به راندن اجنبی، کسب حاکمیت ملی و آزادی مطرح بود، در قدم بعدی استقلال به حربه ای برای کسب قدرت و متهم نمودن مخالفان به مزدوران و سرسپردگان اجانب تبدیل شد و نظام های برخاسته از متن مبارزات ملی به نظام های وابسته و مستبد تبدیل شدند.

داستان استقلال و سلب استقلال کشورها در دوران جنگ سرد و رویارویی کشورهای غربی با اتحاد شوروی سابق نیز داستان جداگانه ای دارد، که استقلال و حاکمیت برخی از کشورهای در مبارزات ایدئولوژیک قطب های متضاد سلب و پامال گردید و نبردهای خانمان سوزی در برخی از کشورهای که مورد تجاوز قرار گرفتند به راه افتید.

اما با فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد، تغییرات جدی و اساسی در روابط بین المللی، موقعیت کشورها و جنبش های مردمی به وجود آمد، که این تغییرات مفهوم حاکمیت ملی و استقلال را دچار دگرگونی های عجیبی کرد.

این "تحولات جهانی به تدریج تغییرات مفهومی را در واژه "استقلال" دامن زده و آن را با واژه های همچون آزادی، دموکراسی، حقوق بشر... هم سرنوشت کرده است، به گونه ای که امروز کمتر می توان افراد و گروه های مبارز یا روشنفکری را یافت که از "استقلال" به مفهومی که در دوران استعماری مطرح می شد، دفاع کند."

با فروپاشی اتحاد شوروی، گسترش تولیدات صنعتی، انقلاب اطلاعاتی و ارتباطی، رشد و توسعه بازار آزاد، تخصص و فناوری در رشته های مختلف و موجودیت معادن و مواد خام در کشورهای متعدد دیگر، استقلال آن معنایی حفظ و مراقبت مرزها، بیگانه ستیزی، انزوا، خودکفایی ملی و محصور بودن در میان مرزها را از دست داده است.

در جهان امروز استقلال (Independence) نه به معنی و مفهوم کلاسیک آن، بلکه به معنای نوعی از وابستگی متقابل (Interdependency) مطرح است و به عوامل بین المللی و داخلی بستگی دارد، که هر کدام به نوبه ی خود در رشد و تضعیف آن نقش بازی می کنند.

"این وضعیت جدید با تقویت آگاهی از ارزش ها و منافع مشترک همراه بوده و موجب همکاری بیشتر بین حاکمیت های مستقل گردیده است. از این رو دولتها ضمن تاکید بر حفظ استقلال خود هر چه بیشتر به سوی همکاری و وابستگی متقابل کشیده می شوند، که این امر موجب ایجاد محدودیت بر صلاحیت های برخاسته از حاکمیت می گردد." و "در عصر "جهانی شدن" مفهوم "استقلال را جز در سایه نوعی تعامل بین دولت ملی با دیگر دولت ها نمی توان معنی کرد." نتیجه منطقی که از مفهوم نوین استقلال به دست می آید، این است که دیگر استقلال، بیگانه ستیزی و انزوا طلبی را افاده نکرده، و "در دنیای امروز که گسترش ارتباطات و روابط اقتصادی و تجارت، مردمان همه ملتها را عملاً به هم نزدیک، مرتبط و نیازمند ساخته است، ناگزیر باید پارادایم (مثال) مدرن همسویی و هماهنگی اهداف را جایگزین پارادایم قدیمی خودی — بیگانه نمود. در پارادایم جدید مسئله دیگر بی نیازی یک ملت، مثلاً از طریق سیاست های خود کفایی، از دیگر ملت ها نیست، بلکه برعکس تشدید نیازمندی متقابل میان ملت ها است" و اگر استقلال طلبی یا داعیه استقلال در جهان امروز باعث فقر، عقب ماندگی و محو آزادی های انسانی گردد، درست آنچه در زمان طالبان در افغانستان اتفاق افتاد، دیگر نمی توان برای همچو استقلالی ارزشی قایل شد و حکومت های مستبدی که با شعار استقلال طلبی ملت های خویش را به هلاکت سوق می دهند، در جهان امروز دیگر از مشروعیتی برخوردار نیستند.

پیوند استقلال با دموکراسی

با توجه به آنچه در سیر تحول مفهوم "استقلال" را تشریح نمودیم، به این نتیجه می رسیم، که در جهان معاصر و جهانی شدن، که دنیا به یک دهکده در حال تبدیل شدن است، استقلال و حاکمیت ملی پیوند ناگسستنی به دموکراسی، آزادی و حقوق بشر پیدا نموده است.

در جریان جنگ سرد ملاحظات و اولویت هایی وجود داشت که برخی از کشورها با اتکا به اصل حاکمیت ملی، استقلال و تاکید بر عدم مداخله در امور داخلی شان، به رغم امضای تعهدات بین المللی، اعلامیه جهانی حقوق بشر، پیمان های بین المللی حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی به تعهدات خویش عمل نمی کردند، حقوق بشر را زیر پا می گذاشتند و رژیم ها به دلخواه خود بدون انتخابات و اشتراک مردم در تصمیم گیری های عمومی به حیات خویش ادامه می دادند.

اما بعد از تحولات جدید در جهان، مسئله گسترش دموکراسی، انتخابات آزاد، تعدد احزاب سیاسی، حقوق اقلیت ها، اشتراک مردم به صورت ادواری در تعیین سرنوشت شان و مراعات حقوق بشر به اصول جهانی و قبول شده در سیاست کشورهای غربی و سازمان ملل متحد تبدیل شده است. شورای امنیت سازمان ملل متحد فقدان دموکراسی را به عنوان نقض صلح و امنیت بین المللی تلقی کرده اند و استفاده از نیروی نظامی را در کودتای 1998 سرالئون که حکومت دموکراتیک توسط کودتای نظامی مورد تهدید قرار گرفت مجاز دانست.

امروز در عصر جهانی شدن، کشورهای که این اصول را مراعات نمی کنند در ضمن اینکه استقلال و حاکمیت ملی خویش را به خطر می اندازند، از سوی کشورهای قدرتمند، سازمان های بین المللی و نهادهای دفاع از دموکراسی، آزادی و حقوق بشر تحت فشار قرار می گیرند؛ تا به این اصول احترام قایل شوند و چه بسا کمک ها و همکاری های متقابل بین المللی که به پیش شرط های تطبیق و مراعات این اصول پیوند ناگسستنی دارند.

با توجه به آنچه گفته آمد، بهترین ضامن استقلال و حاکمیت در عصر "جهانی شدن" مراعات اصول پذیرفته شده دموکراسی، اعلامیه حقوق بشر و آزادی های مدنی شهروندان کشور است. "اگر ماهیت دولتی غیر مردمی و غیر دموکراتیک باشد، سیاست خارجی آن نیز غیر مردمی خواهد بود. حاکمیت خودکامه که در عملکرد داخلی خود به سرکوب مردم می پردازد، در عملکرد خارجی خود نیز مغایر با منافع مردم قرار میگیرد و بنا براین مغایر با استقلال کشور عمل می کند. زیرا معنای استقلال عملاً چیزی جز حاکمیت اراده و منافع ملی و مردمی یک کشور در روابط خارجی آن نیست. در چنین شرایطی مشکل فقط این نیست، که مضمون عملکرد خارجی دولت با منافع ملی و مردمی مغایر است، بلکه به علت فقدان دموکراسی و آزادی، اصولاً امکان تجلی و بیان اراده ملی وجود ندارد و بنا براین امکان تبلور و تعریف سیاست خارجی مستقل بوجود نمی آید. وقتی مضمون روابط خارجی و سیاست خارجی یک کشور خلاف منافع مردم باشد، بدیهی است که مورد تایید مردم هم نخواهد بود و در چنین حالتی حاکمیت ها می کوشند، بدون اطلاع و نظارت مردم در مورد آن تصمیم گیری و بدون اطلاع و نظارت مردم هم آن را اجرا کنند، گرچه هزینه همه اینها از جیب مردم پرداخت می شود. از این رو در این گونه رژیم ها تصمیمات حساس و مهم در زمینه سیاست خارجی هم پشت درهای بسته، در ستادها و دستگاه های اطلاعاتی و بدون نظر و اطلاع مردم یعنی صاحبان اصلی حق اتخاذ می شود و مردم تنها زمانی از

آنچه سال ها جریان داشته اطلاع می یابند، که در زمینه ای کار این گونه رژیم ها به رسوایی های بین المللی بکشد و ماجرا ها از بیرون مرزها برملا شود.

چنین حاکمیت های از فدا کردن حقوق مردم و معامله بر سر این حقوق در جهت تامین منافع گروهی یا طبقاتی خود ابایی ندارند و برای تقویت موقعیت خود به معامله با قدرتهای خارجی بیشتر تمایل دارند؛ تا نرمش در برابر مردم خودی و واگذاری حقوق غصب شده آنان به خودشان. به این ترتیب رژیم های که به علت سرشت ضد دموکراتیک خود در داخل کشور و در میان مردم مشروعیت و حمایت و پایگاه ندارند، با به حراج گذاردن استقلال و ثروت ها و منافع ملی کشور در خارج، برای خود به جستجوی حمایت بر می آیند و آنچه را از مردم خود به سرقت برده اند، در قالب باج یا حق السکوت به قدرت های خارجی می پردازند.

به عکس، در یک حاکمیت دموکراتیک که مجری خواست و اراده مردم باشد و خط مشی آن از منافع مردم نشأت گرفته باشد و از آن تبعیت کند، عملکرد خارجی آن نیز به طور طبیعی برخاسته از همان منافع و در معرض نظارت دموکراتیک یعنی با اطلاع و نظر مردم یا نمایندگان آنها قرار می گیرد.

بنا براین و با توجه به مجموع آنچه گفته شد، برای تامین استقلال کشور تضمینی مطمئن تر از دموکراسی وجود ندارد و رژیمی که در داخل سرکوبگر و آزادی کش است، در عرصه خارجی نیز اهلیت، صلاحیت و توانائی تامین استقلال کشور یا حفظ آن را نخواهد داشت."

عامل دموکراسی و آزادی و احترام به شهروندان یک کشور می تواند، در بحرانی ترین شرایط به کمک استقلال و حاکمیت ملی بشتابد، "به همین ترتیب در بسیاری از مقاطع تاریخی دیگر عامل اصلی به باد رفتن استقلال کشور، خود حاکمیت های آزادی کش داخلی و عواقب خود کامگی آنان بوده است. در روزهای سخت و موقعیت های خطیری که حکومت ها از ناحیه قدرت های خارجی زیر فشار قرار می گیرند، تنها تکیه گاهی که با اتکاء به آن می توان در برابر خطر ایستاد، پشتیبانی مردم است و رژیم های آزادی کش و ضد دموکراتیک، از این پشتیبانی تعیین کننده در روزهای خطر محرومند."

اهمیت دموکراسی در پیوند به استقلال به حدی قابل ملاحظه است، که عده ای دموکراسی را به عنوان اساس مشروعیت نظام اصل و استقلال را فرعی برخاسته از مشروعیت میدانند: "رابطه دموکراسی و استقلال در یک سطح دیگر نیز قابل توجه و بررسی می باشد. دموکراسی، مشروعیت قدرت برخاسته از آرای مردم را تعریف می کند. بنابراین نقش یک نظام مردم سالار در حفظ استقلال یک کشور فرعی بر مشروعیت آن است."

آنچنانکه دموکراسی و حقوق بشر پیوند ناگسستنی با استقلال دارند، آزادی نیز از اهمیت ویژه ای برخوردار است، تا احاد تشکیل دهنده یک جامعه آزاد نباشند و به اختیار خود وابستگی خویش را به کشور و ملت خویش احساس نکنند، بدون تردید استقلال همچو کشوری همیشه متزلزل و زمینه های شگوفایی و توسعه در آن محدود خواهد بود.

"از این رو رعایت موازین حقوق بشر و پایبندی به اصول و قواعد مردم سالاری از آسیب پذیری حاکمیت ها در مقابل اعمال تصمیمات خارجی جلوگیری نموده و استقلال کشور را در جهانی که وابستگی متقابل یکی از ویژگیهای آن است تضمین خواهد نمود، از این رو بین استقلال و دموکراسی رابطه مستقیم و پیوند ناگسستنی وجود دارد. عدم تمکین از اراده عمومی ملت تبعیت از الزامات خارجی و فشارهای بین المللی را به همراه خواهد داشت و جلب مشارکت عمومی در تصمیم گیریهای ملی و رعایت حقوق اساسی و پایه ای شهروندان موجب افزایش اقتدار ملی شده و تاثیر پذیری از تصمیمات خارجی را به حداقل رسانده و در تعامل با حاکمیت های دیگر امکان دفاع از منافع ملی را فراهم خواهد نمود."

عمده ترین عوامل محدود کننده حاکمیت ملی و استقلال

استقلال و حاکمیت ملی به معنای که در گذشته به مفهوم کلاسیک مطرح بود، دیگر در مباحث سیاسی امروزی مطرح نیست. حتی مباحثی مطرح است، که دیگر دولت های با حاکمیت و استقلال مطلق در گذشته اند و جای برای آنان در جهان امروز باقی نیست.

واقعیت این است که حاکمیت ملی هنوز هم به عنوان عالی ترین مظهر قدرت و اساس روابط متقابل و شناخت دولت ها باقی است، اما حدود و سیطرهء این حاکمیت همانطوری که در بحث پیوند استقلال با دموکراسی، آزادی و حقوق بشر، مطرح نمودیم، با توجه به عوامل متعدد جهانی محدود شده است، که در ذیل از برخی این عوامل محدود کننده نام می بریم:

1. "سازمان های بین المللی
2. اعلامیه جهانی حقوق بشر
3. دموکراسی
4. جهانی شدن
5. حقوق اقلیت ها
6. سازمان های غیر دولتی"

راه های تحکیم استقلال و حاکمیت ملی

هر کشوری با توجه به شرایط و اوضاع خاص خود می تواند، از روش ها و زمینه های مختلفی برای تحکیم پایه های حاکمیت ملی و استقلال خویش استفاده نماید. درضمن تطبیق دموکراسی، احترام به حقوق بشر، آزادی و حقوق اقلیت ها توجه به نکات اساسی زیرین می تواند اساسی ترین پایه برای شگوفایی استقلال هر کشور به شمار آید.

- 1- متکی بودن به خود و آگاهی داشتن بدان.
- 2- نفی هر گونه سلطه و وابستگی، در عین ایجاد تفاهم و تعامل و تشنج زدایی در روابط با قدرتهای جهانی و تلاش برای ایجاد پیوند های نزدیک و برکنار از تنش با نیروهای منطقه ای.
- 3- انشاء قانون از جانب ملت و برای سعادت ملت.
- 4- زندگی در فضای فرهنگ ملی و کوشش در راستای بارور ساختن هر چه بیشتر آن با کمک گرفتن از دانش و فن آوری جهان پیشرفته.
- 5- تلاش برای ایجاد یک واحد اقتصاد ملی متکی بر بضاعت ها و امکانات جامعه.
- 6- استقرار حاکمیت ملی و بسیج امکانات ملت در راه انجام رسالت های دولت."
- 7- احترام به میثاق های بین المللی.
- 8- رشد همکاری های منطقه ای و تجارت آزاد.

راه ها و زمینه های تحکیم استقلال در کشورمان افغانستان

افغانستان بعد از حصول استقلال در ۲۶ اسد سال ۱۹۱۹ فراز و فرودهای زیادی را پیموده است. جهاد مردم علیه تجاوز بریتانیا درچندین مرحله و حضور آنان در صحنه های داغ جنگ استقلال، بدون تردید از نمادهای درخشان حضور مردم در دفاع از وطن و نوامیس ملی به حساب می رود، ولی با تاسف دیری نگذشته بود که باز از بطن این مبارزات ملی دولت های مستبد و خودکامه ای سر برآوردند که هم و غمی جز قدرت، مردم ستیزی و بیگانه پروری نداشتند.

باگذشت زمان تجربه ی تجاوز و مقاومت و جهاد بار دیگر با اشغال این کشور از سوی اتحاد جماهیرشوری در دسامبر ۱۹۷۹ تکرار شد. این بار فرزندان مجاهد این دیار باکمال صداقت و ایمانداری از استقلال و حاکمیت ملی کشور خویش در برابر تجاوز و اجیران متجاوز دفاع کردند.

با پیروزی جنبش مبارزان ملی و استقلال، باردیگر با توجه به تغییرات جهانی و منطقه ای، استقلال کشور از سوی همسایگان ما با راه اندازی نبردهای داخلی و حمایت از گروه های مزدور مورد تهدید قرارگرفت، که آخرین نمایشنامه ی این درامه ی مضحک ولی سخت زیانبار، راه اندازی جنبش قهقرایی و متحجر و مزدور طالبان بود، که بازهم به مقاومت جانبازان راه استقلال و آزادی این سرزمین مواجه شدند و از استقلال و حاکمیت ملی پاسداری به عمل آمد.

اکنون می خواهیم با توجه به این تحولات و فراهم شدن زمینه مناسب برای تحکیم پایه های استقلال و حاکمیت ملی در افغانستان، به ارایه مختصر عوامل و زمینه های بپردازم که به نظرم می توانند با در نظر داشت شرایط کنونی کشور در تحکیم حاکمیت ملی و استقلال ممد واقع شوند.

در سطح داخلی

- تحکیم امنیت
- گسترش و تقویه حقوق شهروندی
- تشکیل و تقویه نهادهای ملی و مدنی
- رشد اقتصادی
- رشد فرهنگی و تعلیم و تربیه
- استحکام وحدت ملی
- ریشه کن سازی تروریسم
- تسریع روند بازسازی
- تشکیل ارتش و پولیس ملی
- ریشه کن سازی تولید و قاچاق مواد مخدر
- فراهم آوری زمینه های وفاق ملی
- کاهش دادن مسایل قومی و تبعیض آلود
- تعقیب سیاست های متوازن و به دور از ملاحظات قومی و سمتی
- تطبیق دموکراسی
- احترام به حقوق بشر
- احترام به آزادی و اقلیت های ساکن در کشور
- ادامه روند سیاسی کنونی
- برگزاری سالم انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی

در سطح خارجی

- ادامه همکاری با جامعه جهانی
- جلب حضور سازمان های بین المللی
- پیروی سیاست بی طرفی مثبت و فعال
- تنش زدایی با کشورهای همسایه
- گسترش همکاری های منطقه ای و نقش فعال در سازمان های منطقه ای به خصوص ایکو
- گسترش روابط با کشورهای اسلامی و سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی.

فصل سوم

هویت ملی به مثابه معرف وطن واحد

فرهنگ و هویت ملی جزء از شناخت ملت های بیدار وزنده جهان به شمار می روند، چون فرهنگ و هویت ملی در امر شناسایی کشور یک پارچه و متحد نقش عمده را دارند، همچنان شناخت از منافع ملی و ترجیح آن بر منافع شخصی و احترام و ارج گذاشتن به وحدت ملی از مسایل ضروری برای جاگزین ساختن احساس وطن دوستی شمرده می شوند.

هویت ملی، کلمه ای است مرکب از دو کلمه «هویت» و «ملت» و از جمله مفاهیمی است که همواره در معرض تغییر هماهنگ با تحولات سیاسی - اجتماعی جوامع بشری قرار داشته است. انسان ها همان گونه که دارای هویت فردی است، دارای هویت جمعی نیز بوده اند که آن ها را به یک جمع و جماعت بزرگتر پیوند می داده است. این هویت جمعی متناسب با شکل سیاسی زندگی آدمی، روزی در قالب قبیله و زمانی هم در قالب امپراتوری ها تجلی می یافته و اینک در پیوند با ملت تعریف و تعیین می گردد. به هر حال، تعریف هویت ملی، نیاز به شناخت و تعریف دو واژه هویت و ملت دارد.

هویت در واقع، پروسه پاسخ گویی آگاهانه هر فرد یا قوم یا ملت به پرسش های از چیستی و کیستی خویش است. از گذشته و اینکه چه کسی بوده و متعلق به کدام گروه قومی، ملی، مذهبی و نژادی است؟ دارای چه فرهنگ و تمدنی بوده و در پروسه توسعه جهانی چه سهم و نقشی داشته و امروز صاحب چه جایگاه و منزلت فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در نظام جهانی است؟ علی الطایی می نویسد: «هویت، عبارت است از مجموعه خصوصیات و مشخصات اساسی اجتماعی، فرهنگی، روانی، فلسفی، زیستی و تاریخی همسان که به رسایی و روایی بر ماهیت یا ذات گروه، به معنای یگانگی یا همانندی اعضای آن با یکدیگر، دلالت کند و آنان را در یک ظرف زمانی و مکانی معین به طور مشخص و قابل قبول و آگاهانه از سایر گروهها و افراد متعلق به آن ها متمایز سازد.»

بنابر این، هویت مجموعه خصایلی است که موجب تمایز یک فرد از هم نوعانش شده و تعلق او را به گروه خاص بیان می دارد و ارزش های او را از ارزش های دیگران متمایز ساخته و هویت جمعی او را تعریف می کند.

«هویت به معنی هستی و وجود است؛ چیزی که وسیله شناسایی فرد باشد؛ یعنی مجموعه خصایلی فردی و خصوصیات رفتاری که از روی آن فرد به عنوان یک گروه اجتماعی شناخته شود و از دیگران متمایز گردد.» به تعبیر دیگر، هویت، مجموعه خصایلی و مشخصاتی است که «ما» را از «دیگران» مشخص و متمایز می سازد.

هویت ملی

هویت ملی یک پدیدهٔ سیاسی و اجتماعی جدید و ناشی از شکل‌گیری پدیده‌ای به نام ملت است، و با توجه به تعریفی که از دو واژهٔ هویت و ملت ارائه شد، روشن شد که هویت همان آگاهی و تعریفی است که یک فرد از خود دارد. از این‌رو، هویت هم شناختن خویش است و هم معرفی و شناسایی خویشتن به دیگران. با توجه به همین نکته است که برخی از نویسندگان مانند الکساندر ونت، از محققان روابط بین الملل، به چهار نوع هویت فردی، نقشی، نوعی و هویت ملی قائلند. اما به نظر می‌رسد بهترین تعریف، تقسیم بندی سه گانه است که هویت را به هویت فردی، هویت اجتماعی و هویت ملی تقسیم می‌کند. در هویت فردی، فرد خود را با نشانه‌ها و معیار های شخصی و محیط کوچکی همچون خانواده، معرفی می‌کند. اما هویت اجتماعی از تنوع بیشتری برخوردار بوده و شامل لایه‌های متعدد و گونه‌های متفاوت می‌گردد، نظیر هویت نژادی، هویت قومی، هویت شغلی - حرفه‌ای و یا هویت مذهبی که همه جنبه‌های گوناگون و مختلف هویت اجتماعی هستند. در سطح بعدی و بالاتر، هویت ملی مطرح است، که برخلاف هویت اجتماعی، یکسان و منحصر به فرد بوده و در بالاترین سطح قرار دارد و هرکسی بیش از یک هویت ملی ندارد. احمد اشرف می‌نویسد:

«هویت ملی و قومی از انواع هویت جمعی است و به معنای احساس همبستگی بزرگ ملی و قومی و آگاهی از آن و احساس و فاداری به آن و فداکاری در راه آن است.» ظاهر این تعریف عدم تفکیک بین هویت ملی و هویت قومی است، در حالی که هویت ملی در بالاترین سطح طبقه بندی هویت قرار داشته و هویت‌های دیگر نمی‌توانند در برابر آن قرار بگیرند. چون هویت ملی، جمع هویت‌های فردی و اجتماعی در محیط کلان ملی است و مقصود از محیط ملی هم چارچوب سرزمینی دولت مدرن است که به افراد ساکن این حوزهٔ جغرافیایی هویت خاصی می‌بخشد.

بنابراین، هم سطح قرار دادن هویت قومی با هویت ملی، احتمالاً ناشی از عدم درک و شناخت مفهوم امروزی «ملت» باشد. چنانچه کسی با تعریف علمی و امروزی ملت که براساس مفهوم دولت - ملت بنا یافته است، آشنا باشد، نمی‌تواند گروه‌های قومی را با اینکه دولتی در یک سرزمین شناخته شده تشکیل نداده‌اند، ملت قلمداد کند. از این‌رو، گروه‌های قومی متفاوتی که در یک کشور زندگی می‌کنند، دارای هویت ملی همان کشور بوده و این هویت همان‌گونه که منحصر به فرد است، در بالاترین سطح از سلسله مراتب هویت‌ها هم قرار دارد.

به عبارت دیگر، می‌توان هویت ملی را این‌گونه تعریف کرد که آنچه به وسیله آن دو یا چند چیز، از هم شناسایی می‌گردد «هویت» نام دارد و این هویت بر دو قسم تقسیم می‌شود: هویت فردی و هویت جمعی.

هویت فردی

هویت فردی، عبارت است از شاخصه‌ها و نشانه‌های که یک فرد را از فرد دیگر متمایز می‌سازد؛ و هویت جمعی، عبارت است از نشانه‌های که یک جمع را از جمعی دیگر متمایز می‌گرداند. چنانچه این جمع یک ملت باشد، هویت آنان، هویت ملی نامیده می‌شود که با آن می‌توان آن ملت را از دیگر ملت‌ها باز شناخت.

عناصر و مؤلفه‌های هویت ملی

برخی از اندیشمندان سنتی در علوم سیاسی، اجتماعی و جغرافیا، عنصر ویژه‌ای از عناصر تشکیل دهنده هویت ملی را اصل دانسته‌اند. در جغرافیا، «سرزمین مشترک» و «تاریخ مشترک» اصل تلقی می‌گردد؛ و در علوم اجتماعی، «زبان مشترک» و «دین مشترک» و در علوم سیاسی بر «ساختار سیاسی مشترک» و «ملت و ملیت» تکیه و تأکید می‌گردد. در حالی که «هویت ملی» پدیده‌ای است مرکب از همه این عناصر و عناصر دیگر، همانند زبان، هنر، آداب و رسوم. به تعبیر دیگر، کسانی که با هم در سرزمین واحد زندگی کرده‌اند، با هم احساس خوشبختی و شادمانی داشته‌اند و باهم رنج برده‌اند و دارای تجارب یک سان و اهداف و آرمان‌های مشترک‌اند، در واقع این همان چیزی است که می‌توان از آن تحت عنوان «شخصیت» یا «هویت ملی» یاد کرد. از این‌رو، در برخی مطالعات، از چهار دسته ارزشهای ملی، دینی، جامعه‌ای و انسانی به عنوان عناصر تشکیل دهنده هویت ملی، سخن به میان آمده است. ارزش‌های ملی، تمامی مشترکات فرهنگی، اعم از سرزمین، زبان، نهادهای سیاسی، سنت‌ها و ادبیات ملی را شامل می‌گردد. مراد از ارزش‌های دینی، تمامی مشترکات فرهنگ دینی است و منظور از ارزش‌های جامعه‌ای، اصول و قواعد اجتماعی که رعایت آن جهت تحکیم مناسبات اجتماعی ضروری است و ارزش‌های انسانی نیز عبارت از کلیه اصول و قواعد انسانی است که فارغ از هرگونه محدودیت اجتماعی و جغرافیایی، جهت بقای بشریت باید رعایت گردد.

برخی از صاحب نظران، بر عنصر «اراده با هم زیستن در طول تاریخ» تکیه کرده‌اند؛ یعنی آنچه مردم را در طول تاریخ در رنج و شادی و جنگ و صلح با هم شریک کرده و در کنار هم قرارداده‌اند و از طریق یک سرنوشت مشترک تاریخی به آنان هویت خاصی بخشیده است، اراده باهم زیستن آنان بوده است.

به هر حال، تجزیه و تحلیل هویت ملی با پیچیدگی و ابهام مواجه است و این ابهام و پیچیدگی هم ناشی از مؤلفه‌ها و عناصر تشکیل دهنده هویت ملی است. سرزمین، نژاد، زبان، مذهب، سنت‌ها، تمدن، خاطرات تاریخی، اشتراک منافع، مقتضیات جغرافیایی، آمالها و آرزوهای مشترک، هر یک عواملی هستند که نمی‌توان نسبت به آن‌ها بی‌اعتنا بود و از این‌رو، هر کشوری به اقتضای شرایط سیاسی، جغرافیایی و بافت اجتماعی خویش، بر عنصر یا عناصری از آن، تکیه و تأکید داشته است. در عین حال هیچ یک از آن‌ها به تنهایی، نمی‌تواند، تفسیر نهایی و عنصر اصلی هویت ملی باشد. اما می‌توان برخی از این عناصر را به

عنوان مؤلفه‌های مهم‌تر هویت ملی، در اولویت قرار داد. نظیر دین مشترک، سرزمین مشترک، تاریخ مشترک و فرهنگ یا میراث فرهنگی مشترک.

فرهنگ ملی و شناخت آن

فرهنگ مفهوم پیچیده‌ایست که تعاریف متعدد و متنوعی از آن داده شده است. به تعبیر عام فرهنگ عبارت از مجموعه‌ای بهم پیوسته از دانش‌ها، آگاهی‌ها، باور‌ها، ارزش‌ها و مهارت‌های لازم و ضروری برای زندگی اعضای جامعه است. به اساس تعریف سازمان ملل متحد تعریف فرهنگ عبارت است از: مجموع کامل مشخصه‌های ممیزه روحی، مادی، فکری و عاطفی است که یک جامعه یا گروه اجتماعی رامشخص می‌کند.

به عبارت دیگر، فرهنگ را باید در مفهوم وسیع و به منزله بافتی پیچیده و با روابطی متقابل در نظر گرفت که مجموعه‌ای از سنت‌ها و دانش‌ها و نیز شکل‌های متفاوت بیان و تحقق فرد در بطن جامعه استوار است.

فرهنگ ملی هر سرزمینی، دارای خصوصیات و امتیازات خاص آن سرزمین است که تحت عناصر تاریخی، جغرافیایی، مذهبی، عقیدتی و کلیه آن خصوصیات که رنگ و بوی خاصی دارد و به آن ملت هویتی متفاوت از دیگران را می‌دهد، شکل می‌یابد.

فرهنگ ملی یکی از بنیاد‌های استقلال ملی است و بر مردم آن جامعه لازم است تا از فرهنگ خود همانند سرزمین خود، دفاع کند.

در هنگام طراحی برنامه‌های انکشافی آنچه اهمیت دارد، توجه به هویت‌های ملی است. هیچ نمونه انکشاف وارداتی تا هنگامی که با خصوصیات‌های محلی، منطقه‌یی و ملی هماهنگی نداشته باشد، نمی‌تواند به کار برده شود. رشد و انکشاف واقعی بدون توجه به جانب فرهنگی ملی و احترام به هویت فرهنگی ملت‌ها تحقق نخواهد یافت.

فرهنگ ملی یک واقعیت انکارناپذیر است، فرهنگ‌ملی مبتنی است بر سنت‌ها و شعائر تاریخی و دیرپایی می‌باشند که با تحولات مختلف، بازسازی شده و چهره‌های نوینی به خود می‌گیرند. همچنین دولت‌های که در چارچوب این فرهنگ‌ها شکل می‌گیرند جهت مشروعیت بخشیدن به خود، ایجاد و تداوم یک فرهنگ سیاسی که با ساخت سیاسی و رفتارهای سیاسی مورد نظر آن‌ها تصادم نداشته باشد و برای پاسخ به نیازهای فرهنگی مردم مجبورند از فرهنگ ملی خویش حمایت کنند.

علاوه بر فرهنگ‌ملی، ما با فرهنگ‌های منطقه‌یی نیز مواجه هستیم که هم بیانگر برخی حوزه‌های تمدنی و هم زمینه ساز شکل‌گیری دیدگاه‌ها و نگرش‌های منطقه‌یی هستند. این فرهنگ‌ها از تلاقی فرهنگ‌های ملی پدید آمده و موجب جریان‌های فرهنگی تازه‌ای می‌شوند.

فرهنگ‌های منطقه‌ای را می‌توان نوعی طلوع فرهنگ‌های جهانی دانست، چرا که ملت‌ها را به یکدیگر نزدیک‌تر کرده، شرایط داد و ستد را مهیا می‌کنند. ولی فرهنگ‌های منطقه‌ای همانند فرهنگ‌های ملی می‌توانند موجب نوعی تفرق فرهنگی نیز شوند.

فرهنگ جهانی به ذات خود نمی‌تواند موجب تضعیف فرهنگ‌های ملی و منطقه‌ای شود، چرا که نظام‌های ارزشی و فرهنگ‌های بومی آن چنان دیرپا و قدرتمند هستند که به راحتی جای خود را به رقیب نمی‌سپارند.

فرهنگ‌های ملی در صورت مؤثر بودن و هماهنگ شدن اخلاق و نظریه‌های دینی آن‌ها با مقتضیات جدید می‌توانند به حیات خویش ادامه داده و در تلاقی با فرهنگ‌های جهانی و منطقه‌ای برغنا‌ی خویش بیفزایند. ولی اگر یک فرهنگ ملی در حال رکود و رخوت می‌شود و نه بیشتر، گناه انحطاط یک فرهنگ را نمی‌توان صرفاً بر عهده فرهنگ‌های دیگر نهاد.

فرهنگ‌های منطقه‌ای را نیز نمی‌توان حلقه واسطه در جذب فرهنگ‌های ملی در فرهنگ جهانی دانست، چرا که اولاً فرهنگ‌های منطقه‌ای هویتی متفاوت با فرهنگ‌های مفروض دارند و ثانیاً پروسه رشد یا افول فرهنگ‌های منطقه‌ای اصولاً با شکل‌گیری فرهنگ جهانی یا جهانی شدن فرهنگ متفاوت است.

ملت و فرهنگ ملی

رابطه ملت با فرهنگ، رابطه سازنده است و آن چه را که می‌سازد، فرهنگ نام دارد، فرهنگ هر ملت، نمایانگر اثر وجودی آن ملت است. و به گفته بهتر، جلوه بودن هر ملت، فرهنگ آن ملت می‌باشد.

آرمان هر ملت، در فرهنگ آن ملت نهفته است. به عباره دیگر، رسالت‌های هر ملت، در آن چه که به خاطر آن تلاش می‌وزرد نمایان‌گر است. اگر ملتی سعی و تلاش می‌کند، به این معنی نیست که افراد آن ملت چند روزی بیشتر بخورند، بیاشامند و زیست کنند. بلکه به خاطر آن است که فرهنگ آن ملت، تجسم کامل‌تری یابد و آرمان‌های ملی، تحقق پیدا کنند.

فرهنگ، دست آورد زندگی ملت است. فرهنگ هر ملت که بر پایه ویژگی‌های زیستی و جغرافیایی آن ملت پدید آمده، چون فضای است که از هستی ملت مایه گرفته و «ملت» تنها در این فضا، از توان رشد و افتخار برخوردار است.

گر چه فضای فرهنگی، مخلوق ملت است، اما هستی بخش ملت نیز هست. یعنی ملت، تنها در این فضای فرهنگی می‌تواند به زندگی سرافراز ادامه دهد.

فرهنگ، فرآیند زندگی ملت است. اما پروسه است که زندگی به خاطر آن است. در فرهنگ هر ملت، ارزش‌های وجود دارند که رسالت‌های آن ملت، بخشی از آن است. فرهنگ در نسلی ساخته و پرداخته می‌شود تا گاهواره‌ی نسل‌های آینده قرار گیرد. فضای فرهنگی، نسلی را می‌پروراند، تا آن نسل، مهد نسل‌های آینده را پرشکوه‌تر، پایه‌ریزی کند.

اگر ملت استقلال می‌خواهد، تنها به این معنی نیست که دولتی از خود داشته باشد و دیگران در کار او دخالت نکنند. استقلال، شرایطی است که ملت می‌تواند در قالب فرهنگ خود زنده گی کند، ارزش‌های خود را گرامی داشته و امکانات خود را در راه رسیدن به آرمان‌های تاریخی، هماهنگ سازد.

چون فضای فرهنگی هر ملت سازنده ارزش‌های حیاتی آن ملت است، بنا براین هر ملت که بتواند فضای فرهنگی خود را از گزند حوادث محفوظ و مصئون نگه دارد، دگرگونی‌های موقت در عرصه جغرافیا و یا عرصه نفوس چون تجزیه و پراگندگی، نمی‌تواند موجودیت همه آن ملت را به مخاطره بیاندازد.

از سوی دیگر، تاریخ گواه است که ملت‌ها با وجود بهره‌مندی از سرزمین بر اثر دور شدن از آیین و فرهنگ ملی، راه نیستی و زوال را پیموده و جای خود را به مردم نیرومندتر و خلاق‌تر از نظر فرهنگی، سپرده‌اند.

فرهنگ هر ملت، قالب تکامل آن ملت است. فرهنگ غنی و سرشار، فرآیند علم و تجربه‌ی ملت‌های دیگر را، با ارزش‌های معنوی ویژه‌ی خود در هم آمیخته و «ملت» را در بستر ترقی و تکامل قرار می‌بخشد تا در پناه آن، نیازمندی‌های زندگی خود را تدارک دیده و در پی آرمان‌ها و رسالت‌های خود گام بردارد.

آن چه آورده شده، شاخص‌های گوناگونی است که می‌تواند مفهوم فرهنگ را از زاویه‌های مختلف بر ما آشکار کند. شناخت فرهنگ، مهم‌ترین عنصر شناخت و الزام‌های فرهنگی، مهم‌ترین رکن سیاست ملی است و تنها در پناه شناسایی دقیق مفهوم فرهنگ، می‌توان سهم سیاست ملی را در راستای حفظ فضای فرهنگی، تعیین نمود.

منافع ملی

مجموع تدابیر یک دولت غرض دفاع از منافع یک ملت و یا دفاع از منافع مجموع اقوام ساکن آن کشور، اقدامی است که در جهت تامین منافع ملی یک ملت یا یک کشور شمرده می‌شود.

منافع ملی در اثر کار متداوم و هدفمند یک دولت مردمی تامین شده و از آن در جهت بهبود وضعیت سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی کشور استفاده موثر صورت می‌گیرد.

به صورت عموم دانشمندان و صاحب نظران، منافع ملی را در جغرافیای کشور خود مورد بررسی قرار داده و به نحوی ارزش‌های آنرا در جهت تامین منافع سرزمین مربوط توضیح نموده‌اند.

نظریات مختلف در این زمینه نشان دهنده آن است که منافع ملی در هر کشور نظر به ضرورت‌های آن در بُعد داخلی و خارجی تعریف به خصوص خویش را پیدا می‌کند.

تاجیک به کشور عزیز ما افغانستان مربوط میگردد، از دیدگاه کارشناسان مسایل سیاسی و ملی محور های اساسی مقوله منافع ملی را در بُعد داخلی میتوان به این شکل یاد آوری کرد :

- دفاع از تمامیت ارضی و حفظ استقلال کشور.
- تامین وحدت ملی.
- تامین عدالت اجتماعی و اقتصادی.
- مشارکت مردم در نظام.
- رشد و توسعه متوازن.

دفاع از تمامیت ارضی و حفظ استقلال

دفاع از هر نوع حملات مسلحانه زمینی و هوایی دول خارجی، حفظ و دفاع از سرحدات تعیین شده بین المللی، دفاع از تمامیت ارضی شمرده می شود. به همین ترتیب داشتن حق خود ارادیت سیاسی، اقتصادی، کلتوری، فرهنگی و تامین حقوق شهروندان مطابق قانون اساسی کشور، شامل مقوله حفظ استقلال در جهت تامین منافع ملی کشور می باشد.

تامین وحدت ملی

افغانستان از اقوام مختلف تشکیل گردیده است و هر قوم دارای فرهنگ، کلتور و زبان علیحده و مشخص بخود می باشد. با گذشت زمان در نتیجه مراودات، مناسبات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و پیوند خونی، این اقوام دارای یک گونه فرهنگ و کلتور مختلط و منافع مشترک شده اند، زمانیکه دولت جهت تامین منافع مشترک این اقوام توجه لازم نماید و از منافع ایشان بدون تعصب دفاع نماید، دیگر مشکلی برای تامین وحدت ملی باقی نمی ماند و همچنان دفاع از این منافع سر آغاز ایجاد ملت واحد نیز میباشد.

تامین عدالت اجتماعی و اقتصادی

عدالت اجتماعی عبارت از توزیع عادلانه منابع طبیعی میان اعضای جامعه میباشد و این مقوله زمانی با اهمیت و با ارزش است که در برگیرنده عدالت اقتصادی نیز باشد

"عدالت اقتصادی به منظور از بین بردن فقر مطلق و ایجاد توازن و تعادل نسبی اقتصادی بین اقشار اجتماعی برقرار می شود.

در جامعه که عدالت اقتصادی برقرار نباشد، رفاه وجود نخواهد داشت " نظر به برداشت از متن جامعه، صرف عدالت اجتماعی نمیتواند تامین کننده منافع ملی باشد، مگر توأم با عدالت اقتصادی. تطبیق یکسان قانون در جامعه رکن دیگر تامین عدالت اجتماعی و اقتصادی است، که در تامین منافع ملی ممد میباشد.

مشارکت مردم در نظام

در سیستم دولت ها و ساختار های سیاسی جهان امروز، برگزاری انتخابات و گزینش افراد تخصصی و مورد اعتماد مردم از متداول ترین اصول دموکراسی محسوب می شود. بدین معنا، آنچه که موجب قوام و حافظ این اصول می باشد، مشارکت مردم است و این حضور سیاسی، با به ارزشترین مؤلفه انتخابات، یعنی حق رأی شهروندان همراه است. زیرا تا زمانی که مردم خویشرا در اتخاذ تصمیم مربوط به سرنوشت ایشان نیابند، خود را مکلف به اجرای آن نمیدانند. نباید از نیرو و اعتماد مردم صرف بخاطر کسب قدرت استفاده شود. دولت باید در اتخاذ تصمیم مهم کشور به ریفرنندم و بازپرسی اقدام نماید. بنأ مشارکت مردم در نظام، جز دیگر تامین منافع ملی کشور است.

رشد و توسعه متوازن

رشد و توسعه متوازن مناسبات سیاسی، اقتصادی، کلتوری و فرهنگی جامعه یکی از شاخص های دیگر مؤلفه منافع ملی کشور می باشد. عدم رشد متوازن در یکی از بخش های فوق میتواند، جامعه رابی ثبات و منافع ملی را خدشه دار سازد.

قسمیکه در بالا تذکر دادیم منافع ملی در هر کشور تعریف بخصوص خویشرا می یابد و هر اقدامی که در راستای تامین منافع علیای کشور صورت بگیرد، منافع ملی است.

به طور مثال در صورتیکه زمین های صفحات شمال و جنوب غرب کشور از آب ها دریای آمو و هریرود زراعتی گردد و از ریختن بیجای آب به کشورهای همسایه جلوگیری صورت گیرد، این اقدام در راستای تامین منافع ملی کشور شمرده می شود. پس ابعاد وسیع منافع ملی را میتوان به صورت گسترده در کشورها رد یابی و تشخیص نمود.

احزاب سیاسی ملی نیز در جهت تامین منافع ملی مسوولیت داشته و میتوانند، نقش موثر در زمینه ادا نمایند. احزاب سیاسی ملی بر علاوه اینکه در روشن ساختن اذهان مردم غرض تامین منافع علیای کشور مسوولیت دارند، میتوانند که از طریق مبارزات پارلمانی، سازماندهی تظاهرات مسالمت آمیز، نقد عملکرد های حکومت که در مخالفت با منافع ملی قرار داشته باشد و ارائه طرح ها و نظریات به نحوی موثر باشند. متأسفانه در افغانستان اکثراً احزاب سیاسی سمتی، زبانی، قومی و ایدئولوژیکی تاسیس گردیده و تعدادی محدودی اند، که بر بنیاد منافع ملی فعالیت نموده و بادرک از نیازمندی های جامعه، تولید اندیشه کرده و آنرا در جامعه منطبق می نمایند در شرایط کنونی که هر لحظه امکان بحرانی شدن وضعیت سیاسی و نظامی کشور افزایش می یابد، احزاب ایدئولوژیک نمیتوانند، در تامین منافع ملی ممد باشند، زیرا

با تحمیل یک ایدئولوژی خاص بر سیستم مناسبات سیاسی و اجتماعی، جامعه را منقسم به گروپ های مختلف و متضاد نموده و حل تضاد های اجتماعی را از طریق مسالمت آمیز بمشکل مواجه مینماید.

تأمین منافع ملی در بُعد خارجی

مفهوم منافع ملی در سیاست خارجی کشورها بعد از جنگ دوم جهانی تحت تاثیر آموزه های مکتب واقعگرایی مورد توجه قرار گرفت. هانس جی مورگانتا یکی از بزرگترین نظریه پردازان روابط بین المللی، نظریه واقعگرایی سیاست های بین المللی را بر مبنای مفهوم منافع ملی بنا نهاد. مورگانتا منافع ملی را از آن بخش منافع تلقی می کند که دولتها در یک برهه زمانی خاص و در پرتو شرایط سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، سیاست خارجی خود را بر مبنای آن تنظیم می کنند و در روابط خود با سایر کشورها در پی تحقق آن هستند. اشتراک فعال کشورها در حل مسایل جهان شمول و همکاری های بین المللی و منطقوی به اعتبار آن می افزاید. منافع ملی کشور ما در همزیستی مسالمت آمیز و همگرایی و همکاری با جامعه بین المللی بر اساس اصول احترام به حاکمیت و تساوی حقوق تأمین شده میتواند.

دولت ها برای اعمال قدرت و تأمین منافع ملی خود همواره از راه ها و روش های مختلف به منظور تقویت سیاست خارجی خویش استفاده نموده اند. اقدامات و اجراآت دولت غرض حفظ و بلند بردن اتوریتته کشور مبنی بر امضای کنوانسیون ها و قرارداد های اقتصادی، سیاسی، کلتوری، علمی و فرهنگی و قرارداد های نظامی جهت تسلیح، تجهیز، رشد و انکشاف سطح مهارت های محاروبی قوای مسلح کشور، در برگیرنده منافع علیای کشور مستقل ما میباشد. پشتیبانی از سیاست بیطرفی مثبت و فعال خارجی غرض تأمین مناسبات دوستانه مبتنی بر همکاری های دوجانبه و چند جانبه با همسایگان و سایر کشور های علاقمند، رکن دیگر حفظ منافع ملی افغانستان در شرایط کنونی وضع بین المللی میباشد.

منافع ملی و مصالح علیای کشور یعنی آزادی و استقلال، حاکمیت ملی، وحدت و همبستگی ملی، امنیت ملی، رفاه و آسایش مردم از ما میطلبد، تا بمثابه انسان های روشن ضمیر و وطندوست تمام کدورت ها را کنار گذاشته در جهت تحقق این مقوله یعنی تأمین منافع ملی، توجه خویشرا مبذول داریم.

وحدت ملی چیست؟

وحدت ملی، ترکیبی از دو کلمه «وحدت» و «و» ملی «است. معنای لغوی وحدت»: یکی بودن و یگانه بودن است و معنای سیاسی آن: اتحاد، توافق، هماهنگی و اتفاق می باشد.

همچنان ملت عبارت است از مجموعه افرادی که یک کشور را تشکیل می دهند و به عنوان یک کمیت و کلیت اجتماعی مشخص، در برابر حکومت در نظر گرفته می شوند.

از آنجائیکه اقوام عنصر اصلی و مؤلفه بنیادی وحدت ملی، در یک کشور را تشکیل میدهند، برای تثبیت و قوام وحدت ملی باید اقوام به تفاهم جمعی از طریق مشارکت آگاهانه و عادلانه آنان در مسائل

سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی رسیده باشند، تا همه به صورت متفق در راستای تحقق اهداف مشترک و تامین منافع جمعی در چوکات حاکمیت سیاسی واحد، تشریک مساعی نمایند.

ایجاد حس اعتماد و همبستگی ملی و تثبیت وحدت ملی در کشور ما، فقط با جمع بندی ارزشهای فرهنگی، تاریخی و اعتقادی اقوام، در رابطه با محور منافع جمعی آنها از طریق مشارکت اقشار مختلف ملت در تعیین سرنوشت سیاسی و اقتصادی شان، در چوکات حاکمیت سیاسی واحد امکان پذیر است.

وحدت ملی

اندیشه زیست باهمی از راه های مختلف، وارد حقوق بین الملل معاصر شده است. گاهی در معاهده های دو جانبه یا چند جانبه، گاهی در اعلامیه نهایی کنفرانس ها و سیمینارهای جهانی و گاهی در منشور سازمان وحدت افريقا و در قطعنامه های سازمان ملل متحد.

منشور سازمان ملل و اعلامیه جهانی حقوق بشر، از اسناد مهم بین المللی، است که به عبارت های گوناگون، خواهان زندگی مسالمت آمیز تمام ملتها در کنار یک دیگر شده است و شورای امنیت هم که مهم ترین رکن سازمان ملل متحد است، مسؤولیت تأمین امنیت و صلح بین المللی را به عهده دارد.

همچنان به اساس اصول دین مبین اسلام، صلح و زیست مسالمت آمیز انسان ها، با عقاید و مذاهب گوناگون، یک ارزش و هدف شمرده شده و اسلام صلح و همزیستی با ادیان و ملل دیگر را به صورت اصل و قاعده اساسی، در نظام تشریعی خود جا داده است.

آیاتی از قرآن کریم نژادپرستی، تحمیل عقیده و تعصب های نادرست را رد و از پیشنهاد صلح، همکاری بر اساس اصول مشترک و گفت و گوی مسالمت آمیز استقبال می کند و درضمن به رسمیت شناختن انبیا و کتاب های آسمانی گذشته، به حقوق اقلیت ها احترام می گذارد.

از مطالعه تاریخ و روایات اسلامی واضح می گردد، که زیست باهمی و مسالمت آمیز و ایجاد رابطه مؤدت و دوستی با بیگانگان، امری است، که مسلمانان در روابط بین الملل خود می توانند از آن خیلی سود ببرند.

سیرت پیامبر صلی الله علیه وسلم که از قرآن کریم گرفته شده، حق حیات و به رسمیت جوامع گوناگون را به صراحت تضمین می کند. آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روابط بین الملل با ملل غیرمسلمان، بسیار آزادمنشانه برخورد می کرد و در نامه هایش به رؤسای دولت های معاصر هیچگاه پیشنهاد ادغام آن کشور ها در دولت اسلامی را مطرح نکرد، بلکه فقط دعوت به قبول رسالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گرویدن به آیین اسلام را بیان می داشت و در مواردی به بقای مُلک و سلطنت آنان تصریح کرده، تداوم حاکمیت آنان بر قلمرو سرزمین خویش را تضمین می فرمود.

اسلام، هیچ گاه به پیروان خود اجازه نمی دهد، پیروان مذاهب دیگر را بکشند و وجود عقاید مخالف، مجوزی برای رفتار خصمانه نیست بلکه بر عکس، اسلام به پیروان خود دستور می دهد با مخالفان، رفتار مبتنی بر عدالت و قسط داشته باشند.

احترام به ارزش های سایر ملت ها

امکان دارد افراد جوامع مختلف بشری از لحاظ قومیت، نژاد، رنگ، فرهنگ، زبان و عقیده اختلاف داشته باشند اما در مورد ارزش های اخلاقی با هم اتفاق نظر دارند. اقدامات و تعاملات ناشی از صداقت و صراحت، بزرگواری و بزرگ منشی، امانتداری و عدالت، مهربانی و رأفت، شهامت و جوانمردی، شجاعت و عمل گرایی، بردباری، کنترل نفس و غیره در بین ملت ها و جوامع حتماً باعث تعجب و حیرت جانب مقابل گردیده و حس احترام و تقدیر را در بین آن ها تحریک می کند.

هر گاهی که ملت ها و جوامع بشری به ارزش ها و عقاید یک دیگر احترام قایل شدند و هر گاهی این ملت ها و اقوام مختلف ساکن در کره ارضی همدیگر را درک نموده، بدون تاخت و تاز به ارزش ها و معتقدات مردم دیگر، درکنار آنان به زنده گی پرداختند، می توان فهمید، که کره زمین پس از آن هیچ گاهی دچار آشفتگی و پراگندگی نخواهد شد.

این که برخی اقوام و برخی نژاد ها و ملت های روی زمین عموماً با استفاده از زور به استعمار و استثمار دیگران و تحمیل خود بر ایشان می پردازند و این پدیده تا هنوز مورد استفاده آن ها قرار گرفته است، در دو چیز خلاصه میگردد :

اول: بعضی ها بر این باور بوده اند، که نژاد و ملت آن ها که در روی کره زمین حاکم است، فطرتاً در دنیا حاکم و زمام دار خلق شده، سایر مردم واقوام در برابر آن محکوم اند.

دوم: دلیل دوم این عمل آن ها جنبه قومی و منطقه یی دارد که بر مبنای آن، باشندگان هر سر زمینی در فکر تسلط و غلبه بر دیگران می افتند و این ملتها خود را از دیگران برتر قلم داد کرده و بر آن ها فخر می فروشند.

اما دین مبین اسلام جامعه بشری را امت واحد و یک پارچه قلمداد می کند، اصل و ریشه آن ها را یکی میداند و خاطر نشان می سازد، که مفهوم انسانیت، همه آن ها را فرا میگیرد و به آن ها وحدت می بخشد.

در منطق قران کریم اختلافات زبان، رنگ، نژاد، قوم و غیره هیچگاه مانع وحدت جامعه، انسانی نمی گردد؛ بلکه اختلافات مذکور، جز سنن الهی در خلقت آدمیان بوده، از مظاهر قدرت پروردگار محسوب می گردد.

چون تعاون و همکاری متقابل میان انسان ها سنگ تهداب امت اسلامی را تشکیل می دهد، پیامبر اکرم صلی علیه وسلم همیشه با گفتار و عمل خویش بهترین نمونه همکاری متقابل در روابط بین ملت ها را به نمایش گذاشته است.

آن حضرت محمد صلی علیه وسلم وقتی که به مدینه منوره هجرت نمودند، پیمانی را با یهودیان آنجا امضا کردند، که اساس آن بر همکاری در کارهای نیک و حمایت از فضیلت و تشریک مساعی برای جلوگیری از ضرر، تجاوز و اقامه حق یا به تعبیر امروزی "همزیستی مسالمت آمیز" استوار بود.

دین مبین اسلام همه مردم روی زمین را امت واحد خوانده و هیچ فرقی در دید ها بر اساس رنگ، منطقه، ملت و نژاد قایل نشده است و در صورت وجود ادیان مختلف، اجازه داده است، تا پیروان هر دین با حکمت و موعظه نیکو و با ارائه دلیل و برهان و دوری از تعصبات کور کورانه، هوایی نفس، اکراه و تطمیع، بسوی دین خویش دعوت کنند و چون همه مردم یک امت اند، پس اخوت انسانی هم یک امر انکار ناپذیر است، که بایست در وصل آن کوشید نه در قطع آن در عرصه بین المللی، اسلام نه تنها به حمایت کشورهای ضعیف از قوی توجه دارد، بلکه سعی می ورزد تا از همه ملتهای که در زیر یوغ ستم و استعمار رنج می برند و حکومت های خود کامه و مستبد، غرور ملی شان را خدشه دار ساخته اند دفاع نماید.

دین اسلام به این نظر است که اصلاح امور دنیا ممکن نیست، مگر در صورت که عدالت ملاک روابط انسانی قرار گیرد تا قوی بر ضعیف تجاوز نکند و حق کسی به بهانه این که شرایط ایجاب می کند ضایع نگردد.

بدون شک ملت ها تا هنگامی که به اخلاق پایدارند، قوی و استوار به نظر می رسند و اگر اخلاق آن ها سقوط کند آن ها سقوط خواهند کرد.

از ملتی که ارزش های عدالت، مساوات و آزادی در آن حاکم است و افراد آن با ارزش های چون برادری، ترحم و تعاون با یکدیگر رفتار می کنند، چه انتظاری می رود؟ بدون شک چنین ملتی قوی، پیشرفته، با امن و استقراریافته خواهد بود و برعکس آن نیز در صورت عدم رعایت برادری، مهربانی و همکاری مشکلات زیادی دامن گیر آنان خواهد شد.

یک تن از مشاهیر بزرگ اسلام ابن تیمیه رح به این نظر است، که خداوند حکومت عادلانه را پایدار می کند اگر چه حاکمان آن کافر باشند و حکومت ستمگرانه را پایدار نمی کند اگر چه حاکمان آن مسلمان باشند.

مثال های زیادی از روش نیکو و مواقف عظیم مسلمانان در مورد سایر ملت ها از زمان حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم، صحابه کرام و فاتحین مسلمان در قرون اخیر وجود دارد.

به طور نمونه این دو مثال را ذکر می کنیم: تعامل و روش حضرت عمرو بن عاص رضی الله عنه با آرمان و سه دختر مقوقس حاکم مصر، وقتی که آن دختر به اسارت مسلمانان درآمد، در حالی که پدرش او را برای ازدواج با قسطنطین پسر هرقل فرستاده بود، خیلی جالب است.

حضرت عمرو بن عاص رضی الله عنه، نه تنها او را آزاد کرد، بلکه به او احترام گذاشت و با هرچه که به همراه داشت با محافظت گروهی از مجاهدین مسلمان به قوماندانی قیس بن ابی عاص، سهمی او را به پدرش برگرداند.

به همین گونه صلاح الدین ایوبی یکی از فاتحان مشهور لشکر اسلامی در زمان فتح بیت المقدس و جنگ های صلیبی شمرده می شود، موصوف طبیب مخصوص خود را برای معالجه ی ریچارد فرمانده لشکر صلیبی ها فرستاد و همچنان مقداری از ادویه و هدیه نیز به همراه آن فرستاد.

این ها و صد ها مثال دیگر در قرون ابتدایی اسلام شاهد این است، که روش مسلمانان با سایر ملت ها واقوام روش خیلی بزرگوارانه بوده و دنیا در طول و عرض خود چنین بزرگواری های را ندیده است. دین مبین اسلام با همه بزرگی، ارزشمندی، تمدن، رحمت و انسانیت خود این گونه صحنه هایی را به وجود می آورد.

در عصر امروزی نیز هر زمامداری که به خاطر اشباع غرایض نفسانی و یا روی تعصبات باطل، لشکر کشی می کند و مردم بی دفاع و بی گناه را مرغوب می سازد.

در حقیقت ستمگر و مفسد است، بارز ترین نمونه عدالت، معامله بالمثل است، که زمام دار مسلمان باید روابط خویش را با دیگران بر مبنای آن استوار سازد و اگر دیگران به کشور وی تجاوز کردند، برای دفع آن اقدام نماید و اگر از در صلح و آشتی پیش آمدند به آن ها حمله ور نشوند.

پس برای اینکه در جامعه بشری به روش پسندیده و با همزیستی مسالمت آمیز زنده گی کنیم، باید راه و روش صبر و حوصله را در زنده گی اختیار نماییم، به شکلی که جانب مقابل خود را ولو به هر سطحی باشد و به هر اندازه یی که با ما مخالفت دارد، باید تحمل کنیم، به وی نیز حق بدهیم تا همچو ما و شما نظریات خود را ابراز بدارد و زنده گی خالی از ضرر را به پیش ببرد.

همچنان دین مبین اسلام غرض جلوگیری از جنگ و کنترل اختلافات روی اصل محاوره و گفتگو ترکیز نموده و اختلاف نظریات در یک جامعه را به حیث یک اصل پذیرفته و مسلمانان را مکلف ساخته تا در کاهش اختلافات مورد موضوعات مربوطه، با همدیگر به صحبت و مذاکره بپردازند و هر جانب نظر خود را همراه با دلایل مطرح نموده و به نظریات جانب مقابل نیز با دقت گوش فرا دهد، تا هر دو جانب در راستای دریافت حقیقت با همدیگر همکار شوند.

کار و ویژه های هویت ملی

هویت ملی، کار ویژه های متعددی دارد، که در اینجا به اختصار به دو کار ویژه مهم آن اشاره می گردد:

1- همبستگی ملی

در جوامع در حال توسعه و نوسازی که با تغییر و تحول اجتماعی همراه هستند، طبعاً شکافهای اجتماعی فعال بوده و پروسه توسعه را با چالش مواجه می سازد. حال برای حل و رفع چالش های ناشی از این گسست ها در سطح ملی، چه باید کرد؟ و به چه ابزاری باید توسل جست، تا از یک سو، حس همبستگی ملی را تقویت نموده و تمام گروه های اجتماعی را در برابر تهدیدها یک پارچه و متحد سازد و از سوی دیگر روند توسعه و نوسازی را کند یا مختل نسازد؟ این ابزار و راه حل، در شرایط کنونی، چیزی نیست، جز هویت ملی که با بهره گیری از شاخصه های نمادین آن همچون دین مشترک، تاریخ مشترک، منافع مشترک، سرزمین مشترک و... می توان به همبستگی ملی مدد رساند؛ یعنی با مجتمع ساختن اجزا و واحدهای کوچک جامعه تحت عنوان یک کل، تمام نیرو و توان اجزای پراکنده را متحد و متمرکز ساخته و با همکاری آحاد جامعه، گسست ها و بحرآن های حاصل از مرحله گذار را حل و فصل کرد. بنا براین، هویت ملی با توجه به نقش مؤثر و تعیین کننده که امروزه در عرصه های مختلف اجتماعی دارد، از مفاهیم اساسی و مشروعیت بخش نظم سیاسی اجتماعی است، که همبستگی ملی و انسجام نظام سیاسی را در پی دارد.

2- جهت دهی به زندگی سیاسی - اجتماعی

کار ویژه ای دیگر هویت ملی، علاوه بر ایجاد انسجام و همبستگی آحاد جامعه، جهت دهی و تعیین مسیر و هدف افراد جامعه است. نظام سیاسی جوامع امروزی، معمولاً با تکیه بر هویت ملی، نظام ارزشی مورد نظر خود را با آموزش و تبلیغ از طریق رسانه های جمعی به افراد جامعه القا می کند و بر پایه هویت ملی، افراد و گروه های پراکنده اجتماعی را به سوی هدف مشترک، متحد و منسجم ساخته و جهت می دهد. اما در واقع، این اتحاد و همبستگی ملی، بدون جهت دهی بر پایه هویت ملی دشوار یا امکان پذیر نیست؛ زیرا که اتحاد و همبستگی ملی ناگزیر باید بر محور «هدف مشترک» بنا گردد و بدون هدف مشترک نمی توان انسجام و همبستگی اعضای یک گروه قومی یا ملی را تأمین و تبیین کرد.

زیست با همی

وحدت ملی در هر کشوری که اقوام مختلف در آن بود و باش دارند، یکی از پرنجترین و پیچیده ترین مسئله سیاسی و اجتماعی به شمار میرود. از همین جهت است که پیرامون آن دیدگاه ها و نظریات گوناگون وجود دارد. در کشور ما افغانستان نیز متأسفانه هنوز یک تعریف واحد و جامع از مفهوم وحدت ملی ارائه نگردیده است. بعضی ها از وحدت ملی صرف برای ملی نشان دادن برنامه های حزبی شان یاد می

کنند و عده بی دیگر برای مقبولی بیانیات و مقالات شان از وحدت ملی صرفاً در محدوده شعار نام میبرند و در عمل نه تنها هیچ نوع علاقمندی نسبت به تحقق وحدت ملی از خود تبارز نمیدهند، بلکه اغلباً درک شان از اهمیت این مفهوم در سطح بسیار نازل قرار دارد و به احتمال قوی از همین جهت است، که در امر تامین و تحکیم آن کاری انجام نمیدهند.

ولی هستند اشخاص و افراد و گروههای سیاسی که وحدت ملی را در راه تامین صلح عادلانه، رشد اقتصاد، دموکراسی و عدالت به حیث یکی از شاخص های مهم و فکتور اساسی مطرح میکنند و وطن دوستی را در وحدت ملی جستجو می کنند. قبل از اینکه به توضیحات در رابطه به وحدت ملی بحث خود را آغاز نمائیم بهتر است تا در رابطه به کلمه های «ملت»، «ملیت» و «قوم» حرفهای داشته باشیم. بعضی ها اقوام ساکن در افغانستان را «ملیت» می نامند و ملت سازی را در وجود همبستگی همین «ملیت ها» ارزیابی میکنند. تا جائیکه معلوم است کلمه «ملیت» در ادبیات سیاسی کشور سوابق تاریخی ندارد و در نتیجه تأثیر ایدئولوژی حاکم دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان مروج گردید. چون در ادبیات سیاسی شوروی وقت کلمات «ملت»، «ملیت» و «خلق شوروی» موجود بود. در کشور ما نیز که یکی از اقمار شوروی وقت بود کلمه «ملیت» شعوری به خصوص بعد از حضور نظامی شوروی شامل ادبیات سیاسی گردید.

شوراهای بنام ملت ها بمیان آمد و مسئله تا حدی رسید، که حتی وزارت بنام ملت ها ایجاد گردید که خوشبختانه بعداً از طرف ولسی جرگه وقت از چوکات حکومت حذف گردید. در قاموس دری و پشتو کلمه «ملیت» به معنای قوم و تبار معرفی شده است و ملت مجموع از افراد و اقوام یک کشور تعریف گردیده است.

فرهنگ معین نیز اصطلاح ملت را بمعنای ملت بودن، قومیت، مجموع صفات و خصایص یک ملت تعریف نموده است. همچنان ملت را پیروان یک دین، گروه مردم، قوم و مجموعه افراد کشور نامیده است. طوری که ملاحظه میشود هم «ملیت» و هم «ملت» بنام قوم ترجمه و معرفی میشود و چون کلمه «ملیت» در ادبیات فارسی شامل بوده است و به معنی قوم میباشد. برای بعضی ها کلمه قوم کوچکتر جلوه میکند و تصور میکنند که قوم را «ملیت» خطاب نمودن این یا آن قوم وزن بیشتر سیاسی کسب می نمایند و بیشتر میتوانند در معادلات و معاملات سیاسی از آن استفاده نمایند، که این یک اشتباه بزرگ سیاسی است. از همین جهت است که گروه های مختلف نظر به سلیقه های سیاسی این کلمه را مورد استفاده قرار میدهند.

از جانب دیگر در زبان های انگلیسی، آلمانی، روسی، فرانسوی و اسپانوی کلمه «ملیت» بمفهوم قوم یا قومیت مورد استفاده قرار نگرفته و تنها واژه مترادف ملت در لسان انگلیسی (Nation) نیشن، در لسان آلمانی (Nation) ناخیون و لسان روسی (нация) ناخیا، در لسان فرانسوی (Nation) ناسیون و اسپانوی (Nacion) مورد استفاده قرار گرفته است.

کلمه ملت (Nation) از کلمه لاتین (Natio) به معنی مردم گرفته شده است و در سطح بین المللی مورد قبول قرار گرفت. بنأ ملت عبارت از: افراد جامعه با کشور واحد و هویت واحد میباشد.

بر میگردیم به موضوع وحدت ملی، به این معنی که وحدت بین کی ها؟ بین گروه های سیاسی یا بین اقوام؟ قبل از اینکه به دیدگاهها و نظریات مختلف در این زمینه آشنا شویم، خاطرنشان باید ساخت که در کشور ما افغانستان از قانون اساسی سال ۱۳۴۲ (زمان سلطنت محمد ظاهر شاه) تا اکنون در هیچ قانون اساسی از اصطلاح «ملیت» نام برده نشده است و همواره فقط از اقوام ساکن در کشور تذکر بعمل آمده است.

در ماده ۴ قانون اساسی کنونی نافذ در کشور تعریف ملت افغانستان چنین قید گردیده است: ملت افغانستان متشکل از اقوام پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه یی، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوی و سائر اقوام میباشد.

از جانب دیگر در تاریخ کشور ما هیچ قومی در افغانستان در کدام نشستی، مجلسی، جرگه یی و شواری چنین تصویب ننموده است، که ما «قوم» نیستیم بلکه «ملیت» هستیم. این فقط ما هستیم که این یا آن قوم را گاهی «قوم» گاهی «ملیت» خطاب می نامیم. اگر موضوع را با درنظرداشت توضیحات ارائه شده، مورد بحث قرار دهیم، گفته میتوانیم که ما با دو کلمه «قوم» و «ملت» سر و کار داریم. بناً میتوان وحدت ملی را اینگونه تعریف نمود:

وحدت ملی عبارت است از: اتحاد و همبستگی تمام اقوام ساکن در کشور با داشتن هویت واحد ملی. بدین معنی که تمام افراد کشور با درنظرداشت هویت قومی، دینی و مذهبی دارای هویت ملی واحد بوده و ملت کشور را تشکیل میدهد. بناً در کشور ما نیز ملت متشکل از اقوام پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه یی، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوی و سائر اقوام میباشد. تمام این اقوام دارای مخرج مشترک یعنی وطن واحد و هویت ملی واحد میباشد و هویت ملی همه ی این اقوام یعنی همه ی ما افغانیت است. روی همین اساس بر هر فرد از افراد جامعه افغانستان کلمه افغان اطلاق میشود. از همین جهت است، که وحدت ملی اساس عمده برای دفاع از استقلال، آزادی، رشد اقتصادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی و مساوات قانونی به شما میرود که بعداً توضیحات بیشتر در زمینه ارائه خواهد شد.

طوریکه به عرض رسانیده شد، وحدت ملی ارتباط مستقیم با هویت ملی دارد. البته نظریات مختلف در این زمینه وجود دارند، که عمدتاً میتوان انرا به سه دسته تقسیم نمود:

طرفداران دیدگاه اول به این نظر اند، که وحدت ملی زمانی تأمین میگردد، که همه هویت واحد را بپذیرند. یعنی نام واحد باشد، زبان واحد باشد یا لاقلاً زبان ملی واحد باشد. زبان اکثریت زبان ملی باشد، قوم اکثریت باید در مقامات دولتی و حکومتی نیز اکثریت داشته باشد. به نظر آن ها در اینصورت میتوان جامعه رشد بهتر داشته و نائل به پیشرفت و ترقی گردد.

در دیدگاه این گروه به جز مسئله هویت ملی واحد با سائر مسائل برخورد بر بنیاد منافع ملی صورت نگرفته. بجای احترام به مقام انسان و انسانیت و شایسته سالاری، مسائل از زاویه منافع قومی و زبانی مورد بحث قرار گرفته که نه تنها زمینه خوب برای وحدت ملی فراهم نمیسازد، بلکه باعث تخریشت قومی در جامعه میگردد.

طرفداران دیدگاه دوم معتقد اند، که فقط هویت قومی و تقسیم قدرت بر اساس ترکیب اقوام ساکن در کشور میتواند «عدالت قومی» را تأمین نمایند. آن ها مدعی اند که سهم مساویانه اقوام در قدرت دولتی میتواند وحدت ملی را بهتر تأمین نماید. این گروه با هویت ملی واحد مخالفت دارند و عوض آن تأکید بر «هویت قومی» می نمایند. این گروه همچنان به سیستم واحد مرکزی و نظام حکومت مرکزی قوی نیز مخالفت دارند و بعضی از آن ها سیستم فدرالی را مطرح نمایند. به نظر این گروه بهترین راه برای انکشاف و تأمین عدالت اجتماعی همانا ایجاد سیستم فدرالی در کشور است. نظریات این گروه از واقعیت های امروزی افغانستان منجمله رشد اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آنقدر فاصله دارد، که زمین از آسمان، شکی نیست که در بعضی از کشورهای جهان سیستم فدرالی نتایج مطلوبی را به ارمغان آورده است (بطور مثال: جمهوری فدرالی آلمان، ایالات متحده آمریکا، جمهوری فدراسیون روسیه و...). اما تفاوت جامعه افغانی با کشورهای دارای سیستم فدرالی در هیچ ساحه اصلاً قابلیت مقایسه را ندارد. عدالت اجتماعی هیچ ارتباط مستقیم با سیستم فدرالی نداشته و ندارد و اگر چنین میبود، باید در اکثر کشورهای که دارای اقوام مختلف هستند، سیستم فدرالی تطبیق میگردید. عدالت اجتماعی عبارت از تأمین شرایط مساوی برای رشد و انکشاف جامعه برای همه افراد آن صرف نظر از وابسته گی های قومی، مذهبی، لسانی، جنسی و سمتی آن ها میباشد نه در سیستم فدرالی، که این گروه مطرح میکند. از جانب دیگر سیستم فدرالی و حتی طرح نظریات آن به زیان کشور است و گروه های که از طرف اجانب به این کار تشویق میشوند، باید بدانند که فدرالیزم در افغانستان امروز نه تنها تضمین برای آزادی های فردی، سیاسی و مدنی نمیکند، بلکه وطن ما را به سوی یک جنگ داخلی بدتر از سالهای (۱۹۹۲ الی ۱۹۹۶) سوق خواهد داد. علاوه بر آن خطرات ذیل را نیز باخود همراه خواهد داشت:

1- زمینه مداخلات کشورهای همسایه که آرزو دیرینه تصرف قسمت از خاک افغانستان را دارند، بیشتر محیا خواهد ساخت.

2- در قسمت از خاک افغانستان به بهانه حمایت از همکاری نژادی و مذهبی خود بالخصوص در نواحی سرحدی به عملیات تخریبی ادامه خواهد داد.

3- فدرالیزم همبستگی ملی افغان ها را که برای استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی حتمی شمرده میشود درهم خواهد شکست و افراد جامعه را در مقابل هم قرار خواهد داد و بدین ترتیب زمینه کشمکش ها و زد و خوردها طولانی فراهم خواهد گردید.

4- تحقق طرح فدرالیزم در افغانستان به معنی تقویه و تشویق قوم پرستی و حتی فیودالیزم قومی و نظام خواهد بود و مردم از ترس قوماندانان، جنگ سالاران، قاچاقچیان مواد مخدر و حاکمان زور پیشه نخواهند توانست. باهم کیشان (مذهبان) خود در سائر نقاط کشور تماس حاصل نمایند، که این خود باعث میگردد که هر منطقه در یک انزوای سیاسی باقی بماند و جامعه عوض رشد چندین سال دیگر به عقب کشانیده شود.

5- در نهایت امر، اقدام برای تحقق فدرالیسم در چنین حالت نخستین گام بسوی تجزیه کشور خواهد بود.

این را هم باید یاد آور شد، که افغان ها میتوانند، مانند سائر ملل جهان دارای نظریات دموکرات، افراطی، مذهبی، لیبرال و غیره باشند ولی تقسیم نمودن افغان ها به شمال و جنوب، پشتون، تاجک، هزاره، ازبک... و غیره بزرگترین جفا در حق این ملت غیور خواهد بود و حتی میتوان گفت که جنایت بزرگ و خیانت ملی خواهد بود.

گروه سومی که طرفدار وحدت ملی میباشد و بفضل خدا (ج) تعداد آن ها هم در بین ملت و هم در بین روشنفکران اکثریت مطلق است، وحدت ملی برایشان یک ارزش ملی است. وحدت ملی و همبستگی اقوام را نه تنها ضامن رشد، ترقی و پیشرفت میدانند، بلکه ضامن استقلال، تمامیت ارضی، حاکمیت ملی که همه این ها ارزشهای ملی هستند نیز میدانند.

وحدت ملی برای تأمین صلح عادلانه سراسری، رشد اقتصادی - سیاسی - اجتماعی و ملت سازی در کشور ما بسیار ضروری و اصل تعویض ناپذیر میباشد. بنأ هیچ مصلحتی در بهبود افغانستان بالاتر از وحدت همه اقوام (وحدت ملی) وجود ندارد.

با وجود جنگ سی ساله در کشور عوامل و فکتورهای ذیل در حفظ نسبی وحدت ملی نقش و تاثیر اساسی داشته اند:

1- مردم افغانستان که متشکل از اقوام مختلف اند، هیچ گاه بین خود بالای زمین و یا قدرت جنگ نکرده اند. (جنگ های سالهای ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۶ باید در نظر گرفته نشوند، چون به چه وجه جنگهای قومی نبودند، بلکه جنگ های تنظیمی جهت تصاحب قدرت بود).

2- اقوام مختلف افغانستان باهم ارتباط خونی دارند و به گفته مردم دختر داده اند، دختر گرفته اند و چنین فامیل های مرکب از اقوام مختلف در تمام ولایات کشور وجود دارند.

3- موجودیت دین واحد که یکی از عامل اصلی وحدت و یک پارچه گی ملت به شمار میرود.

4- هیچ قبرستان پیدا نخواهد شد، که در آن شهدای مربوط به تمام اقوام افغانستان نباشد.

5- اقوام افغانستان بخاطر استقلال و آزادی مبارزه مشترک نموده افتخارات، خوشی ها و تراژیدی مشترک دارند.

6- در تمام ولایات، شهرها دهات و قریه ها اقوام مختلف حتی با مذاهب مختلف در پهلوی همدیگر به کارهای روزمره بطور عادی و نورمال ادامه میدهند.

چطور میتوان به تحکیم بیشتر وحدت ملی کمک کرد؟ آیا ما میتوانیم بیرون از نظام تاثیر بر تحکیم وحدت ملی داشته باشیم؟ بلی روشنفکران واقعی ملی و مرفقی در طول تاریخ جامعه بشری کارهای

نهایت مثبت را برای جوامع شان انجام داده و میدهد، که مبارزه برای آزادی دموکراسی و عدالت اجتماعی در سرخط آن قرار داشت.

تاریخ بار دیگر، ملت ما را با آزمون سختی روبرو ساخته است، در حال حاضر از یک سو بهترین و مهمترین فرصت تاریخی برای بازسازی، رشد اقتصادی و اعمار کشور در اختیار مردم ما قرار گرفته است و از سوی دیگر کشور ما با مهیب ترین خطر برای بقا خویش روبرو شده است. این بار نخست است، که منافع و امنیت جهان پر قدرت غرب با منافع ملی ما مطابقت پیدا کرده است. بر همین بنیاد است که جامعه جهانی تلاش مینماید، تا در نجات از طاعون تروریزم، آوردن صلح و امنیت پایه دار، نظام سازی و بازسازی اقتصادی و اجتماعی با کشور و ملت ما مساعدت و همکاری نمایند. اگر هر فرد آگاه جامع برای ایجاد جامعه ملی بیندیشد، برای تامین وحدت ملی کار بخودی خود آغاز میشود. تبلیغ در مورد وحدت ملی، تاکید بر هویت ملی، رشد معارف متوازن، صحت و ایجاد زمینه کار برای تمام افراد جامعه یکسان قانون، همه میتوانند شرایط و زمینه های بهتر برای تحکیم هرچه بیشتر وحدت ملی فراهم سازند. کشور ما باید به طرف قانون سالاری حرکت نماید. زمان که قانون در جامعه نهادینه شود، سیستم دموکراسی وجود داشته باشد، زمینه تحصیل، کار و سائر خدمات اجتماعی برای همه افراد جامعه تامین گردد، تمام مسایل قومی، زبانی و مذهبی بطوری طبیعی حل میشوند و جامعه ملی اعمار میگردد.

به کدام جامعه، جامعه ملی میگوئیم؟

جامعه ملی یا وحدت ملی جامعه است، که تمام افراد آن بدون در نظر داشت تعلقات قومی، زبانی، ستمی و مذهبی خود را عضو مساوی الحقوق آن حساب نمایند. به آن وفادار باشند و نسبت به هر جامعه دیگری به آن روابط نزدیک اقتصادی، سیاسی و اجتماعی داشته باشند. فکتهای زبان، دین، مذهب روابط تاریخی همه به ایجاد جامعه ملی و تحکیم وحدت ملی کمک می کنند. در سائر کشورهای جهان نیز ابتدا دولت بمیان آمده و بعداً جامعه ملی و وحدت ملی تامین گردیده است. به تعقیب آن به رشد اقتصادی توجه صورت گرفته، افراد جامعه در سیاست ذیدخل شدند و دموکراسی تعمیل گردید و زمانیکه اقتصاد رشد بهتر نمود مسئله توضیع عایدات ملی به طوری عادلانه مطرح گردید. کشور ما نمیتواند از قوانین و نورمهای عام و قبول شده جوامع بشری مستثنا مورد ارزیابی قرار گیرد و دستاوردهای جامعه بشری در این زمینه نادیده گرفته شود.

این را هم باید یاد آوری نمائیم که در اکثر کشور های جهان پروسه دولت سازی و ملت سازی به شکل ساده و بدون پرابلم ها عملی نشده است. در کشور ما نیز بدون عملی شدن حاکمیت مطلق قانون دولت سازی و ملت سازی کار ساده نخواهد بود.

از طرف دیگر برای تامین وحدت ملی به اندیشه و تفکر سالم سیاسی جدید که با کلتور سیاسی جدید همراه باشد، اشد ضرورت است، که در کشور ما میتواند مبنی بر اصل احترام به انسانیت، افغانیت استوار باشد.

فصل چهارم

تعلیم و تربیت و طندوستی

در جامعه یی که ما زنده گی می کنیم، بیش از ۹۹ فیصد اتباع آن را مسلمانان تشکیل می دهد، بنا براین تربیت دینی و اخلاقی نسل جوان کشور از ضروریات مهم این جامعه در عصر حاضر شمرده می شود، به همین گونه آموختن راه های زودده شدن فرهنگ جنگ و تعصب به جوانان امروزی ما از ضروریات این عصر است، تا روحیه وحدت ملی بر مبنای ارزش های اسلامی در جامعه حاکمیت پیدا کند.

تربیت دینی و اخلاقی

تمام ادیان معروف جهان بلکه هر نظام فلسفی یا اجتماعی برای زنده گی از خود دارای اهداف و مقاصد است و دین مبین اسلام که ما مردم را بسوی پیروی از آن دعوت می کنیم، همچو سایر مقاصد بلند و اهداف و مرام های انسانی و مثالی است.

همان گونه که معلوم است، که فرد در جامعه حیثیت خشت تهداب را دارد و اجتماع بر آن بنا و تهداب گذاری می شود، اگر این فرد صالح و سلیم باشد، بدون شک جامعه نیز صالح و سلیم به بار می آید. به همین دلیل است که می بینیم دین مبین اسلام نسبت به هر دین آسمانی دیگر به تربیه فرد توجه و اهتمام بیشتری را مبذول داشته است.

جسم انسان مرکب از روح و جسد است و دارای غرایز طبیعی و اصیل و دارای عقل است که او را از دیگر حیوانات تمیز میدهد. اسلام به حق هریک اعتراف نموده و آن را اداء میکند، اسلام به سرکوبی جسم و محرومیت آن از لذایذ زندگی به حساب عقل و روح امر نمی کند و سرکوب کردن غرایز و عدم اشباع آن را نمی پسندد، بلکه از راه مشروع غرایز را اشباع می کند و کدام گناه و ملامتی را بر آن وارد نمی سازد.

دین اسلام نه تنها به صحت جسم هم توجه نموده و از امراض و اسباب آن او را وقایه و محافظه می نماید، بلکه حفاظت حیات را فرض مقدس میداند. به همین اساس در حالت اضطراب به خاطر حفظ جان به خوردن گوشت خوک و نوشیدن قدری از شراب نیز حتی اجازه میدهد و در وقت نداشتن قدرت جسمی به خوردن رمضان نیز اجازه داده است.

دین اسلام از راه های مختلف تلاش دارد، تا انسان را طوری تربیه نماید، که سزاوار مقام انسانیت بار آید.

خداوند^ع انسان را معتدل آفریده و طریق خیر و شر را نیز برایش نمایان کرده تا با اختیار خود هر کدام انرا بر می گزیند و از اعمال خود مسئولیت دارد.

از این سبب اسلام امر می کند، که هر کس در اول با نفس خود جهاد کند و با هوا و هوس تمایل نکند، تا از راه راست گمراه نگردد.

حضرت رسول الله^ص به گروهی که از جهاد علیه کفار مراجعت کرده بود فرمود:

خوش آمدید: شما از جهاد اصغر به جهاد اکبر رجوع کردید، گفتند ای رسول خدا^ع جهاد اکبر چیست؟ گفت جهاد کردن با نفس و شیطان و فرمود که مجاهد کسی است، که در اطاعت خداوند با نفس خود جهاد می کند.

و وقتی که انسانی در جهاد با نفس موفق شد، پس تمام قوای مختلف وجود او در حالت اعتدال می آید.

دین مبین اسلام در ناحیه اخلاقی می خواهد، ضمیر انسانی را تحت تربیه بگیرد، تا براه راست استوار شده نیک را از بد و خیر را از شر تمیز کند و اگر در امور مختلف حیاتی کدام نص از کتاب و سنت یا نظریه علمای اخلاق یافته نتواند، در این وقت لازم است، که به اساس الهام ضمیر و وجدانش کار کند، بشرطیکه یقین کند که آن راه معقول بوده و مخالف روحیه عمومی شریعت نیست، اگرچه در این باره دیگران با وی مخالفت کنند.

از نظر اسلام اخلاق و مسائل مربوط به اخلاق هرگز از جمله موارد نفلی و غیر ضروری زندگی شمرده نمی شوند و نمیتوان از آن بی نیاز شد، بلکه اخلاق حمیده یکی از اصول اساسی و ضرورت مبرم حیاتی است، که مورد پسند الله^ع بوده، اصحاب آن از حرمت و اعتبار عظیمی بر خوردار میباشند، از جناب رسول الله^ص پرسیده شد، کدام یک از مؤمنین دارای کاملترین ایمان می باشد؟ فرمودند آنکه بهترین اخلاق را دارد.

ایجاد حسن خلق و تعمیق آن در اجتماع هیچ گاهی هم بوسیله فرمایشات و تعلیمات بی دوام و مختصر و اوامر خشک و بیروح ممکن نخواهد بود و برای اینکه فضایل در طبیعت افراد جامعه جاگزین گردد، همین قدر کافی نخواهد بود، که معلمی بگوید چنین بکن و چنان مکن، بلکه تربیت و تادیب افراد به صورت مثمر و سالم آن ضرورت به زحمت کشی مستمر و توجه مداوم دارد و مهمتر از آن هم این است که زمانی تربیت مثمر واقع خواهد شد، که مطابق و همراه با اصول و اساسات آن باشد. باید در زمان تربیت اسوه و نمونه های نیکی نیز در برابر افراد جامعه قرار داده شوند، تا بدین ترتیب معلم و مربی در توجیه و رهنمایی افراد و اعمار شخصیت ایشان موفقانه اثرگذاری نماید زیرا مبرهن است که انسان بیکاره هیچ گاهی نمیتواند که بر افراد چهار طرف خود اثر مثبت و سازنده داشته باشد.

بلکه اثر گذاری و سازندگی از کسانی توقع می رود، که با شخصیت عالی و متین در جامعه تبارز کرده و اخلاقیات مورد تمجید و تحسین مردم قرار گیرد و نجابت، فضیلت و تقوایش همه را بخود جلب نماید، تا همه از او پیروی نموده و با اخلاص و محبت عقب وی اقتدا نمایند. بنا برین، کسانی که در سطح رهبری و تربیه جامعه قرار دارند، باید فضایل اخلاقی را به صورت وسیعی در شخصیت خود جاگزین سازند، تا

پیروان شان بتوانند زیادتیرین استفاده تربیتی را از آنان نموده و اثرات نیک شخصیت آنان را در خود بپذیرند.

بنا به همین ملحوظ، رسول الله^ص که رهبر جهان بشریت بود در بین یاران و اصحابش نمونه عالی و بارزی از همان اخلاق و ارزش های اخلاقی بودند، که دیگران را بسوی آن فرا میخواندند و این ارزش ها و فضایل را قبل از اینکه با موعظه ها و اندرزهای حکیمانه به ایشان القا کند، با سیرت و سلوک شایسته خود در سینه های شان جاگزین میساخت.

عوامل مؤثر در تربیت دینی و اخلاقی

در ساختار تربیتی افراد جامعه عوامل بی شماری تأثیر دارند. طبیعی است، همه ی عوامل در یک درجه و سطح قرار ندارند.

برخی از آن ها تأثیرات عمیق تر و بعضی دیگر تأثیرات سطحی دارند.

وراثت: منظور از این عامل این است که اکثراً اولادها از صفات و خصوصیات پدر و مادر و آبا و اجداد خود را به ارث می برند، که از راه نطفه انتقال داده می شود. پدر متدین و بخشنده و خوش خلق روحیه ی دین داری و بخشنده گی و خوش خلقی را به فرزندان خود انتقال می دهد.

محیط و چهار طرف

عامل دیگری که در تربیت دینی و اخلاقی فرزندان مؤثر است، تأثیرات محیطی است. و غرض از محیط مجموعه ی عوامل و شرایطی است، که انسان در آن رشد و نمو کرده و زندگی می کند. عوامل محیطی به دو دسته تقسیم می شوند، یک دسته عوامل انسانی و دسته ی دیگر عوامل غیرانسانی.

انسان عموماً یک موجود اجتماعی است، احتیاج به انس و الفت دارد و نیازمند بازی های دوستانه است. یکی از نیازهای طبیعی انسانها انس و الفت با سایر انسان ها است و پدران و مادران نیز هرگز نمی توانند، نقش همبازی را برای فرزند ایفا کنند، از جمله کود کان زبان خاصی را دارا هستند و با همان زبان باهم سالان خود سخن می گویند. کودکان بر اساس علاقه ای که به یکدیگر دارند، کردار شان در همدیگر مؤثر است.

نقش والدین در تربیت دینی فرزندان

روایتی است که کودکان به طور فطری خداشناس هستند و از نظر اخلاقی همه ی روحيات خوب را دارا هستند. هر کودکی براساس دین فطرت متولد می گردد.

این پدر و مادر او هستند، که او را به دین های گوناگون راهنمایی می کنند. مشکل تربیتی فرزندان را از همین جا آغاز می گردد که بزرگ ترها به جای معتقد ساختن حس دینی در ذهن فرزندان خود به

تحمیل این نظریات بر ذهن آنها می‌پردازند. اعتقاد ما بر این است، اگر پدران و مادران روحیات غیرصحیح و غیرمنطقی را به کودکان خود انتقال ندهند، کودکان با همان عادات فطری رشد و پرورش می‌یابند.

تربیت بدون دین و دینداری

هر تربیتی که جنبه دینی و یا اساس دینی ندارد، ناقص و صوری و بی دوام است و آن چه می‌تواند نقش ظاهری رفتار و حالات را قوام و اساس بخشد، در درجه ابتدایی خُلق و سیرت انسان است و در درجه بعدی اعتقاد و ایمان آنها.

تربیت وقتی، اساس دینی داشته باشد، یعنی ریشه در اعتقاد و اخلاق مذهبی در همچو فطرت اساس های بنیادی در وجود انسان پدید می‌آورد، ولی چون تربیت، بدون اساسات دینی باشد، به یک عادت شبیه خواهد بود، که قابل ترک یا تبدیل هم هست و ضعف و زوال آن هم، زیاد مشکل نیست.

اصول قابل توجه در تربیه و پرورش دینی

کارشناسان مسایل تعلیم و تربیه دینی اصول کلی در تربیت دینی را این گونه ترتیب می‌دهند :

اصل اول- توجه به طبیعت و رشد بدنی و فکری کسی که مورد تربیه قرار می‌گیرد و در نظر گرفتن قوانین روانشناسی، یعنی آن چه به او آموخته می‌شود، باید متناسب با عمر و در خور فهم و استعداد او باشد و باید به شکلی به او تعلیم داده شود، که هرگز از آن آموزش، خسته و بیزار نگردد.

اصل دوم- باید برخی از اعتقادات مهم دینی را از خیلی خرد سالی در ذهن فرزندان جا داد، ایمان به خدا و روز جزا، باید در طفولیت در ذهن وی پدید آورده شود و بعد از آن به سایر قسمت ها باید پرداخت.

اصل سوم- استفاده از وسایل سمعی و بصری، تقدیم اشیاء مذهبی، طرح تصویرها و کشیدن نقشه ها و نقاشی ها و دیدار اماکن مقدس و شرکت در محافل مذهبی و حضور در عبادات دسته جمعی، تا این که درس، برای شاگرد، با روح و بامعنا شود.

اصل چهارم- عواطف و احساسات مذهبی دانش آموزان باید تحریک شوند و قلب آنها به تپش انداخته شود تا اشک اشتیاق در چشمان آنها پدید آورده شود و از این راه، آنها را متوجه حق ساخته و این امر را به تلاوت قرآن به لحن زیبا و آذان دادن با صدای خوب، خواندن اشعار و سرودهای مذهبی چون حمد، مناجات و نعت به آوازهای دلپذیر وادارد.

اصل پنجم- فرزندان و دانش آموزان باید تشویق گردند تا آداب مهم مذهبی و فرایض عبادتی را از زمان طفولیت و نوجوانی انجام دهند؛ یعنی نماز و روزه و دعا و راز و نیاز با خدا و سپاس گزاری از نعمت ها را عملی سازند. بهتر است آنها را تشویق نماییم تا با حضور قلب، مشکلات خود را به خداوند عرضه دارند و از او یاری بطلبند و برای توفیق خود در امور و انجام کارهای نیک هدایت بجویند و چون مراد شان حاصل شد، سپاس گزاری نمایند.

نقش جوانان در استقرار صلح و ثبات

آن طوری که معلوم است، جوانی یکی از مراحل مهم و حساس عمر انسان است و بدون شک جوانان در ساختار جامعه نقش مهم و ارزنده ای دارند، زیرا همین جوانان امروزی اند، که بار مسؤولیت های فردا را بدوش خواهند گرفت، به همین دلیل والدین نیز در این راستا مسؤولیت بزرگ ایمانی و وجدانی در برابر فرزندان شان دارند، تا آنها را تربیه سالم داده به حیث افراد مؤثر و کارآ به جامعه تقدیم نمایند.

نوجوانی یکی از مراحل است، که انتقال بین کودکی و بزرگسالی شمرده می شود و به مرور زمان رشد و تحول جسمانی، شخصیتی و اجتماعی در یک فرد، از آغاز بلوغ تا هنگام پذیرش مسؤولیتهای در جامعه صورت می گیرد و این تغییرات اساسی معمولاً بین سنین سیزده الی بیست دو سالگی صورت می گیرد.

در این ایام، جوان پا در یک تحول جدید گذاشته، دوران کودکی را پشت سر میگذارد. جوان درین مرحله والدین را متوجه این امر میسازد، تا با تربیه درست و سالم فرزندان خویش یک تهداب جامعه مستحکم تر را بنا سازند تا باشد که جامعه بسوی ترقی و تعالی سوق داده شود.

به باور آگاهان مسایل اجتماعی افغانستان و آنچه تا حال ملاحظه شده است، دیده می شود، که در کشور ما به عنوان یک جامعه یی که مرحله تحول و گذار از جنگ و بحران به سوی صلح و همزیستی مسالمت آمیز را تجربه می کند، جوانان با چالش ها روانی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی فراوان روبرو می باشند، که هر کدام برای خود عوامل و دلایلی نیز دارد و رویارویی با این چالش ها به تدوین و اجرای برنامه های دقیق، علمی و منسجم در سطح نهاد های ملی و بین المللی مرتبط با جوانان در افغانستان نیازمند می باشد.

چون ایام جوانی مرحله است که انسان دارای قوت و نیروی جسمی و فکری میباشد، که باید از آن بصورت اعظمی استفاده صورت گیرد. جوانان در یک جامعه باید رسالت و مسؤولیت خود را در قبال خود و خانواده و بلاخره در قبال جامعه بخوبی درک نمایند، یک جوان باید قسمی تربیه و آماده شود که هر لحظه وقت را غنیمت شمرده در ترقی و پیشرفت جامعه خویش کوشا بوده و بتواند با استفاده از دوران جوانی بهره برداری سالم نماید. زیرا وقت در گذر است و باز گشت ندارد.

در اوضاع سر گشته کنونی و شرایط بحرانی فعلی کشور جوانان بر علاوه سایر موارد می توانند در راستای تحکیم صلح و ثبات در کشور نیز نقش عمده را ایفا نمایند. هرچند شاید پذیرفتن این امر برای عده زیادی از جوانان میهن دشوار بنماید که جوانان کشور می توانند در راستای جلوگیری از جنگ و خون ریزی و تأمین صلح و ثبات در کشور نقش بازی کنند، اما آنچه تجربه نشان داده است، این است که اگر قشر جوان کشور با کسب علم و دانش به مبارزه با جهل، خرافات، فقر و سایر مسایلی که از اسباب عمده ادامه جنگ در کشور شمرده می شوند، بپردازند به یقین مؤفقیت چشم گیری در این راستا کسب خواهند کرد.

اما آنچه از همه اولتر در این راستا ضروری و حتمی پنداشته می شود، این است که باید جوانان ما خود را به زیور علم و هنر آراسته سازند و با جهل و تاریکی ها، بی سواد و بی سرپرستی وداع نمایند.

جوانان اگر می خواهند نقش بارزی در راستای صلح و ثبات در کشور جنگ زده بازی کنند، باید به درس و تعلیم خود توجه جدی مبذول داشته و تلاش نمایند تا در یکی از رشته های علم و هنر تخصص به دست آورند.

طبعاً جوانان هر کشوری وقتی به تحصیل علم بپردازند و در یکی از رشته های دلخواه علوم عصری تخصص بدست بیاورند و همچنان دانش و فهم کافی از احکام دینی خود داشته باشند، به خوبی می توانند دسیسه های را که کشور و مردم را به سوی جنگ و بی ثباتی می کشانند، درک نموده مردم رادر روشنایی ارشادات دینی و علوم عصری به سوی صلح و خاتمه جنگ تشویق نمایند.

سیرت مبارک پیامبر بزرگوار اسلام حضرت محمد صلی علیه وسلم نیز گواه این موضوع است که ایشان در ایام جوانی خود و در حالی که هنوز به پیامبری مبعوث نشده بودند، کارنامه های عظیمی را انجام داده اند. واقعه جابجایی سنگ حجر الاسود در خانه کعبه پس از آبادی دوباره آن خانه مقدس که در زمان قبل از بعثت آن حضرت صلی علیه وسلم صورت گرفت و نزدیک بود بین سران قبایل مختلف قریش جنگ و درگیری صورت گیرد، ولی حضرت محمد صلی علیه وسلم با حکمت و تدبیر خاص خود توانست، جابجایی حجرالاسود در مقام خاص خود را به طوری تنظیم نماید، که از جنگ و درگیری بین سران قبایل مختلف قریش جلوگیری به عمل بیاورد و با این کار خود اگر از یک سو توانست حجرالاسود را در مقام خود به درستی جابجا نماید، از جانب دیگر اعتماد و احترام بیشتر سران قبایل عرب را بسوی خود جلب نماید.

همچنان مؤفقیّت حضرت محمد صلی علیه وسلم در کار و بار تجارت که در اموال بی بی خدیجه بدست آوردند و توانست اعتماد و توجه هرچه بیشتر بی بی خدیجه را بدست بیاورد، نیز یکی از مثال های بارز و باعث سرمشق برای همه جوانان مسلمان در راستای موفقیت و کسب اعتماد شمرده می شود.

به همین گونه مثال های زیادی از زنده گی حضرت محمد صلی علیه وسلم و اصحاب بزرگوار ایشان وجود دارد، که نشان می دهد، آن ها جوانی کارنامه های عظیمی در راستای گسترش دین مبین اسلام، مصالحه و زدودن فرهنگ جنگ و خون ریزی کارنامه های قابل ستایشی را انجام داده اند، که هر کدام آنها می توانند سر مشق زنده گی برای جوانان و دانش آموزان گردد، و با توجه به آنها به آسانی می توان درک کرد، که جوانان می توانند به خوبی و موفقیت در راستای تامین صلح و ثبات در جامعه خویش نقش مثبتی ایفا نمایند.

راه های زدودن جنگ و تعصب

جنگ و تعصب از جمله بدبختی های اند، که جوامع انسانی را همیشه با مشکل مواجه ساخته اند و همیشه آرامش و زنده گی صلح خواهانه مردم را با تلخ کامی ها همراه ساخته اند.

یکی از مهمترین اهداف اسلام محکم ساختن روابط بین طبقات مختلف مردم و برقرار ساختن آن میان نزدیکان و غیر نزدیکان براساس اخوت عمومی است، اخوتی که در آن نه تعصبی و نه هم طرفداری از نژاد خاص و یا رنگی ویژه شامل باشد. اخوتی که هر نسبتی جز نسبت آدم را مردود شمارد و هر گونه برتری را جز برتری کفایت و امانت انکار نماید و در دید خود به بندگان خداوند ج به سلوک و مواحب شان متوجه بوده، به چیز دیگر از قبیل اختلافات چهره زبان یا ریشه های قومی چشم نداشته باشد.

تعصب در اصل کلمه ایست، که از عصبیت سرچشمه می گیرد و به مثالی از رفتار گفته می شود که نه از روی آگاهی و عقل، بلکه از روی خودخواهی، سرخورده گی، انتقام جویی و توهم انسان ها بدان دچار می گردند.

از این رو تعصب را باید یک بیماری روحی و روانی قلمداد کرد، زیرا فردی که دچار تعصب می باشد، قادر به تفکر سالم نبوده و ذهنش مدام در گیر توهم های است، که هیچ گونه منطقی در آن به کار گرفته نشده است.

تعصب را نمی توان تنها از یک زاویه بررسی کرد، زیرا تعصب دارای اشکال متفاوتی می باشد، مانند تعصب لسانی، نژادی، سمتی، قومی قبیله ای و غیره.

تعصب مرضی است، که متعصب را از درون خورده و بیرونش را چون هیولای تشنه و گرسنه به نمایش می گذارد.

از جانب دیگر جنگ که تا حدی زیادی زاده تعصب و اختلاف نظر ها است، می تواند جوامع مختلف را دچار مصیبت و سراسیمگی نماید، دین مبین اسلام اگر از یک سو تعصب را مردود و یک عمل شوم می شمارد، از جانب دیگر هیچ گاهی خواهان جنگ و خون ریزی در جوامع بشری هم نیست.

از همین جاست که در همه جوامع اسلامی که ارشادات دین مبین اسلام در آن مورد تطبیق قرار می گیرد، برای جلوگیری از جنگ و خون ریزی دامنه تعصب و نفرت تلاش می ورزند.

کشور عزیز ما افغانستان نیز طی سی سال گذشته شاهد جنگ های زیادی بود، که در نتیجه آن قرا و قصابات کشور و حتی شهرهای آن در زیر انباری از خاک ها مدفون شده اند، میلیون ها انسان طی این جنگ ها و درگیری ها جان خود را از دست دادند، میلیون ها تن دیگر اعم از زن، مرد، طفل، جوان و پیر مجروح شدند، بیوه و آواره شدند.

حال پس از گذشت سی سال جنگ و خون ریزی باید مردم افغانستان دیگر بسوی صلح و ثبات به پیش رفته و گام های استواری در این رابطه بردارند اما برای تحقق این آرزو در قدم نخست باید جامعه ما از هر گونه تعصب و بد بختی که باعث ایجاد تفرقه و نفاق در بین افراد هر جامعه ای چون جامعه افغانستان می گردد، پاک گردیده و راه را بسوی آینده روشن و صلح آمیز خود باز کند.

اما به نظر صاحب نظران راه های که باید جلو افزایش جنگ و تعصب را در جامعه افغانستان بگیرد، در این چند موضوع خلاصه می گردد، که به شکل ذیل ذکر می گردند:

- چون کشور افغانستان یک کشور اسلامی و بیش از ۹۹ درصد مردم آن مسلمان اند، علمای دینی و امامان مساجد می توانند در راستای جلوگیری از جنگ و تعصب نقش خیلی مؤثری ایفا نمایند. آنها می توانند به مردم بفهمانند که از دیدگاه دین اسلام همه مسلمانان یکسان اند، ولو به هر قوم، هر رنگ و هر نژادی که تعلق داشته باشند و این فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم را یاد آوری کنند، که گفته " : کسی که تعصب کرد از ما نیست.

- باید حکومت ها و دولت کنونی و آینده در افغانستان تلاش نمایند تا به همه اقوام، ولایات و مناطق افغانستان به شکل یک سان نگاه کنند و نگذارند دشمن در بین بعضی اقوام و مردم برخی ولایات کشور روحیه برتری نسبت به دیگران و در بعض دیگر روحیه منفی گرایی و تعصب را درمقابل آنان ایجاد کند و از این طریق اتحاد و همبستگی مردم کشور را خراب سازند.

- به نظر اکثر صاحب نظران وبه اساس تجربه ثابت شده است، که بی سواد و کم سواد در یک جامعه مشکل بزرگی شمرده می شود و اکثراً تعصب ها و نژاد پرستی ها و به همین گونه جنگ های نامقدس به اشاره دشمن در بین همین گونه افراد جامعه زود تر به وقوع می پیوندد. پس دولت ها و حاکمان باید تلاش کنند، تا زمینه با سواد شدن حد اکثر مردم کشور و جامعه را مساعد ساخته از این مشکل بزرگ جنگ و تعصب ها جامعه و کشور را نجات دهند.

- طبعاً کشور های خارجی و دشمنان مردم افغانستان هیچ گاهی نمی خواهند کشور ما یک کشور مترقی، پیشرفته و همانند سایر کشورهای منطقه و جهان باشد، به همین دلیل با کاشتن تخم نفاق بین مردم کشور ما به تعصبات مختلف قومی، سمتی و غیره در بین آنها دامن می زنند و باعث شعله ور شدن آتش جنگ و درگیری در بین آنها می گردند.

- دولت باید دامن خود را از آلوده گیهای قومی، نژادی و سمتی پاک و منزله نگهداشته، برخورد و مقابله با غول وحشتناک قوم گرایی را از درون خود و ارگانهای وابسته بخود آغاز کند تا جای که در تمام عزل و نصب ها فقط شایستگی مطرح باشد و بس.

- به شکل طبیعی و در هر جامعه ای درهمه موارد، مسؤولیت افراد باسواد و روشنفکر زیاد تر و رسالتشان سنگین تر است، پس باید در کشور ما نیز افراد تحصیل کرده، ریش سفیدان قوم و افراد متنفذ با هوشیاری و احساس مسؤولیت با هرگونه دسیسه و توطئه های که در نتیجه آن اختلافات قومی و تعصب کور کورانه علیه یکدیگر بر افروخته می گردد، مبارزه کرده و آنها را خنثی کنند.

- دولت باید در زمینه فرهنگی و تبلیغاتی از همه ارگانهای مربوطه از قبیل وزارت خانه های معارف و اطلاعات و فرهنگ و رسانه های ملی چون رادیو وتلوویزیون، نشرات دولتی و تمام ارگانهای که به نحوی به کارهای تبلیغاتی وابسته اند، استفاده نموده از آن را برای زدودن تعصب و نفاق کار بگیرد.

• وزارت محترم معارف می تواند، از طریق مکاتب، انستیتیوت ها و سایر مراکز تعلیمی و آموزشی به نسل های آینده کشور تفهیم نماید، که هر انسان از هر ملیت، قوم، زبان، مذهب و منطقه ای می تواند، از حقوق انسانی خود برخوردار باشد و در مقابل قانون همگی مساوی اند و هیچ کس به دلایل نژادی برتری بر دیگران ندارد، برتری هرکس وابسته به اعمال، خصوصیت ها و لیاقت های شخصی اوست.

وحدت ملی بر اساس ارزش های اسلامی

بدون شک یک کشور و یک جامعه وقتی می تواند، به بلند ترین درجات ترقی و تعالی دست یابد، که وحدت و یک پارچگی بین افراد ملت وجود داشته باشد. وحدت ملی و یک پارچگی در بین کشورها و جوامع اسلامی بیش از همه وقتی به وجود آمده می تواند، که مردم آن به اساسات و ارشادات الهی و سایر احکام شریعت اسلامی پابند بوده آنرا در زنده گی روزمره شان تطبیق نمایند.

دین مبین اسلام همیشه بر اصل وحدت امت اسلامی تاکید نموده و همیشه از تفرقه و اختلاف میان مسلمانان نفرت دارد، به اساس ارشادات دین مبین اسلام همه مسلمانان زاده یک پدر و یک مادر (حضرت آدم و بی بی حوا) می باشند، که به همین اساس باید مسلمانان دارای صفوف منظم و موحد باشند.

خداوند در قرآن عظیم الشان می فرماید، ترجمه: "خداوند دوست دارد، کسانی را که می جنگند در راه او متحدانه و با اتفاق، همچو دیواری محکم و با هم پیوسته."

به همین ترتیب سایر آیات قرآن عظیم الشان و همچنان ارشادات گرانمایه پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه وسلم در موارد مختلفی به صلح و صمیمیت بین مسلمانان تاکید دارد و خواهان وحدت و یک پارچگی مسلمانان می باشد.

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وسلم در حدیثی که بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت کرده اند فرموده اند: مسلمان برادر مسلمان است؛ به او ستم نمی کند و او را تسلیم نمی کند و هر که برای نیاز برادرش تلاش کند، خداوند نیز در رفع نیازش او را یاری می کند و هر که یک سختی از سختی های دنیا را از برادرش بردارد، خداوند نیز یک سختی از سختی های آخرت از او برطرف می کند و هر که مسلمانی را بپوشاند و او را رسوا نکند، خداوند نیز او را در روز قیامت می پوشاند.

به این ترتیب مشاهده می شود که دین اسلام دین وحدت، برادری و همدلی است و هر جامعه اسلامی هنگامی به مدارج عالی انسانیت و اسلامیت خواهد رسید، که ارشادات و ارزش های اسلامی را در نظر گرفته روی اصل اخوت و برادری و برابری بین افراد جامعه عمل کند.

دین مبین اسلام اساساً دین هدایت، نجات سعادت و رهایی است، به همین دلیل پیروان خود را مکلف ساخته تا در روابط میان ملت های مختلف همانند روابط میان افراد، صلح را رعایت کنند و همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند.

مصطلحات و ترمنالوژی ملی و ضرورت حفظ آن ها

ترمنالوژی ملی و مصطلحات ملی برای هر جامعه ای ارزش بسزای خود را دارد، مصطلحات و ترمنالوژی بیانگر فرهنگ یک جامعه و حفظ و تقویت آن هم به معنای ارزشمندی آن و اهمیت آن شمرده می شود.

افغانستان که بذات خود یک کشور غنی از لحاظ فرهنگ شمرده می شود، طی سالیان درازی برای خود مصطلحات خاص ملی و ترمنالوژی ملی داشته است و مردم این کشور همیشه در حفظ، سلامت و ارتقای آن سعی و تلاش به خرچ داده است.

ملت غیور افغان در ادوار مختلف تاریخ در حالیکه از سرزمین و نوامیس ملی خود پرداخته است، به همان گونه برای حفظ و ارتقای سطح فرهنگی و ارزش های فرهنگی خود نیز مبارزه نموده و تلاش های خستگی نا پذیر انجام داده تا میراث های فرهنگی این جامعه و این میهن شکار دست برد اجنبیان و تاراج گران نگردهد.

باتوجه به این امر که افغانستان طی سی سال گذشته، شاهد جنگ و جدل های فراوانی در خاک خود بود، مسایل فرهنگی و ملی نیز در کنار سایر مسایل، از جنگ متأثر گردیدند، اما در عصر حاضر و پس از آنکه نظام کنونی در افغانستان روی کار آمد، ضمن سایر تلاش های خود برای حفظ و نگهداشت میراث های فرهنگی به خصوص حفظ ترمنالوژی ملی و اصطلاحات ملی و اداری که از سال های سال در افغانستان رایج بود، تلاش های جدی خود را آغاز کرد.

موضوع مصطلحات یا اصطلاحات ملی، برای بار اول در سال ۱۳۴۲ و در زمان تصویب قانون اساسی آن زمان کشور مطرح شد، که از آن زمان تا حال به شکل متواتر در قوانین افغانستان مطرح می گردد.

در متن قانون اساسی جدید افغانستان که بتاريخ ۱۴ جدی ۱۳۸۲ هجری شمسی در لویه جرگه قانون اساسی افغانستان، توسط نماینده گان مردم و به نماینده گی از مردم تصویب شد، روی حفظ و نگهداشت مصطلحات ملی و ترمنالوژی ملی تاکید زیادی صورت گرفته است.

چنانچه در ماده شانزدهم قانون اساسی افغانستان، در مبحث زبان های رسمی و ملی کشور تذکر داده شده است که از جمله زبان های پشتو، دری، ازبکی، ترکمنی، بلوچی، پشه یی، نورستانی، پامیری و سایر زبان های رایج در کشور، پشتو و دری زبان های رسمی دولت میباشند.

این ماده همچنان می نویسد: در مناطقی که اکثریت مردم به یکی از زبان های ازبکی، ترکمنی، پشه یی، نورستانی، بلوچی و یا پامیری تکلم می نمایند آن زبان علاوه بر پشتو و دری به حیث زبان سوم رسمی می باشد و نحوهء تطبیق آن توسط قانون تنظیم می گردد.

این ماده در ادامه بحث زبان ها و تقویت آن از سوی دولت همچنان می گوید: دولت برای تقویت و انکشاف همه زبان های افغانستان پروگرام های موثری را تطبیق طرح و مینماید.

در اخیر ماده شانزدهم قانون اساسی افغانستان، در حالیکه می گوید، که نشر مطبوعات و رسانه های گروهی به تمام زبان های رایج در کشور آزاد می باشد روی حفظ مصطلحات علمی واداری ملی موجود در کشور نیز تاکید می نماید و به این گونه ثابت می سازد، که حفاظت از این میراث فرهنگی جز حتمی برنامه های دولت است.

آن گونه که از گذشته ها رسم بوده و جریان دارد، افغان ها با یکدیگر شان مشکل خاص زبانی یا قومی ندارند و وصلت های بین قومی، و روابط اجتماعی و کاری در اغلب موارد بر اختلافات پیش پا افتاده قومی و زبانی برتری داشته است، که از نظر صاحب نظران دلیل اصلی حفظ و نگهداشت اصطلاحات ملی و ترمنالوژی ملی طی سالیان دراز گذشته را نیز می توان دست آورد همین اتحاد و اتفاق بین اقوام با هم برادر و برابر افغان دانست.

بنا بر اهمیت و ارزش والای فرهنگی، اجتماعی و ملی ای که موضوع حفظ و نگهداشت اصطلاحات ملی و ترمنالوژی ملی برای یک جامعه و یک ملت دارد، در افغانستان عزیز این اصطلاحات و این ترمنالوژی از سالیان متمادی به این سو با وجود وضعیت دشوار سیاسی واجتماعی در کشور حفظ گردیده اند، که بنا بر همین اهمیت و ارزش نسل های آینده این کشور و جامعه نیز مکلفیت دارند تا این مصطلحات و ترمنالوژی را حفظ و به نسل های آینده برسانند.

فصل پنجم

حفظ و پاک‌ی محیط زیست نمونه سلامت و زندگی

افغانستان کشور کوهستانی است و بیشتر مردم این سرزمین به دهقانی سروکار دارند. درخت و سرسبزی می‌توانند محیط عاری از امراض را برای مردم بدسترس دهد، لذا اهمیت محیط زیست و سلامتی صحت را باید دانست و لازم است تا دروسی را که در ادامه این مقدمه ترتیب شده اند، به دقت بیاموزیم.

حفظ پاک‌ی محیط زیست نمونه توجه به وطن و سلامت زندگی هموطنان

درهنگام مطالعه و تحقیق در باره محیط زیست و مسائل مربوط به آن با یکتعداد لغات و عبارات و مفاهیم برخورد خواهیم کرد که برخی مستقیماً و برخی دیگر غیرمستقیم با آن در ارتباط هستند، بنا براین دانستن و فهمیدن آن عبارات حتمی و الزامی است. چرا که نفهمیدن آن مفاهیم درک صحیح از محیط زیست را با مشکل مواجه می سازد.

آلوده گی

تجمع بسیار از اندازه مواد مضر و مفید در داخل خاک، آب، هوا و... که اغلب توسط انسان تولید و انجام می شود و ساختار، کارکرد و خاصیت اولیه آن ها را از بین می برد. یعنی آلودگی عبارت است از آغشته شدن هوا، زمین و آب به موادی که تشکیل دهنده طبیعت هستند؛ سلامت انسان، حیوان و یا گیاه را به خطر می اندازند و یا به طور نامطلوب استفاده از منابع طبیعی را تحت تأثیر قرار می دهند.

آلاینده (آلوده کننده)

یعنی آلوده کننده، عبارت از هر نوع ماده یا موجودات زنده یا حالتی از انرژی است، که ایکوسیستم را تهدید می کند یا بدان آسیب می رساند، به نحوی که مانع از استفاده سودمند از آن در حال حاضر یا آینده می شود. به عبارت ساده تر آلاینده ها بر ایکولوژی محیط طبیعی اثر می گذارند.

ایکولوژی

روابط و همبستگی متقابل و مداوم بین گیاهان، موجودات زنده و محیط زیست آنها یعنی ارتباط بین اجزاء یک ایکوسیستم را ایکولوژی می نامند.

ایکوسیستم

به محل های گفته می شود، که در آنها روابط بین موجودات زنده و گیاهان تحت یک سلسله شرایط طبیعی برقرار می شود. مانند کره زمین، جنگل، خاک، یک سیب در حال فاسد شدن و...

اتمسفر

هوا سپهر به معنی جو، مجموعه ای از گازها که دور یک جرم آسمانی را مانند یک سیاره (کره زمین) را اشغال کرده و با تعاملات و تبادلات فیزیکی و کیمیائی باعث تداوم بقاء و محافظت از آن جرم می شود.

بیوسفیر

فضائی که محیط زیست اصلی انسان و دیگر موجودات زنده را تشکیل می دهد؛ لایه ای است بسیار نازک که تنها بخشی از اتمسفر و پوشش خاکی کره زمین یا پدوسفیر و قشر آبی کره زمین یا هیدروسفر را شامل می شود و به آن زیستکره (کره ی زیستی) یا بیوسفیر می گویند.

لایه اوزن

لایه ای متراکم از گاز آبی رنگ بنام اوزن که در قشر استراتوسفیر جوّ زمین به صورت کمربندی کره زمین را احاطه کرده و در مقابل عبور پرتو (شعاع) ماوراء بنفش نور خورشید و مضرات آن کره زمین را محافظت می کند.

حفره اوزن

قسمتی از لایه اوزن که بدلیل فعالیت های بی رویه بشر و تولید انواع گازهای آلاینده باعث تخریب و نازک شدن آن قسمت شده و پرتو ماوراء بنفش از آن عبور میکند.

کاهش اوزن

تبدیل گاز اوزن به گاز آکسیجن که باعث کاهش غلظت اوزن و از بین رفتن خاصیت آن می شود.

اثر گلخانه ای

به عنوان یک پدیده طبیعی، اثر گلخانه ای پروسه (عملی) است که طی آن انرژی خورشید (تشعشعات موج کوتاه و بلند) آزادانه از میان اتمسفر عبور کرده و به زمین می رسد؛ اما جذب تمامی آن ها در زمین ممکن نبوده و مازاد آن دوباره به جوّ بر می گردد. در آنجا نیز از اتموسفیر عبور کرده نتوانسته و بخشی از آن جذب گازهای موجود در آنجا شده و بخش دیگر بین زمین و هوا سرگردان می مانند و به کمک هم باعث گرم شدن هوا و محیط کره زمین می شوند.

گازهای گلخانه ای، عبارت از تمامی گازاتی است که توسط فعالیت های بشر تولید و به فضا ساطع و در جو کره زمین یکجا می گردد. و هنگامی که از حد معیاری و استندرد طبیعی تجاوز نماید باعث آلودگی و دیگر انواع مشکلات زیست محیطی می گردد.

سوخت فسیلی

عبارت از تمام انواع سوخته‌های است که منشاء آنها موجودات زنده فاسد شده (فسیل شده) مربوط به میلیارد‌ها سال قبل می باشد، مثل نفت، ذغال سنگ و مشتقات آنها.

تخریب منابع طبیعی

یعنی برهم خوردن روند کنشها و واکنشهای (تعاملات) طبیعی موجود بین عوامل فیزیکی خارجی با موجودات زنده و یا بین انسان و محل زندگی اش و همچنین از بین رفتن تعاملات فیزیکی، کیمیائی و مکانیکی بین موجودات زنده و غیرزنده موجود در اطراف انسان با همدیگر به نحوی که بازسازی دوباره آن یا اصلاً ممکن نباشد و یا زمان زیادی را در بر بگیرد.

نگهداری منابع طبیعی

مدیریت و نگهداری منابع طبیعی عبارت از یک سلسله کارها و جریاناتی است که از طریق راهنمایی کردن، سازمان دادن و اداره نمودن و نظارت و کنترل کردن اعمال و فعالیت های بشری در استفاده از منابع طبیعی می باشد. همه این کارها جهت استفاده درست از منابع طبیعی در اراضی، به منظور تهیه کالاها و مواد مورد علاقه یا مورد ضرورت جوامع بشری، بدون آسیب رساندن به منابع آب و خاک یا بدون تأثیر زیانبخش بر محیط زیست صورت می گیرد.

توسعه پایدار

انکشاف مداوم و همیشگی بر اساس داشته های منابع طبیعی یعنی استفاده معقول و منطقی از ذخایر و منابع طبیعی یک کشور متناسب با تعداد نفوس آن، بطوری که هم از نابودی منابع طبیعی یک کشور جلوگیری گردد و هم نیازمندی ها و مشکلات شهروندان و جامعه مرفوع گردد. درضمن حق نسل های آینده نیز در استفاده از منابع طبیعی مد نظر گرفته شود. و زندگی نسلهای حاضر هم مختل و دچار مشکل نگردد.

تنظیم خانواده

جلوگیری و اجتناب از حاملگی ها (امیدواری ها) ناخواسته و برنامه ریزی نشده. همچنین تنظیم ابعاد و اندازه خانواده و حتی تعیین تعداد اعضای فامیل بر اساس تعداد و جنسیت به تعداد مناسب و دلخواه. به عبارت دیگر، تنظیم خانواده یعنی کنترل تولید مثل. بنابر این فامیلی پلانینگ یا تنظیم خانواده به کنترل رشد بی رویه و افزایش نفوس کشور کمک می کند.

حال که با اصطلاحات، عبارات، مفاهیم و تعاریف مرتبط با مقوله محیط زیست و اساسات آن آشنا شدیم وارد قلمرو اصلی بحث مان یعنی محیط زیست می شویم. چرا که دیگر در شناخت و درک آن با

مشکل (حداقل مشکل اساسی) روبرو نخواهیم شد. به این منظور ابتدا به بیان ارتباط محیط زیست با سایر علوم می پردازیم؛ سپس به مسائل حفاظت محیط زیست و منابع طبیعی وارد می شویم.

ارتباط محیط زیست با سایر علوم

در این جا لازم است بدانیم که اولاً تفاوت بین علمی همچون ایکولوژی و بیولوژی و محیط زیست در کجاست؟ ارتباط آنها با هم تا کدام سرحد است.

ثانیا اثرگذاری و اثرپذیری دانش محیط زیست با علوم دیگر نظیر زراعت، اقتصاد، سیاست، آب شناسی، خاکشناسی و... تا چه حد است؟ تا در نهایت به تعریف اساسی و شناخت کلی از محیط زیست ناآل گردیم.

محیط زیست و ایکولوژی

ایکولوژی دانشی است که به مطالعه روابط جانداران با محیطی که در آن زندگی می کنند، می پردازد. به عبارت دیگر دانشی است که به مطالعه انواع جانداران (گیاهان و حیوانات به استثنای انسان) در محیط طبیعی آنها می پردازد. بنابر این در حالیکه محیط زیست به انسان در محیط طبیعی یا مصنوعی اش توجه دارد، ایکولوژی فقط گیاهان و حیوانات را مدّ نظر دارد.

محیط زیست و بیولوژی

زیست شناسی یا بیولوژی عبارت است از دانش مطالعه موجودات زنده در رابطه با محیط اطرافش. در مطالعه زیست شناسی معمولاً روش علمی بکار گرفته می شود. تفاوت آن با ایکولوژی در این است که اساس زیست شناسی، قوانین فزیک و کیمیا می باشد. که با آنها مکانیزمها و پروسههای زیستی را توجیه می کند؛ در حالیکه اساس علم ایکولوژی روند تعاملات بین خود موجودات با همدیگر در ارتباط با محیط اطرافش می باشد. در طول میلیونها سال، تمام موجودات زنده متحول شده اند. انتقال صفات تغییر یافته، از نسلی به نسل دیگر از طریق خصوصیات مشترک همه موجودات یعنی تولید مثل، صورت می گیرد. تحقیقات زیست شناسی موجب افزایش نفوس موجودات زنده خصوصاً انسان شده است. این افزایش ها از یک سو نتیجه پیشرفت در بهینه سازی روش های زراعت و از سوی دیگر مهار انواع بیماری ها بوده است. با وجود این، افزایش بی رویه نفوس باعث بروز مسائلی مثل مهاجرت، افزایش شهرنشینی، تغییر و تحول در علم معماری و شهرسازی، نابودی جنگل ها، آلودگی آب و خاک و از همه مهمتر آلودگی هوا و شیوع انواع بیماریها شده است، که همگی در قلمرو دانش محیط زیست بوده و حتی باعث پیدایش شاخه های جداگانه و تخصصی در این علم شده، از جمله محیط زیست شهری، اخلاق محیط زیست، حفاظت محیط زیست و...

محیط زیست و صحت

بدون تردید مهمترین پی آمد پیشرفت علوم طبی، فراگیر شدن و بهبود یافتن وضعیت سلامتی و صحت در بین بشر بوده و نتیجه آن کاهش مرگ و میر و افزایش نفوس که در صفحات بعدی مفصل به بحث گرفته خواهد شد. اما همین افزایش نفوس خود صدمات و پی آمدهای خطرناکی بر طبیعت وارد کرده است. بدون تردید مهمترین این پی آمد ها تخریب منابع طبیعی و آلودگی محیط زیست می باشد. و عواقب آن خصوصاً در کشورهای در حال توسعه آسیایی است که پس دوباره به سلامت و صحت انسان وارد می شود؛ اعم از صحت روانی یا جسمانی، سلامتی نه تنها ذاتاً مفید و دارای اهمیت است، بلکه نیروی کار سالم و منابع انسانی صحتمند از ارکان اصلی و ضروری توسعه و ترقی یک مملکت به حساب می آید. اختلال در سلامتی می تواند اثرات نا مطلوبی به بار آورد. چه از لحاظ افزایش هزینه های درمانی و چه از لحاظ کاهش کمیّت و کیفیت نیروی کار ورزیده و مفید یعنی استهلاک شدن نیروی کار که خود عواقب زیانبار دیگری به بار می آورد که در جامعه شناسی از آن بحث می شود.

محیط زیست و اقتصاد

در طی دهه های هفتاد میلادی بسیاری از صاحب نظران اظهار می داشتند رشد اقتصادی و حفظ محیط زیست بناچار در تضاد با یکدیگر قرار دارند، حال آنکه در دهه هشتاد گرایشها بدان سمت تغییر جهت داد که رشد اقتصادی و محیط زیست بالقوه با همدیگر سازگارند مشروط بر آنکه اساس اقتصاد را اقتصاد پایدار و هدف آنرا توسعه پایدار تشکیل داده باشد. سیاستی که طرف داران محیط زیست در طی دهه ۷۰م بر آن اصرار می ورزیدند آن بود که چنانچه قرار باشد، کیفیت محیط زیست حفظ شود، رشد اقتصاد و جمعیت باید محدود شود. با مرتبط ساختن مسائل زیست محیطی به توسعه اقتصادی، به ناچار فلسفه توسعه پایدار باید اصول اقتصاد و محیط زیست را در برداشته باشد.

محیط زیست و توسعه پایدار

ماهیت و اساس توسعه پایدار حاکی از این است که کیفیت زیست محیطی و خدمات عامه ی ارائه شده از جانب محیط زیست طبیعی بسیار مهمتر از آن چیزی است که در برنامه ریزی انکشاف و مدیریت اقتصادی، تصور می شد. با منظور کردن محیط زیست، توسعه پایدار، انعکاس بهتری از کارکرد محیط های طبیعی و مصنوعی ارائه می دهد. بطورکلی محیط های طبیعی سه کارکرد اقتصادی عمده دارند : اول، فراهم آوردن مطلوبیت مستقیم برای افراد جامعه، دوم، تامین نهاده های لازم برای پروسه های اقتصادی و سوم، پدید آوردن خدمات تامین کننده حیات. این سه کارکرد با چگونگی تغییر توسعه پایدار مستقیماً ارتباط دارند.

محیط زیست و سیاست

مفهوم توسعه پایدار زمانی مطرح شد که موضوعات زیست محیطی در سرلوحه ی کار بحث های سیاسی قرار گرفت. بدین ترتیب به جای اینکه این مفهوم بعنوان فشاری بر تغییرات محیطی عمل کند به

صورت ابزاری برای حمایت از محیط زیست مطرح شد. به طوری که برخی از سر احساس مسئولیت و برخی بعنوان ابزاری سیاسی در مقابل رقبایشان از آن بهره ها برده و می برند. همین است که امروز شاهد پیدایش و رشد جنبشهای حمایت از محیط زیست در قالب احزاب سیاسی (حزب سبزها در آلمان) و یا شعارهای تبلیغاتی کاندیداتوران و سیاستمداران در اکثر کشورهای جهان خصوصاً ممالک اروپائی هستیم. خلاصه مطلب آن که هر نوع تصمیم گیری، برنامه ریزی، پالیسی سازی از طرف دولت و اجرای آنها توسط دولت و یا سایر نهادها با اجازه ی دولت اثرات و نتایجی را به بار می آورد که در چشم اندازهای طبیعی و شرایط اجتماعی کشور قابل مشاهده است. نمونه آن معضل بین کوچی ها و ده نشینان و یا خصوصی سازی معادن و صنایع و یا شفاخانه ها و... که هر کدام اثرات و نتایج زیانباری را برای مردم فقیر به بار آورده و زمینه های بیکاری، فقر، دزدی، نارضایتی های سیاسی و... را در کشور افغانستان بوجود آورده است. یا شرایط سیاسی اجتماعی گذشته افغانستان که منجر به بروز جنگ های داخلی شده و خرابی و ویرانی تمام کشور خصوصاً شهر کابل را بدنبال داشت. که مشکلات امروزی از ثمرات آن است.

محیط زیست و تجارت

منافع حاصل از تجارت بدون هزینه نیست و تجارت آزاد ممکن است از راه های گوناگون به محیط زیست آسیب برساند. اولاً تجارت آزاد باعث توسعه و افزایش فعالیت های اقتصادی می شود. که در نتیجه مواد و انرژی بیشتری از طریق نظام اقتصادی جذب می شود. ثانیاً برای آنکه تجارت آزاد امکان صرفه جوئی های تولید انبوه برای بازارهای بزرگتر فراهم کند، ممکن است باعث تجدید ساختار بخش زراعت شود و این امر احتمالاً مستلزم ایجاد واحدهای تولیدی بزرگتری است؛ یعنی با تخریب جنگل و پوشش گیاهی به منظور گسترش مزارع و یا تبدیل زمینهای زراعتی به اراضی شهری و پارک های صنعتی، ثالثاً در تجارت آزاد سیستم یارانه ای (سبسایدی) حذف می شود. زیرا سبسایدها مانعی بر سر راه تجارت آزاد می باشند. که اگر به صورت حمایت از قیمتها باشد تولید بی رویه کاهش می یابد و این موضوع می تواند به نفع فقرا و محیط زیست و به ضرر باندهای سرمایه داری و مافیای بازار آزاد باشد.

نمونه آن حمایت از سکتور خصوصی و انحصاری شدن تجارت مواد غذایی و ارزاق عمومی توسط باندهای مافیایی و حلقات فاشیستی است، که گران شدن مواد خوراکی در افغانستان را بدنبال داشته و باعث هجوم و توجه مردم به طبیعت شده و به علف خوردن مجبور شده اند. که در ولسوالی گلران هرات مردم فقیر بر اثر خوردن علفهای زهری به مرض جگر و نهایتاً مرگ و نابودی دچار شده اند (به نقل از اخبار همه رسانه های خصوصی و دولتی، ثور ۱۳۸۷).

محیط زیست و زراعت

از سال ۱۹۴۵ میلادی به این سو به علت بهره گیری از تکنالوژی های نوین زراعت، تحولات نادر در زراعت آمریکای شمالی، اروپای غربی و استرالیا پدید آمده است. تراکتور جایگزین گاو، ماشین آلات جایگزین بازوی انسان و کودهای کیمیایی جایگزین کودها و پاره های حیوانی شده است. برای مبارزه با

علفهای هرز از علفکش ها، برای مقابله با امراض و آفات نباتی از آفتکش ها، جهت نابودی حشرات و قارچهای مضر به حال گیاهان و نباتات از حشره کش ها و بالاخره برای افزایش میزان تولید محصولات از تخمهای اصلاح شده آلوده به مواد کیمیایی محافظت کننده، جهت کنترل بیماری ها و آفات محصولات زراعتی استفاده می شد و روند بکارگیری آن در طی دهه پنجاه میلادی افزایش یافت و تا کنون ادامه دارد. اکثر افشانها (اسپری ها) علاوه بر آفت و امراض، گیاهان و جانوران مفید را نیز تحت تأثیر قرار می دهند. حتی ادویه ضد عفونی کننده بذر باعث مسمومیت و آلودگی پرنده گان و مرگ آنها می شود. لاشخورها یا حیوانات شکارچی با استفاده از گوشت آلوده پرندگان مسموم خود دچار مسمومیت شده، باعث مریضی و مرگ خویش و دیگر جانداران می شوند و این روند در چرخه ایکوسیستم سرایت میکند. حتی برخی از اثرات سموم بکار گرفته شده بقدری شدید است، که در انساج نباتی محصولات زراعتی تاثیر کرده و باقی می ماند که یا بطور مستقیم از طریق خود محصولات و یا توسط مصرف تولیدات مالدارانی حیوانات علفخوار از قبیل شیر و گوشت و... به بدن انسان انتقال می یابد و باعث مسمومیت، معلولیت و حتی مرگ آدم ها می گردد.

محیط زیست و جمعیت شناسی

جمعیت شناسی (دموگرافی) مطالعه آماری (احصائیوی)، تجربی و ریاضی نفوس انسانی است. در طی سالهای اخیر بویژه در اواخر نیمه دوم قرن 20 این دو حوزه علمی به شدت به همدیگر پیوند خورده اند. بگونه ای که می توان گفت هر جمعیت شناس محیط شناس هم هست. زیرا زمینه مطالعه وی به هیچ وجه از محیط زیست جدا نیست. پس می توان گفت که تعریف دیگر محیط شناسی، جمعیت شناسی زیستی است. از آن جا که محیط شناسان معتقد بوجود «محدودیت در رشد عناصر زیست محیطی» هستند مطالعه در «نفوس» را حیاتی و ضروری می دانند. مسائل مهمی که در محیط شناسی انسانی مطالعه میشوند فراوان اند. در این میان نفوس عاملی است برای سازگار کردن محیط و در عین حال موجب تغییر و تحول در آن. از این رو محیط شناس مسئله نفوس را صرفاً از دیدگاه زیست شناختی بررسی نمی کند، بلکه برای وی نفوس موضوعی است که دارای ابعاد و جنبه های اجتماعی و فرهنگی می باشد. در این زمینه در فصل چهارم مفصل بحث خواهد شد.

تداوم رشد نفوس جهان، اجتناب ناپذیر است و مهار رشد نفوس مستلزم تلاشهای همه جانبه در زمینه تنظیم نرخ تولدات و تعیین عوامل موثر در ایجاد خانواده های بزرگ است. یک دلیل برای شدت بخشیدن و افزایش این تلاشها برهم زدن چرخه (سایکل) رشد نفوس، فقر و تخریب محیط زیست است. رشد نفوس بر آمادگی منابع و کیفیت محیط زیست در پدید آمدن فقر نقش دارد. در مقیاس جهانی نیز نفوس بیشتر به معنی مصرف انرژی بیشتر و در نتیجه آلودگی بیشتر اتمسفر و تولید زباله های بیشتر است. نفوس بیشتر همچنین به مفهوم تقاضای بیشتر برای اراضی زراعتی و مسکونی و تقاضای کمتر برای جنگلها و اراضی باتلاقی و پوشش گیاهی اندک است. که هریک بنوبه خود به آلودگی بیشتر و کاهش تنوع زیستی می انجامد.

محیط زیست و حقوق

محافظت از محیط زیست می تواند دارای دو اثر باشد: از یک سو به محدود شدن برخی از «آزادی های اساسی» همچون حق مالکیت و حق آزادی رفت و آمد در برخی از مناطق محافظت شده منجر شود و از سوی دیگر می تواند به محفوظ ماندن برخی دیگر از آزادیها و حقوق اساسی مانند حق داشتن هوای پاک و حق برابری و آزادی بیانجامد. «بطور کلی می توان گفت که حقوق محیط زیست با حق صحت و حق زندگی مرتبط است. به عبارت دیگر حقوق محیط زیست توسط حق زندگی بهتر و حق کار بهتر بیان میشود». البته حقوق محیط زیست بویژه در بردارنده حقوق مهمی همچون حق آگاهی است. یعنی مردم جامعه باید از حقوقی که در ارتباط با آنهاست از جمله حقوق محیط زیست آگاه باشند. مثلاً اگر یک کارخانه داخلی یا خارجی بخواهد شعبه ای در یک مکان خاص از کشور شما احداث کند؛ این حق شماسست که از کیفیت کار آن و مضرات و منافعش مطلع و آگاه باشید. به این ترتیب فعالیت های اجتماعی و جمعی (نظیر حزب سبزها در آلمان و برخی دیگر از کشورهای اروپائی) که در پی این آگاهی به عمل می آید حقوق محیط زیست را تقویت خواهد کرد. چنین مفهومی از حقوق محیط زیست تکالیفی را برای دولت و نیز برای اشخاص بوجود می آورد. پس بسیار روشن است که مسائل زیست محیطی (محیط زیستی) باید در قلب مسائل زندگی عمومی و روزمره مردم قرارگیرد. که از پیوند ناگسستنی با سیاست هم برخوردار است. برای پی بردن به اهمیت این موضوع به مبحث جایگاه محیط زیست در دین اسلام مراجعه کنید.

محیط زیست، اخلاق و فرهنگ

از آنجای که موضوع علم اخلاق بایدها و نبایدهاست؛ یعنی به انسان می آموزد که چه چیزی نیک و پسندیده است و چه چیزی زشت و ناپسند و نیز اخلاق باعث غنا مندی فرهنگ یک جامعه می شود، به جرأت می توان گفت که اساس و پایه حفاظت محیط زیست را علم اخلاق تشکیل می دهد. و خصوصاً اخلاق و فرهنگ اسلامی که آخرین و کاملترین ادیان الهی است، سرشار از نکات مثبت و فرهنگ ساز می باشد. اما از آنجا که مسئله احکام دین و قانون در خیلی از جوامع بی رنگ و فاقد ضمانت اجرائی لازم است و یا با سرکشی افراد خاطی به چالش مواجه می شود. اما مسائل اخلاقی مختص به یک ایدئولوژی خاص و منطقه خاص نبوده و همه ابناء بشر اعم از دیندار و سکولار، پایبند و برخوردار از اصول مشترک اخلاق بشری هستند. بعنوان مثال انداختن آب بینی یا آب دهان و یا رفع حاجت نمودن، در محضر عام و اماکن عمومی در بین جوامع دیندار و لائیک، انسانهای باسواد و بی سواد، پولدار و فقیر و... امری زشت و ناپسند بوده و از انجام آن خود داری می کنند، تا جایی که این امر در حیوانات نیز از طریق شعور شان اعمال می شود. به عنوان مثال پیشک بعد از رفع حاجت بطور غریزی مدفوع خویش را در زیر خاک دفن میکند و یا بز جایی را که می خواهد در آن استراحت کند توسط سمهائش تراش کرده و از سنگ و کلوخ که باعث اذیت و آزارش می شود پاک و تمیز می گرداند و غیره حیوانات... به همین دلیل که در هر

جامعه ای که حداقل همین دو فعل ناروا یعنی انداختن آب و اخلاط بینی و دهان و در داخل شهر و سرک قضای حاجت کردن (و امور مشابه دیگر) صورت نمی گیرد، فیصدی شیوع امراض مسری خیلی کم است و در نهایت هزینه های معالجوی و درمانی اندک بوده و پول آن در امور خدماتی و فرهنگی و سواد آموزی و... مصرف شده و به رشد و ترقی کشور سرعت و چه بسا که شتاب می بخشد.

محیط چیست؟

محیط محدوده ای است که در آن یک عده موجودات زنده و پدیده های غیر زنده به کمک یک رشته پیوند های غذایی و فضایی همبستگی کامل داشته و در روابط آنها نوعی تعادل نسبی برقرار می باشد. مثال یک قطره آب یا یک اقیانوس و یا کره زمین (بیوسفیر)

ریشه محیط از Viron فرانسوی که در لاتین به معنای Radius شعاع و در انگلیسی Environs که به عنوان چیزهای که خارج از نقطه مرجع یا مرکزی قرار می گیرند، تعریف گردیده است.

از نظر جغرافیه دانان: محیط عبارتست از مجموعه عوامل طبیعی با پوششی از محیط انسانی با توجه به فضا. در کشورهای انگلیسی زبان کلمه محیط یا Miliev فرانسوی یک وضع ثابت و همیشگی را مشخص می نماید در صورتیکه کلمه پیرامون یا Environment محیط نا پایدار و زودگذر را معین می کند.

بنابر این محیط مجموعه تمامی شرایط خارجی احاطه کننده را شامل می شود که، یک موجود زنده، یک جامعه، یا یک شیء در میان آنها زندگی می کند.

مجموعه عوامل فیزیکی + کیمیایی + حیاتی و اجتماعی که قادرند در زمان معین به طور مستقیم و یا غیر مستقیم اثر فوری یا تدریجی روی فعالیت انسان و دیگر موجودات زنده داشته باشد، محیط نامیده می شود. محیط از دو عنصر جزء یی و کلی تشکیل شده است:

1) مکان (فضایی بر سطح زمین با توجه به آتمسفیر، لیتوسفیر و هایدروسفر)

2) سیستمی ارتباطی که عوامل متشکله آن مکان و فضا را در خود دارد.

تغییر موقعیت مکانی و کیفیت های ترکیبی هر یک از عناصر و عوامل محیطی، سازنده و محرک سلسله تغییراتی خواهد بود، که یا مستقیماً و یا به طرقی غیر مستقیم بر عناصر و شکل گیری های سایر عوامل محیطی تاثیر می گذارد.

محیط زیست به مثابه گذرگاهی است که سیر انرژی از سطحی به سطح دیگر و از حالتی به حالت دیگر در این رهگذر امکان پذیر بوده و زنجیره حیات با مکاتیسم ویژه خود پیوسته در مسیر آن پیش می رود.

به بیان دیگر محیط عبارتست از فضا به اضافه مجموعه ای از روابط، محیط ما را می سازد و ما محیط را می سازیم و این ساختن و ساخته شدن ایجاد رابطه می نماید. این رابطه بین ما و محیط طبیعی ما، بین ما و محیط انسانی ما و بین هریک از ما و با دیگری وجود دارد. آنچه محیط را می سازد هدف، روش و چگونگی این تحرک است.

یکی از اصول عمده و مهم مطالعه انسان به ویژه در علم جغرافیا محیط است، زیرا کیفیت زندگی انسان تابعی از کیفیت و ویژگی های محیطی است که در آن زندگی می کند. محیطی که بر مبنای ویژگی هایش و با شدت و ضعف های مختلف، نیازهای اساسی انسان را پاسخگوست.

لذا مطالعات محیطی ضمن بیان مسیر گسترش فضایی میدان عمل انسان در محیط طبیعی و روند تخریب محیط، سبب تعیین استعدادها و ظرفیت محیط ها جهت اسکان و بهره برداری های معقول از منابع طبیعی و میزان توانایی آنها در پاسخگویی به نیازهای بشری و رفع آن نیز می گردند.

محیط جغرافیایی

یعنی محیط به علاوه انسان و نقش فعالانه وی در تغییر چهره زمین برای رفع حواجی مادی اش. آنچه محیط جغرافیایی را شکل می دهد: در نظر گرفتن همبستگی ها و جفت و جوری ها و تاثیرات متقابل عوامل هشت گانه: 1- کره زمین 2- پستی و بلندی 3- اقلیم 4- خاک 5- آبها و دریاها 6- نباتات 7- جانوران 8- انسانها در واقع محیط جغرافیایی ترکیبی از محیط انسانی - اجتماعی و محیط طبیعی جاندار و غیر جاندار و روابط فیما بین با در نظر گرفتن فضا می باشد.

محیط جغرافیایی دارای دو عنصر زیربنا و روبنا و ترکیب آن دو به هم که مکمل یک دیگر اند، می باشد. محیط جغرافیایی نه تنها صحنه زندگی ماست، بلکه مبنای زندگی ماست.

تعریف محیط زیست و انواع آن

با توجه به مفهوم کلمه ی محیط زیست، به این نتیجه می رسیم که محیط زیست در دو مفهوم جدا گانه به کار می رود، یکی مفهومی است، که از علوم طبیعی ناشی می شود و در آن با جوامع انسانی با بینش ایکولوژیکی برخورد می گردد. یعنی مجموعه ای از پدیده های طبیعی و تعادل بین نیروهای رقیب در طبیعت که زندگی یک گروه بیولوژیک را مقید می سازد. مفهوم دوم کلمه محیط زیست عبارت است از نظامها و پدیده های مصنوع بشر که از علوم چون معماری، شهرسازی، صنعت، معدن، تکنالوژی، اقتصاد، هنر و... ناشی می شود و در رابطه با تعاملی است که بین ساختمان (به مفهوم عام) و محیطی که در آن ایجاد می شود (محیط طبیعی و مصنوعی) وجود دارد.

به بیان علمی تر

محیط زیست عبارت است از نظامهای اتمسفر (مالیکولهای هوا، قطرات آب و ذرات خاک)، پدوسفر (سطح زمین)، بیوسفر (قشر زیست محیطی یا لایه زنده زمین) و هیدروسفر (لایه آب). به عبارتی دیگر به مجموعه ای از عوامل فیزیکی خارجی و موجودات زنده که با هم در کنش و واکنش (تعامل) هستند محیط زیست اطلاق می شود.

بنابراین از تعاریف گفته شده به این نتیجه کلی می رسیم که محیط زیست دانشی است که به مطالعه روابط انسان با محیط طبیعی و محیط مصنوعی اطرافش می پردازد. به عبارتی خیلی ساده و به دور از لفاظی و لغت پرانی، هر جایی که حیات در آن در جریان باشد به آن جا محیط زیست می گویند. اما این تعریف هنوز کامل نیست.

کاربرد محیط زیست

عبارت است از آنچه که پروسه زیستن را احاطه کرده، آنرا در خود در بر گرفته و با آن در کنش متقابل قرار دارد. با توجه به این تعریف آیا می توانید مرز مشخصی را برای محیط زیست تعیین کنید؟ برای درک بهتر این موضوع به ناچار باید تفاوت بین محیط زیست و سایر علوم (ایکولوژی و بیولوژی)، خصوصاً علوم مشابه و آنها را که ارتباط تنگاتنگ با محیط زیست دارند، را به بحث بگیریم تا از این مشکل رهایی یابیم. اما قبل از آن :

محیط زیست انسانی

محیط زیست انسانی شامل تمام محیط های است که انسان بخشی از تعاملات زندگی و حیات خویش را در آن جا سپری میکند؛ مانند : محیط زندگی (شهر، روستا و...)، محیط کار (ادارت، کارخانجات، باغ و...) محیط تفریح و استراحتگاه (کوهستان، سواحل دریا و...). محیط زیست انسانی نیز شامل دو بخش محیط زیست شهری و محیط زیست روستایی می گردد.

محیط زیست شهری

سه بخش عمده تشکیل شده است، که عبارت اند از:

- محیط طبیعی در شهر شامل فضای سبز، باغ، گلخانه، باغ وحش، پارک و...
 - محیط اجتماعی و اقتصادی شهر شامل محلات، کوچه ها، بازار، ادارت، معابد و...
 - محیط مصنوعی در شهر شامل بلند منزل ها، کانال های آب و فاضلاب، میدان هوایی و...
- که این سه بخش در تعامل و ارتباط با همدیگر محیط زیست شهری را شامل می شود.

محیط طبیعی

به آن قسمت از محیط زیست اطلاق می شود که در بر گیرنده ی بخشی از فضای سطح کره زمین است که به دست انسان ساخته نشده است. مثل کوه، جلگه، حیات وحش، آب، معادن و در مجموع منابع طبیعی. یعنی این بخش از محیط زیست در بر گیرنده تمام انواع منابع طبیعی از قبیل آب و هوا، نبات، حیوان، خاک، آب، معدنیات، کوهستان، دشت، جلگه، دره و... چیزهای مورد ضرورت انسان و دیگر موجودات زنده می باشد. در این مفهوم از محیط زیست با جوامع انسانی از دیدگاه ایکولوژیکی برخورد می شود. یعنی مجموعه ای از پدیده های طبیعی و تعادل بین موجودات حیه و غیر حیه ی موجود در طبیعت که حیات یک کتله ی بیولوژیکی را مقید می سازد و این یعنی همان محیط طبیعی ماحول بشر، که ارتباط متقابل و همبستگی مداوم بین انسان و منابع طبیعی برای پیش بردن پروسه حیات را در بر می گیرد.

پیش بردن پروسه حیات ذریعه ی انسان در محیط های مختلف ایکولوژیکی صورت می گیرد، که در مجموع شامل ایکوسیستم خشکه یا بری می باشد. ایکوسیستم خشکه در درون خود ایکوسیستم های کوچکتری دارد، که جنگل، کوهستان، سواحل، دشت، جلگه و امثال آن بارز ترین شان هستند. بعبارت دیگر شهر یا روستا که محل زندگی و محیط زیست اصلی انسان است، در یکی از این ایکوسیستم ها قرار دارد. در واقع این محیط زیست طبیعی است که بستر و گهواره ی محیط های مصنوعی و اجتماعی محیط زیست را مهیا می سازد. از طرف دیگر تعاملات داخل محیط های مصنوعی و اجتماعی و ارتباط آن با محیط طبیعی در تعاملات طبیعی بین عناصر طبیعت، سکتگی ایجاد نموده و به تخریب منابع طبیعی و محیط زیست می انجامد.

همچنانکه گفته شد چون بشر در پیدایش این بخش از محیط زیست و ماحول خویش هیچ نقشی ندارد، طبقاً که در کنترل و هدایت آن هم عاجز و ناتوان است. به همین دلیل هر عملی که از انسان در محیط های فرهنگی و مصنوعی سر بزند، به ناچار در یکی از این محیط های طبیعی جای دارد و بر روی یک یا چندین عناصر و منابع طبیعی اثر می گذارد و یا از آنها تأثیر می پذیرد. بعنوان نمونه دود و گازهای سمّی ناشی از فعالیت یک فابریکه صنعتی در یک منطقه، از یک کشور ضمن اینکه هوای همان منطقه را آلوده می سازد، توسط جریانات هوا و باد و باران و جریان آب ها به دیگر نقاط آن کشور و حتی ممالک همسایه و دیگر قاره ها ممکن است، انتقال یابد و محیط زیست آنجا را نیز آلوده سازد. به همین خاطر است، که می گویند: مسائل و مشکلات محیط زیست فراگیر، جهانی و مبارزه با آن نیز همگانی میباشد و از عهده و توان یک کشور خارج است و حقیقتاً هم که محیط زیست یک موضوع جهانی می باشد.

عوامل انسانی تخریب و آلودگی محیط زیست متفاوت و متنوع است. ولی با همه گوناگونی اش از یک عامل اصلی و اساسی بیولوژیکی یعنی تولید مثل سرچشمه می گیرد. که نتیجه ی آن رشد و افزایش

نفوس بوده و همین تولید مثل سبب بوجود آمدن عوامل مهم تخریب و آلودگی محیط زیست می شود. چهار عامل مهم تخریب محیط زیست عبارتند از: «افزایش دما، افزایش جمعیت، تخریب جنگل، مصرف انرژی».

رشد نفوس بر آمادگی منابع و کیفیت محیط زیست در پدید آمدن فقر نقش دارد. نفوس بیشتر به معنی تقاضای بیشتر برای مواد غذایی، منازل رهاشی، خدمات صحی، خاک های زراعتی و زمینهای شهری بیشتر است. تقاضا برای زمینهای زراعتی و یا شهری و امثال آن به مفهوم کاهش جنگلات، علفچر و سایر منابع طبیعی است. که هر یک بنوبه خود سبب آلودگی بیشتر صوتی، آلودگی آب، آلودگی خاک و آلودگی هوا از طریق تولید بیشتر دود، زباله، فاضلاب و کثافات دیگر می گردد. و نتیجه ی نهایی این همه آلودگی ها پیدایش انواع بیماری ها، پدیده ی فقر، گرسنگی و بیکاری و بلاخره وابستگی کشور به کمک و امداد سایر ممالک خواهد بود. چیزی که بدبختانه امروز کشور زراعتی افغانستان دست به گریبان آن شده است. هنگامی که بشر بدلائل مختلف از جمله شهرسازی، یکی از منابع طبیعی را از بین ببرد، در زنجیره ی غذایی و چرخه ی بیولوژیکی حیات، یک خلأ و سکتگی ایجاد می نماید. که همین خلأ و سکتگی اگر به زودترین فرصت جبران نشود، تخریب و نابودی منابع طبیعی و به تعقیب آن تخریب و آلودگی محیط زیست را بدنبال خواهد داشت.

ایکولوژی دانشی است، که به مطالعه روابط جانداران با محیطی که در آن زندگی می کنند، می پردازد. یعنی علمی است که به مطالعه انواع جانداران گیاهان و حیوانات به استثنای انسان در محیط طبیعی آنها می پردازد و اثرات متقابل این ارتباط را به بحث می گیرد. ولی محیط زیست به انسان در محیط طبیعی یا مصنوعی اش توجه دارد، حال آنکه ایکولوژی فقط گیاهان و حیوانات را مدّ نظر دارد و در مطالعه زیست شناسی معمولاً روش علمی بکارگرفته می شود. تفاوت آن با ایکولوژی در این است، که اساس زیست شناسی، قوانین فزیک و کیمیا می باشد که با آنها مکانیزمها و پروسه های زیستی را توجیه می کند؛ درحالیکه اساس علم ایکولوژی روند تعاملات بین خود موجودات با همدیگر در ارتباط با محیط اطرافش می باشد. بنابراین محیط زیست از لحاظ موضوع مورد مطالعه با هر دو رشته فرق می کن، ولی در روش مطالعه و تحقیق از هر دو کمک و تأثیر می پذیرد.

اگر در تعریف محیط زیست این مطلب را قبول داشته باشیم، که محیط زیست دانشی است، که به مطالعه روابط انسان با محیط اطرافش می پردازد؛ برای این اساس محیط زیست را باید به سه بخش تقسیم کنیم. یعنی محیط زیست دارای سه مفهوم مشخص می باشد.

به عبارت دیگر محیط زیست از سه محیط جداگانه ولی مرتبط به همدیگر بوجود آمده است و تعاملات بین هر یک از این سه محیط با یکدیگر و نیز ارتباطات و تعاملات انسان در محیط های یاد شده بین خود انسانها و بین انسان و محیطهای نامبرده و عناصر موجود در هر محیط در مجموع محیط زیست انسانی را بوجود می آورد.

بنابر این اولین مفهوم محیط زیست از علوم طبیعی ناشی شده، منابع طبیعی را در بر گرفته و محیط طبیعی را بوجود می آورد. دومین مفهوم محیط زیست از علوم انجینیری نشأت گرفته، ساختمان و ساخته های دست بشر را شامل بوده و محیط مصنوعی یا انسان ساخت را بوجود می آورد. سومین مفهوم محیط زیست از علوم اجتماعی بوجود می آید، تمام انسانهای که در کنار و ماحول ما وجود دارند و با ما طور مستقیم یا غیرمستقیم در ارتباط هستند مدّ نظر بوده و از اثر همین روابط محیط اجتماعی بوجود می آید.

محیط اجتماعی

از فامیل ها شروع شده و همسایه ها، همکاران، رهگذران، کسبه کاران و امثال اینها را در جوامع شهری و دهاتی در بر می گیرد و وسعت آن تا ملت و دولت پیش می رود. هنگامی که روابط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حتی فرهنگی میان دو یا چند مملکت مورد توجه باشد، مفهوم محیط اجتماعی فراتر از سرحدات سیاسی را شامل می گردد و به همین خاطر می گویند، مسئله محیط زیست فراگیر و جهانی است.

در ممالک در حال انکشاف و همچنین انکشاف نیافته و جهان سوم بیشتر مشکلات محیط زیست شان ناشی از محیط اجتماعی می باشد. فرض مثال بدلیل احتیاج به مواد سوخت، در تمام ممالک فقیر از جمله افغانستان به قطع درختان جنگل و بوته های چراگاه ها اقدام می شود، که این درختان می توانند محیط زیست ما را در برابر فرسایش خاک و انتقال تپه های ریگی محافظت کنند و یا بدلیل رسیدگی نکردن به مشکلات مردم، انکشاف نامتوازن و غیر عادلانه، سیاستهای فاشیستی و قوم گرایانه توسط دولتها و حکومت ها در طول تاریخ افغانستان، مردم برخی از مناطق کشور به شهرها و حتی ممالک دیگر مهاجرت کرده، بطوری که از یک طرف با خالی شدن دهات از وجود دهاقین و مالداران ورزیده، اقتصاد کشور فلج و زراعت آن نابود گردیده و از لحاظ مواد ارتزاقی و مواد خوراکی ضروری محتاج همسایه ها شده ایم و از سوی دیگر نتیجه آن تخریب و فرسایش خاک، نابودی منابع طبیعی، فقر، بیکاری، ناامنی و نهایتاً وابستگی کامل کشور از همه لحاظ می باشد. خصوصاً در سطح جهانی از بین رفتن استقلال اقتصادی و سیاسی و در سطح داخلی، پیدایش تضادهای سمتی، قومی، مذهبی و جدیداً تضادهای لسانی، همه و همه نتیجه عوامل و شرایط اجتماعی نادرست کشور می باشد، که در رأس همه آنها سیاست های فاشیستی قرار دارد. از طرف دیگر و همزمان با رشد شهرنشینی و افزایش نفوس در شهر، مهاجرت روستائیان به شهرها باعث افزایش نفوس شهری و هم باعث مصرف گرایی و در نتیجه افزایش انواع آلودگی محیط زیست از قبیل آلودگی هوا، آلودگی آب، آلودگی صوتی، آلودگی خاک و حتی ناهنجاری ها و آلودگی های اجتماعی از قبیل بیکاری، دزدی و سرقت، رشوت و فساد اداری، اعتیاد به مواد مخدر، کار اجباری و شاقّه توسط اطفال، تکدی گری، اسفندی گری شده است. یعنی قشر تولید کننده و فعال کشور خصوصاً جوانان تبدیل به دستفروش، خرکار، جوالی، سقاو، اسپندی، قاچاقچی، انتحاری و اختطاف گر گشته اند و ثمره ی این همه ناهنجاریها، همین شرایط و حالاتی است، که سبب آلودگی های

اجتماعی در جامعه ما شده است و پس از سی سال جنگ و درگیری و مهاجرت و برادر کشی و خانه جنگی به نسل امروزی به میراث مانده و اگر سیاستهای فاشیستی، قومسالارانه، تبارگرایانه و نژاد پرستانه توسط دولتمردان افغانستان در قالب سمت، ملیت، لسان و مذهب همچنان دوام یابد، این تحفه شوم و نامیمون حتی به نسلهای بیگناه و آینده گان کشور نیز به میراث خواهد رسید، که نتیجه نهایی آن کاهش تولیدات زراعتی، کمبود مواد ارتزاقی، فقر، بیکاری، بیماری، وابستگی، غارت و چپاول منابع و معادن، تخریب محیط زیست و نابودی منابع طبیعی خواهد بود.

محیط مصنوعی

انسان، ساخت همه تعاملاتی را که بین انسان و ساختمان های اطرافش وجود دارد، بررسی می کند. البته ساختمان به مفهوم عام که از یک شهر چندین میلیونی تا یک آسمان خراش صدمنزه و از یک معبد تا سرکهای فرعی قریه جات، کانالیزاسیون آب و فاضلاب شهری، غرفه ترافیکی و میدان هوایی، فابریکات و ماشین آلات آن و... همه را در بر می گیرد. بیشتر مشکلات محیط زیست ممالک مرفعی ناشی از همین محیط مصنوعی می باشد. یعنی انواع موترها، فعالیت های صنعتی، ابزار و وسایل میخانیکی و زندگی ماشینی حاصل از آن. محیط مصنوعی را بخاطر اینکه زائیده ی تفکر و تعقل بشر می باشد، گاهی محیط فرهنگی هم می گویند. بر اساس همین عامل است که می توان به طرز فکر، سطح فرهنگ، کیفیت دانش، اخلاق و ارزش های رایج در یک اجتماع پی ببریم. به عبارت دیگر با ملاحظه ی تمیز یا کثیف بودن یک شهر به علاقه مندی اهالی آن به پاکیزه گی، سلامتی و حفظ الصّحه ی فردی و محیطی و یا بی توجهی نسبت به موضوع میتوان پی برد. بر این اساس زباله ها و کثافات کنار سرک و یا تمیزی خیابانها، آلودگی آب و هوا، تمیز یا کثیف بودن جویبارهای روان، پاکی و ناپاکی کوچه ها، پارکها، چمنها و فضای سبز یا جاری بودن مبرز و بدرفت های انسانی در معابر، نشستن مردم برای قضای حاجت در کنار دیوارها و گوشه و کنار شهر، نوع، نحوه و فرهنگ استفاده از ابزار و وسایل و امثال آن همگی از عناصر تشکیل دهنده ی محیط زیست مصنوعی و ارزشهای پذیرفته شده ی فرهنگی متأثر از محیط اجتماعی محیط زیست هستند.

بنابر این اگر تمام مطالب و گفته ها را به ارتباط تعریف محیط زیست جمع بندی و خلاصه نماییم به این نتیجه خواهیم رسید که:

"محیط زیست به جایی و در شرایطی اطلاق می گردد، که ارتباط عوامل حیات و منابع طبیعی را در تعامل با فعالیت های انسانی در همه ابعاد زندگی فردی و اجتماعی وی و اثرات و نتایج آن ارتباطات (خصوصاً فعالیت های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) را بالای ماحول او به بحث می گیرد".

عوامل آلودگی هوا

آلودگی هوا عوامل مختلفی دارد، ولی در دو دسته کلی (طبیعی و انسانی) طبقه بندی می شوند.

یکی از آلوده کننده های عظیم، اتومبیل های کهنه و فرسوده و یا دارای ماشین های عوارض دار می باشند. متأسفانه هنوز در برخی از کشورها وسایط نقلیه معاینه فنی نداشته و از لحاظ تکنیکی چک و کنترل سالانه نمی شوند. این موترها تولید دود کرده و هوای شهرها را بخصوص آلوده می کنند و ادارات مسئول در این زمینه در برخی از کشورها نظیر افغانستان هیچ نوع کنترل و جدیتی در مورد آنها را عملی نساخته اند. ولی در برخی دیگر از ممالک معاینه فنی وسایط نقلیه اجباری است و حتی امروزه کارهای آن کامپیوتری شده و به محض آنکه گواهی معاینه در کامپیوتر دیده نشود، آن وسیله را مورد تعقیب و پیگرد قرار داده و از دور فعالیت خارج می سازند (و کشورهایی نظیر افغانستان آنها را وارد می سازند). با تمام این دقت ها هنوز شهرهای بزرگ جهان آلوده هستند.

یکی از مواد آلوده کننده سرب موجود در پطرول و سوخت موترهاست که امروزه در بعضی از ممالک از پطرول حذف شده است. طبق گزارشاتی که پیلوتها هنگام پرواز داده اند، در گذشته شهرها از فاصله ۴۰ کیلومتری قابل مشاهده بودند ولی امروزه در برخی از شهرها که دچار آلودگی هوا هستند، فقط از ۱۰ کیلومتری به زحمت دیده می شوند. اثرات این آلودگی ها در شهرها بیشتر از سایر نقاط دیده می شوند. تا آنجا که خسارات حاصله به نمای ساختمانها و مجسمه ها و ابنیه تاریخی سنگی و فلزی نیز سرایت کرده است.

همین آلودگی هوا باعث اثرات گلخانه ای شده و به گرمای کره زمین کمک می کند. که تغییرات آب وهوا، وجود طوفان های مخرب و... از اثرات آن می باشد. امروزه تخلیه اوزن و اثرات ماوراء بنفش نیز عامل مهمی شمرده می شود، که یکی از اثرات آن شیوع بیماری سرطان پوست در بین انسانها و تغییر در میزان رشد گیاهان و تولید مثل جانوران است.

حشره کشهای مختلف، گازهای مورد استفاده در یخچال ها و دیگر وسایل سرمازا و گرمازا، حتی مواد کیمیایی که برای تولید عطر و خوشبوکننده ها مصرف می شوند، نیز خطراتی دارند که همگی در آلودگی هوا و تخریب لایه اوزن موثر هستند. همچنین هواپیماهای مافوق صوت نیز تغییراتی در جو ایجاد کرده و با تولید نایتروجن اکساید باعث تخریب لایه اوزن می شوند.

در اغلب روستاها خصوصاً در ممالک عقب مانده در شهرهایشان برای گرم کردن منازل و ادارات و سایر مصارف خدماتی از قبیل نانوائی ها، حمام ها و رستوران ها و... از چوب و ذغال و ذغال سنگ و حتی از فضولات حیوانی و مواد لاستیکی و پلاستیکی و... استفاده می شود. که افغانستان یکی از نمونه های برجسته آن است. این روش علاوه برآنکه از نظر سلامتی مردود است و باعث آلودگی هوا و جو می شود، سالانه هزاران نفر را مبتلا به امراض ریوی و تنفسی می نماید، که در جهان هر سال ۴ میلیون نفر به علت آن از بین می روند و یا حد اقل به امراض حاصل از آن دچار می گردند.

آلودگی هوا در شهرهای پکینگ، سئول، مکسیکوسیتی، تهران، قاهره، سنگاپور و چند شهر دیگر از استاندارد سازمان جهانی صحت پایین تر است. به طوری که در مکسیکوسیتی هر ساله ۶۴۰۰ نفر در اثر

آلودگی هوا جان می دهند. عمده ترین عوامل آلوده کننده هوای شهرها، دود کارخانجات و دود حاصل از فعالیت وسائط نقلیه موتوری است. اخیراً کنفرانسی درهمین زمینه در کشور جاپان برگزار شد، که به موجب آن از کشورهای صنعتی خواسته شده بود، که از تولید گازهای گلخانه ای بکاهند. خلاصه اینکه امروزه آلودگی هوا در شهرهای بزرگ مسئله ساز شده و از 3 منبع عمده سرچشمه می گیرد. اول مصرف انرژی و سوخت فسیلی، یعنی نوع گرمای منازل و ادارات و وسایل گرما زا و سرمازا. دوم صنایع و کارخانجات. سوم حمل و نقل و ترافیک.

آلودگی هوا عبارت است از وجود یک یا چند آلوده کننده در هوای آزاد به آن مقدار، مدت، و ویژگی های که برای انسان، گیاه یا حیوان خطرناک بوده و برای اموال مضر و یا به طور غیرقابل قبولی مختل استفاده ی راحت از زندگی واموال گردد.

وجود اتمسفر نتیجه پیشرفت تکنالوژی، توسعه صنعتی، افزایش جمعیت، ازدیاد مصرف منابع انرژی می باشد. از طرف دیگر با توجه به مصرف روزانه ی انسان از هوا، غذا، آب، مشخص می گردد، که نیاز به هوا چندین برابر آب و غذای مصرفی است و همین امر روشن می نماید، که چرا مساله ی آلودگی هوا از اهمیت ویژه ای برخوردار است و چرا باید غلظت آلوده کننده های هوا در مقایسه با آلودگی غذا یا آب لااقل به همان نسبت یا کمتر باشد.

عوامل جوّی موثر در آلودگی هوا، پخش و انتشار آلاینده های هوا تابع شرایط جوی جغرافیایی محل می باشد. گاهی اوقات شرایط جوی در پخش آلوده کننده ها موثر بوده و شرایط مناسبی را ایجاد می نماید و گاه نیز باعث تشدید آلودگی می شود.

باد یکی از عوامل مهم در پخش وانتقال عوامل آلوده کننده محسوب می شود. مقدار پراگندگی مواد به جریان های افقی و عمودی باد بستگی دارد. حرکت افقی هوا باد و حرکت عمودی آن، جریان هوا نامیده می شود. میزان انتشار و انتقال هوای آلوده به سرعت مستقیم و قدرت باد وابسته است. بادهای آرام قدرت انتشار ناچیز و بادهای قوی قدرت انتشار زیاد دارند.

معمولاً باد در سرعت های بیشتر از ۳۰ کیلومتر در ساعت در انتقال و انتشار آلودگی ها موثر است و بادهای شدید تر تاثیر بسیار بیشتر بر پخش آلودگی خواهند داشت. جریان های عمودی باد در تصفیه هوا اهمیت بیشتری دارند. زیرا از طریق بالا بردن آلاینده ها سبب دور شدن آنها از سطح زمین شده و از طرف دیگر چون سرعت جریان افقی باد در طبقات بالای جو بیشتر است، بنابراین انتقال آلودگی ها به قسمت های فوقانی، سبب پراگندگی بهتر آنها می شود. در مناطق کم فشار به علت صعودی بودن جریان های هوا، هوای پاک جایگزین هوای آلوده می شود و بنا براین تهویه طبیعی رخ می دهد. اما در مناطق پر فشار به علت نزولی بودن جریان های هوا مواد آلاینده به حالت رکود در محیط مانده و قادر به صعود نیستند و در نتیجه توقف یک سیستم با فشار زیاد برای مدت چند روز در یک منطقه سبب تشدید آلودگی میشود.

ریزش های جوی نظیر باران و برف نیز از پدیده های مهم و موثر در شستشوی هوا محسوب می شوند، که قادرند مواد آلوده کننده را به همراه خود به سطح زمین بیاورند. از دیگر عوامل جوی موثر در آلودگی هوا می توان به مه (غبار) اشاره کرد، که وقتی در منطقه ای رطوبت نسبی بالا رود، ذرات آلاینده به عنوان هسته های تراکم، ذرات آب را به دور خود جمع کرده و تولید مه آلوده (غبار آلود) می نمایند. در بسیاری از حوادث مه به عنوان یک عامل تشدید کننده نقش داشته است.

عوامل آلودگی آب

آب توسط مصرف انسانی و صنعتی آلوده می گردد. ۹ مورد از عوامل آلوده کننده آب که توسط موسسه جهانی حفاظت محیط زیست اعلام شده به شرح زیر می باشد:

1. مواد عضوی قابل تجزیه توسط باکتری های موجود در آب، که باعث کم شدن اکسیجن محلول در آب شده و مرگ آبزیان را در پی خواهد داشت.
 2. عوامل بیماری زا مانند انواع میکروب ها و وایروس های بیماری زا، که معمولاً در فاضلاب های خانگی وجود دارند.
 3. مواد عضوی سنتزی، مانند پاک کننده های سنتزی، حشره کش ها و مواد آلی سمی که اغلب برای انسان ها مضر می باشند.
 4. مواد مغذی برای نباتات، مانند مواد نایتروجن دار، فاسفوردار و کودهای کیمیاوی که باعث رشد گیاهان و الجی و فلجی ها در جویچه ها و دریاها شده و مقدار اکسیجن آب را تقلیل می دهند.
 5. مواد کیمیاوی معدنی، مانند آبهای حاوی مواد تیزابی و فلزات سنگین که در آب های خروجی از معادن متروک و کارخانجات صنعتی وجود دارند.
 6. رسوبات، ذرات، گرد و غبار، ریگ و مواد معدنی شسته شده از زمین توسط سیلاب ها.
 7. آلاینده های پرتوزا (شعاع دار) که از معادن این مواد و یا از نیروگاه های برق هسته ای و جو وارد آب و هوا می شوند.
 8. آلاینده های گرمایی که از نیروگاه های فسیلی و کارخانجات صنعتی، وارد آب شده و دمای آن را تا 616 درجه سانتی گراد بالا می برند.
 9. نفت که بر اثر سوراخ شدن و یا غرق شدن کشتی های نفتکش در دریاها و اقیانوس ها و یا سقوط هواپیماها در آب ها، باعث آلودگی آب می گردند.
- آلودگی آب گاهی ممکن است، ترکیبی از منابع مذکور باشد و علاوه بر آلودگی میکروبی، دارای غلظت بالایی از آلوده کننده ها باشد، که به شدت بر میزان اکسیجن محلول در آب مسمومیت آن اثر گذاشته و باعث مرگ و میر موجودات آبی و حتی توقف پروسه بیوکیمیایی تصفیه فاضلاب ها توسط

موجودات ذره بینی می شود. امراض فراوانی در نتیجه آلودگی آب به ضایعات و پسمانده های انسانی، حیوانی و صنعتی ایجاد می گردد. لذا تصفیه و میکروب کشی آب آشامیدنی و تصفیه فاضلاب ها جهت مقابله با پیامدهای آلودگی آب دارای اهمیت اساسی می باشد.

عوامل آلودگی خاک

تمام آلاینده های که توسط منابع آلوده کننده تولید می شوند و باعث آلودگی آب می گردند، سرانجام به نحوی به خاک بر می گردند. این آلاینده ها بیشتر عبارتند از: پسمانده تولیدات صنعتی، مواد کیمیایی و بیولوژیکی، ضایعات نباتی، لوش و لجن حاصل از تصفیه آب و فاضلاب، رسوبات بویلرها و فلاش تانکها و...

سرعت بالای صنعتی شدن کشورها و افزایش سریع نفوس و شهرنشینی و توسعه شهرها باعث تسریع آلودگی آب و خاک گردیده است. سموم و دواهای دور ریخته شده و یا مصرف شده وارد خاک و از آنجا وارد آبهای آشامیدنی، انساج سبزیجات و ترکاری، میوه جات و حتی حیوانات گیاه خوار و ماهی ها و غیره آبیان شده و توسط آنها به بدن انسان سرایت کرده و باعث مرگ و میر و یا ایجاد معلولیت در انسانها می گردد. معلولیت و مریضی هزینه های درمانی و معالجوی سنگین را بدنبال دارد، که بر فرد یا جامعه تحمیل میشود.

بیماری های ناشی از آلودگی آب و خاک

مهمترین بیماری های که توسط آب و خاک آلوده، خصوصاً آبهای آلوده به انسان سرایت میکند؛ عبارتند از:

1. . بیماری امراض پارازیتی (لیپتو، سپیرا، ایکترو، هموراجی) که به تب لجن یا «ویل» معروف است. «اسپروکت» بیماری است، که در آب حوض های آلوده و فاضلاب و لجن (لوش) موجود بوده و از راه مخاط پوست وارد بدن می شود، که در آب برخی از رودخانه ها هم موجود است.
2. . انواع کرمها و تخم کرمهای اسکاریس، تریکوسفال (کرم شلاقی) و کرم قلاب دار ممکن است، از طریق خاک و آب آلوده وارد بدن انسان شود. که به کرم دل، کرم معده، کرم روده و دیگر انواع امراض کرمی تبدیل می گردد.
3. . بیماری «وبا» یا کلورا که از طریق موش و حشرات خصوصاً مادر کیکا و حشرات موجود در لوله فاضلاب ها، یا مستقیماً و یا از طریق سرایت به حیوانات خانگی و ظروف آشپزخانه به انسان سرایت می کند.
4. . بیماری های ویروسی که معمولاً آب در انتقال 2 نوع ویروس (پولیوویروس و هپاتیت) عفونی نقش موثری داشته و اپیدمی های حاصله در اکثر موارد پس از پیگیری و آلوده شدن آب آشامیدنی را به فاضلاب های خانگی مبدل می سازند.

عوامل آلودگی صوتی

صدا یا انرژی «اکوستیک» به طور اساسی با ۲ ویژه گی کمی و کیفی سنجیده می شود. کمیت صدا عبارت است از انرژی موجود در صدا، در حالی که کیفیت آن، پراگندگی انرژی در فریکانس اکوستیک است. صدا به صورت امواج در حال حرکت نوسان های فشار هوا از فرستنده به گیرنده، در فضا نشر می گردد. فریکانس های قابل شنیدن در محدوده طیفی زیر می باشند:

- در اماکن عمومی و کارخانجات حدود 70dB
- در مراکز داد و ستد و بازار در روز 65dB و در شب 50dB
- در مناطق کوهستانی و فروشگاه ها در روز 60dB و در شب 45dB
- در شفاخانه ها و آسایشگاه ها در روز 45dB و در شب 30dB

عکس العمل انسان به صدا به عوامل ذهنی (بلندی صدا) از فریکانس (اوج صدا) و همین طور به عوامل ذهنی مانند مقبولیت یا عدم مقبولیت و یا حتی نفرت نسبت به عامل تولید کننده و فرستنده صدا بستگی دارد. با تمام این وجود شدت صوتی که برابر با 120dB باشد، حدود درد آور و زجر دهنده برای انسان است.

این عوامل بیشتر در ماشین ها و موتورهای وسایلی وجود دارند، که بوسیله هوا خنک می شوند. نظیر انواع جنراتورها. ولی ماشین های که توسط آب خنک می شوند، آلودگی صوتی کمتر و ضعیفتری دارند. بنا بر این اهم این منابع آلاینده صوتی عبارت اند از پدیده های اجتماعی شامل:

- 1- انواع وسایل نقلیه موتوری.
- 2- هارند موترها، دزدگیرها و...
- 3- میدان های هوایی.
- 4- کارخانجات صنعتی، برمه ها و دیگر وسایل کمپرسوری.
- 5- لوازم صوتی خانگی و موسسات خدماتی و فرهنگی.
- 6- بلندگو و لوداسپیکرهای ثابت و سیار در اماکن عمومی و محلات.
- 7- سر و صدا و ازدهام جمعیت.

عوارض ناشی از آلودگی صدا

آلودگی صوتی به ۲ صورت مستقیم و غیر مستقیم به انسان و سایر موجودات زنده حتی به گیاهان نیز آسیب می رساند. بطوری که در رشد گیاهان تأثیر گذاشته و می تواند رشد آنان را به مخاطره انداخته و یا حد اقل کند بسازد. با این وجود، این عوارض عبارتند از:

اثرات مستقیم: در این اثر گوش انسان و قدرت شنوایی و حسّ شنیداری وی یا کاهش می یابد یا مختل می شود و یا به کلی از بین رفته و باعث ناشنوایی انسان می گردد.

اثرات غیرمستقیم: این قسمت شامل بروز حسّاسیت عصبی، تحریک پذیری شدید، گرفتگی عضلاتی، شوک عصبی، خستگی روحی و جسمی، سرگیجه، ترس و اضطراب، عصبانیت، انواع آلرژی ها، ازدست دادن تعادل فیزیکی بدن، ضعف قوّه بینائی، ضعف قوّه جنسی، امراض قلبی، تورّم و امراض معده، قبضیت و سوء هاضمه، افزایش پرخاشگری و حتی تمایل به قتل و رغبت به خودکشی می شود.

راههای مبارزه با آلودگی صوتی

علاوه بر آنکه باید از سرمنشأ با این پدیده مقابله گردد و از همان عوامل تولید کننده در مبارزه با این پدیده اقدام شود، راههای دیگری نیز در کاستن و ضعف اثر گذاری آن وجود دارد. که مهمترین روشی که تا کنون شناخته شده است، علاوه بر دوری نمودن از منابع آلاینده و استفاده از عایق های صوتی در اماکن مسکونی و رهايشی، می توان از پدیده های بیولوژیکی نیز استفاده کرد. به طوری که درختان، درختچه ها و بوته ها در کاهش آلودگی صوتی بسیار مفید شناخته شده اند.

۱- در مورد قدرت کاهنده گی گونه های گیاهی، در کاستن صدا مطالعات زیادی صورت گرفته است که بلوط، چنار، کاج(ناجو)، افاقیا و شمشاد تا کنون بهتر از دیگر انواع نباتات درختی و درختچه ای خودنمایی کرده اند. به همین دلیل است که امروزه در اکثر کشورهای اروپایی نه تنها به خاطر زیباسازی و ظاهر نمایی و آراستگی شهرها، بلکه بواسطه عوامل دیگری نیز در غرس و قوریه نهال و ایجاد فضای سبز کوشش و تلاشهای مردمی و دولتی چشمگیری صورت می گیرد، که مهمترین این اهداف و فواید عبارتند از:

- 2- در جذب پرتوهای مضرّ خورشید مفید است.
- 3- در جذب انرژی گرمایی و ملایم ساختن هوا مفید است.
- 4- در پاکسازی هوا و جذب گرد و غبار و دی اکسایدکاربون و تولید آکسیجن مفید است.
- 5- در کمک به تثبیت خاک و افزایش نفوذ پذیری آن مفید است.
- 6- در ذخیره سازی و هدایت آب به ذخایر زیر زمینی و جلوگیری از بروز سیل مفید است.
- 7- در کاهش آلودگی هوا و خفه کردن و یا حداقل ملایم ساختن صدا مفید است.
- 8- در تولید فیتونسید (باکتریا قارچ کش ها) مفید است.

فاضلاب ها و مسائل آن ها

فاضلابها پدیده های طبیعی نبوده و محصول دست بشر و حاصل از زندگی اجتماعی و اجتماعات شهری ناشی از افزایش نفوس و گسترش شهرها و پیدایش زندگی شهر نشینی است، که در زیر به بحث گرفته می شود.

زباله ها

زباله ها که در زبان عامیانه به کثافات مشهور است، مواد زائد جامدی هستند، که ارزش نگهداری نداشته و به علت غیرمفید بودن و قابل مصرف نبودن، دور ریخته می شوند. این مواد که تحت عنوان آشغال و یا زباله یاد می شوند یکی از آلاینده های مهم محیط زیست می باشند، که اگر به طرز صحیح دفع نشوند، منبع آلودگی آب، خاک و حتی هوا خواهند شد. این مواد زائد جامد، از لحاظ تنوع و ترکیب بسیار متنوع بوده و مقدار تأثیر آنها نیز برحسب منبع تولید و زمان تولید بسیار متفاوت است. بطور کلی مواد زائد جامد (آشغال) یا زباله از فعالیتهای انسان و حیوان تولید شده و شامل مواد زائد شهری و صنعتی می باشد. این مواد بر 3 نوعند، که عبارتند از:

1. **مواد زائد شهری:** شامل زباله های خانگی (Garbage)، ضایعات بخش های خدماتی و تجاری، زباله های شفاخانه ها و مراکز صحتی - درمانی می باشند.
2. **مواد زائد خطرناک:** شامل مواد کیمیایی بسیار سمی، مواد قابل اشتعال و انفجار، سرگلوله ها و ماینرها، مواد پرتوزا یا تشعشع کننده و زباله های مواد رادیو اکتیو، هستند که این دسته را «آلودگی های نوع اول» و دسته ای از زباله ها که خطر کمتری دارند، مانند مواد کیمیایی معمولی، را مواد آلوده کننده «نوع دوم» می گویند.
3. **پسمانده های جامد صنعتی:** شامل دستگاه ها و ماشین آلات صنعتی مستهلک، ضایعات تولید و مصرف شده و پسمانده های استخراج معادن و فلزات می باشند. که قسمت قابل توجهی از آنها را (50٪) می توان بازیافت و مجدداً مصرف کرد.

مواد زائد شفاخانه ها

زباله های شفاخانه ای و کلینیک های صحتی از نوع زباله های خطرناک (نوع اول) بوده و منبع گسترش انواع آلودگی و شیوع اقسام بیماری ها هستند. این مواد شامل سوزنها های مصرف شده پیچکاری، کیسه های خون و سیروم، دستکشهای آلوده، تیغ های جراحی، شیشه های آمپول، ضایعات اتاق عمل، مواد پرتوزا، باندهای پانسمان و حتی امعاء و احشاء حاصل از اتاق عمل و زایشگاه ها و داکتران دندان می باشند. که متأسفانه در کشور ما اکثر مراکز صحتی، خصوصاً کلینیک های شخصی در امر تدفین و معدوم ساختن آنان مطابق با استانداردهای جهانی و حتی اقدامات ابتدائی کوشش و توجه نکرده و به

کرات در زمینه های رو باز اطراف شهر و حتی در زباله دانی های شهری، به راحتی در دسترس اطفال معصوم و سایر هموطنان قرار داشته و بعنوان سامان بازی و یا با جمع آوری پلاستیک و آهن و... جهت فروش و کسب پول از برخی از آنها استفاده می شوند. که عواقب خطرناکی در پی دارد. چرا که درهواي آزاد، در معرض وزش باد و توسط انسان ها و حشرات و حیوانات در سرایت و گسترش امراض در جامعه کمک می کند.

زباله های شهری

زباله های خانگی یا شهری، شامل ضایعاتی است، که در محل زندگی، از مصرف یا کاربرد مواد مورد نیاز حاصل می شوند و عبارتند از زباله های منازل و اماکن رهايشی، زباله های بخش خدماتی و تجاری زباله های شهری را «طلای کثیف» می نامند. چرا که اگر خوب مدیریت شوند می توانند منبع بازیافت مواد و تولید مواد جدید شده و همچنین ایجاد اشتغال و ارتقاء سطح سلامت جامعه را نیز بدنبال دارد. روشهای متعددی برای دفع و بازیافت زباله های شهری وجود دارد که جای بحث آن در این جا نبوده و فقط به ذکر مختصر آن ها بسنده می کنیم:

- 1- روش دفن کردن.
- 2- روش سوزاندن.
- 3- روش فشرده کردن.
- 4- روش بازیافت.
- 5- روش بازیافت با تجزیه حرارتی.
- 6- روش تهیه کمپوست (Compos tins).

تولید کمپوست

کمپوست یا کود باغبانی در حقیقت بازیافت بیولوژیکی زباله های شهری است، که بر اثر تخمیر بیولوژیکی زباله و تبدیل مواد آلی آن به مواد پایدار می باشند. این پروسه فقط برای تبدیل مواد آلی قابل تجزیه ی بیولوژیکی توسط موجودات ذره بینی مناسب هستند نه برای پلاستیک و شیشه و...

فاضلاب ها

قبلاً گفته شد که آب توسط مصارف انسانی و صنعتی، آلوده می گردد و نتیجه نهایی این آلودگی تولید فاضلاب و پساب ها می باشند. جمع آوری فاضلاب ها و فضولات شهری، پسابهای صنعتی برای بیرون راندن آنها از محیط زندگی و محلات مسکونی یک عامل مهم از نظر حفظ الصحه محیطی و حفاظت از محیط زیست و نهایتاً استفاده مجدد از آنها می باشد. در شهرهای قدیمی و بزرگ اروپایی، شبکه های دفع فاضلابها به صورت کانالهای زیرزمینی وجود دارد، که فاضلاب های شهری و سیلابها را از طریق زیر زمین و دور از انظار مردم به رودخانه ها و دریاچه ها هدایت می کنند. این کار اگر چه در

حفظ سلامت شهرها مفید است، ولی در جای دیگر که همان دریاها و رودخانه ها می باشند، باعث آلودگی آبها و محیط زیست آبی و جانوری می شود. به همین دلیل برای رفع این مشکل راه های زیادی سنجدیده شده که موضوع بحث ما قرار نمی گیرد. چرا که یک بحث تخصصی و انجینری در حفاظت محیط زیست است. و یکی از آن راهها تصفیه و بازیافت فاضلاب هاست که بعد از تصفیه آب مورد ضرورت زراعت و بخشهای صنعتی را بر آورده می سازند.

تصفیه فاضلاب شهری اولین بار در سال ۱۸۸۲ م در انگلستان انجام شد. بدین ترتیب که فاضلاب را در مخازن یا حوض های بزرگ جمع آوری کرده و برای اکسیدکردن مواد آلی، آن را مدتی در هوای آزاد قرار داده و یا در آن هوا می دمند. پروسه های تصفیه فاضلاب بیشتر در اثر پیشرفت علوم زیستی و مهندسی، بوجود آمده است. در حال حاضر استفاده از فاضلاب تصفیه شده به روش بیولوژیکی برای آبیاری در زراعت معمول و متداول و خیلی هم مفید است.

فاضلاب ها نیز بسته به منشأ تولید مانند زباله ها انواع مختلفی دارند، که عبارتند از:

1- فاضلاب های صنعتی، 2- فاضلاب های انسانی، 3- فاضلاب های سطحی.

تفاوت پسابهای صنعتی با فاضلاب های خانگی عبارتند از:

- 1- امکان وجود مواد و ترکیبات کیمیایی در فاضلاب های کارخانه جات بیشتر است.
- 2- پسابهای صنعتی خاصیت خوردندگی داشته و درجه اسیدی یعنی تیزابی آن زیاد است.
- 3- امکان وجود موجودات زنده و باکتریها در پسابهای صنعتی کمتر است.

مشخصات فاضلاب ها

فاضلاب ها معمولاً دارای سه نوع مشخصه اصلی می باشند، که توسط همین مشخصات از همدیگر باز شناخته شده و فرق می شوند. که عبارتند از: مشخصات فزیکی، کیمیایی و بیولوژیکی.

نقش جنگل در سیستم های طبیعی

جنگل ها و درختان، منابع طبیعی مهمی هستند، که خدمات زیست محیطی با ارزشی را فراهم می کنند و به حفظ سیستم های طبیعی محلی، ناحیه ای و جهانی کمک می کنند. بخش مهم و وسیعی از تنوع حیات زمینی (گونه ها، ژنتیک و ایکوسیستم) که ممکن است، دارای ارزش اقتصادی و زیست محیطی مهمی باشند، در جنگل ها یافت می شوند. جنگل های مناطق گرمسیری مرطوب تقریباً بیش از نیمی از انواع گیاهان و جانوران خشکی را در خود جای داده اند.

درختان و جنگل ها، حوزه های آبریز و آبخیز را حفظ و حمایت می کنند، فرسایش خاک را مخصوصاً در نواحی با بارندگی زیاد به تعویق می اندازند، رطوبت خاک را حفظ نموده و به ذخیره تدریجی آب به درون جوی بارها، رودخانه ها و حتی سفره ها و ذخایر زیر زمینی آب کمک می کنند.

جنگل ها همچنین به تصفیه هوا پرداخته و کیفیت هوا را بهتر ساخته و به حفظ اقلیم های ناحیه ای مخصوصاً در مورد بارندگی کمک فراوانی می کنند. علاوه بر اینها جنگل ها شرایط دینامیکی ضروری برای تداوم حیات را حفظ کرده و دیگر ایکوسیستم های درون سیستم طبیعی را حمایت می کنند.

زیادتر بودن تنوع زیستی یعنی بزرگتر بودن پیچیده گیهای ایکوسیستم ها که نقش مهمی در چرخه کاربن دارند. تنوع گونه های درون یک جنگل، نقش مهمی را در داخل ایکوسیستم بازی می کند. برای مثال بعضی از درختان برای جدا سازی مواد غذایی از خاک به تعدادی از قارچ ها و باکتریها وابسته هستند.

حیوانات کوچک خاک نظیر کرمها و موریانه ها و سایر باکتریها با زیر و رو کردن خاک به منظور تهیه غذا خصوصیات فیزیکی خاک را تغییر داده و رشد درختان را اصلاح و تسریع می کنند. همچنین درختان برای گرده افشانی و تولید مثل به انواع پرندگان و حشرات بزرگ و کوچک نیازمند هستند. به همین منظور برای جلب و جذب آنها بطرف خود مواد غذایی و محل زندگی در اختیار آنها قرار می دهند.

خطرات و مضرات ناشی از قطع جنگل ها و نابودی درختان

قطع اشجار و نابودی جنگل ها، از بین بردن درختچه ها و ریشه کن کردن بوته ها خاک را عریان کرده و در برابر باد و سیلاب بی دفاع می سازد. این خاک عریان با توجه به شرایط اقلیمی حاکم بر کشورهای مختلف به ویژه ممالک فقیر و عقب مانده که گاه و بیگاه دچار طوفان های سهمگین و یا سیلاب های بنیان برافکن می شوند به آسانی لایه حاصل خیز خود را که می تواند، بستر خوبی برای رشد و پرورش گیاه باشد از دست می دهد. بدین گونه است که این خاک فقیر و عریان و ضعیف دیگر نمی تواند، مفید واقع شود و توان رویاندن آنچه را که مورد تغذیه انسان و حیوان قرار می گیرد را ندارد. به همین علت پدیده پیشروی صحرا گسترش می یابد و خشکسالی، گرسنگی و قحطی استمرار می یابد، که در فصل جداگانه بطور مفصل تحت عنوان رابطه فقر و محیط زیست در صفحات بعدی تقدیم تان می گردد.

علاوه بر آن ذخایر آبهای زیرزمینی کاهش می یابد. باعث افت و نقصان رطوبت و نهایتاً کمبود و یا حتی قطع بارندگی می گردد. چون درختان توسط عملیات فتوسنتز، دی اکساید کاربن را جذب و اکسیجن را آزاد می کنند. با نابودی پوشش گیاهی، طبیعت با کمبود و اختلال در تبادلات اکسیجن و افزایش دی اکساید کاربن مواجه شده و باعث آلودگی هوا، گرم شدن زمین و حتی ایجاد مسمومیت و بروز انواع بیماریها نیز می گردد. نظیر امراض تنگی نفس، برانشیت، مسمومیت ها و انواع آنرزی ها و حساسیت های جلدی و تنفسی.

مهمترین عوامل تخریب جنگل ها و چراگاه ها

1. بریدن، ریشه کن کردن و سوزانیدن نهال، درخت و درختچه ها.
2. بریدن، ریشه کن کردن و سوزانیدن بوته ها، خارها و علوفه جات بیابانی و کوهستانی.
3. چرانیدن مالها در منابع طبیعی مذکور، که باعث نابودی و انقراض نسل گیاهان علوفه ای میشود.
4. چرانیدن مال خصوصاً «بز» در جنگل ها و چراگاه ها، که با خوردن نوده و نهال، پوست و حتی شاخه درختان، باعث خشک شدن و نابودی آنها می شود.
5. آتش زدن نباتات در مزارع و باغات روستاهای داخل یا مجاور جنگل بعد از فصل درو یا قبل از موسم شخم و شدیار.
6. زخمی کردن یا روشن کردن آتش و یا میخ زدن و... در تنه درختان توسط جنگل نشینان، چوپانان، شکارچیان و یا رهگذران.
7. آتش زدن عمدی جنگل توسط افراد سود جو به منظور تهیه زغال.
8. شکار بی رویه حیوانات و پرندگان شکاری که از علفخوارها خصوصاً جوندگان تغذیه میکنند. زیرا با نابودی دشمنان آنها تعداد جوندگان که در زیرزمین از ریشه و ساقه درختان تغذیه می کنند، زیاد شده و باعث خشکیدن و نابودی نباتات می شوند.
9. چرای بی رویه و پی در پی و رعایت نکردن جاهای ممنوعه در مناطق سرسبز و چراگاه ها و مراتع توسط کوچی ها و مالداران.
10. حوادث طبیعی شامل: سیل، طوفان، زلزله، آتشفشان، رعد و برق و ساعقه، هجوم ملخ و جوندگان، گسترش امراض و آفات نباتی، خشکسالی.

چگونگی حفاظت از محیط زیست و منابع طبیعی

درخصوص حل معضلات زیست محیطی و راه های بیرون رفت از آن در بسیاری از کشورها خصوصاً کشورهای صنعتی و انکشاف یافته اقدامات چشمگیری صورت گرفته است، که هر کدام از آن اقدامات مطابق با شرایط اقتصادی، اجتماعی سیاسی و فرهنگی، عوامل و نحوه تخریب و آلودگی محیط زیست و همچنین مقدار نابودی و تخریب محیط زیست در هر کشور با همدیگر فرق می کند. اما در مجموع همه این اقدامات بطور هماهنگ در سه بخش اقدامات مردمی، اقدامات دولتی و اقدامات بخش صنایع خصوصی قابل تقسیم بندی می باشند.

اقدامات مردمی جهت حفاظت از محیط زیست و منابع طبیعی

بدون شک مهمترین عاملی که در حفظ و حراست محیط زیست می تواند نقش بارز و ارزنده ای را ایفا کند، بسیج عمومی، تحریک احساسات و برانگیختن شور و شعور فردی و جمعی مردم است و چه انگیزه ای بالاتر از آنکه این آگاهی و شناخت برای عموم مردم حاصل شود، که بقا و ادامه حیات شان وابسته به محیط زیست سالم است. بدون شک بدلیل هزینه های فراوان مالی که دولتها در حفظ و حراست از محیط زیست باید بپردازند، این امر برای خیلی از ممالک یا اصلاً امکان پذیر نیست و یا با مشکلات عدیده ای روبرو خواهند شد. در حالی که بسیج مردم و ملت ها و بخش خصوصی نه تنها نیاز به منابع مالی ندارد، بلکه توانائی های شگفت انگیزی را برای حل مشکل مورد نظر و سایر مشکلات جامعه داشته و دارند.

همان گونه که در اوقات بحرانی و اضطراری از قبیل وقوع سیل و زلزله و یا جنگ و دفاع و... بوسیله تبلیغ و تهییج، مردم به کمک دولتها و سایر هموعان خویش شتافته و حتی از جان خود نیز میگذرند؛ در خصوص دفاع از حریم زندگی و محیط زیست نیز این امر میتواند صادق باشد، مشروط بر اینکه دولت ها و ملت ها و سایر عوامل تأثیر گذار به آن درجه از خودآگاهی و وجدان حساس رسیده باشند. اما به منظور تحریک و تهییج مردم و یا بخش خصوصی در مورد حفاظت از محیط زیست و منابع طبیعی مهیا بودن چند شرط لازم است که عبارتند از:

- 1- تبلیغات گسترده.
- 2- آموزش های لازم.
- 3- دادن آگاهی.
- 4- ایجاد زمینه های خودآگاهی در مردم.
- 5- همچنین پیوند زدن منافع آنی بین مردم، بخش صنایع خصوصی و موضوع حفاظت از محیط زیست.

به عنوان مثال در کشور امریکا گروه های زیادی تحت عناوین مختلف از جمله حامیان «ایکو لوژی» و طبیعت معرفی می شوند، که همگی خود جوش و مردمی بوده و حکایت از وجدان بیدار و مفکوره حساس مردم در قبال موضوع محیط زیست دارد.

یکی از این گروه ها در ویرجینیای غربی بنام گروه حفاظت از رودخانه «River Coalition» است، که برای حفظ و حراست از ۱۳ رودخانه از آلودگی مبارزه می کنند یا مردم شهر «وردن بورگ» در شمال آلمان که از هیچ گونه سوخت فصلی استفاده نمی کنند. نیروی برق شان از جنراتورهای بادی تأمین می شود و برای تأمین انرژی حرارتی از پس مانده گیاهان استفاده می کنند. به صنایع و کارخانجات تولیدی و حتی مراکز خدماتی در صورتی اجازه فعالیت در شهرشان را می دهند، تا مسئولان آن مراکز تضمین کنند، که فعالیت آنها ضرری به محیط زیست شهر وارد نمی سازد. بنا بر این می بینیم

که مردم شهرهای فوق خودشان به آن حدّ از خود آگاهی رسیده اند، که چطور و برای چه از محیط زیست خود محافظت نمایند.

اقدامات بخش صنایع خصوصی جهت حفظ و حراست از محیط زیست

در بسیاری از کشورهای صنعتی، بخش صنایع خصوصی اقداماتی را جهت کاهش آلودگی و ترمیم تخریبات محیط زیست انجام داده اند. که با استقبال مردمی روبرو شده است. به عنوان مثال یک شرکت سهامی نفت در لاس انجلس به صاحبان موترهای دودزا که تاریخ ساخت آن ها قبل از سال ۱۹۷۱ بود، مبلغ ۷۰۰ دالر پرداخت می کرد. به شرط آن که وسیله نقلیه خود را به کلی از رده خارج کنند و مسائل دیگری از این قبیل بسیار زیاد است.

اقدامات دولتها جهت حفظ و حراست از محیط زیست

با وجود آنکه اقدامات مردمی بعنوان پیشگامان حفظ و حراست از محیط زیست جایگاه ویژه ای دارد و یا بخش خصوصی و صنایع شخصی میتوانند، در این زمینه گامهای مؤثری بردارند، اما بدیهی است، که تحریک و تشویق مردم و بخش خصوصی به عهده دولتهاست. این سیاستمداران هستند، که با اتخاذ تمهیدات و دادن آگاهی ها و ارائه آموزش به مردم و تصویب قوانین و اجرای مجازات و مکافات برای مخربین و محافظین منابع طبیعی، عامل اساسی مقابله با آلودگی های محیط زیست شوند. خصوصاً در کشورهای که بخش خصوصی و تجارت آزاد و یا به اصطلاح اقتصاد بازار آزاد حاکم است، نقش دولت عمدتاً ارشادی خواهد بود. هر چند با ابزار و وسایل و امکاناتی که در اختیار دارد، می توانند جهت گیری سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هر جامعه ای را در مسیری که خواهان آن است هدایت کند.

اقداماتی که کشورهای در حال انکشاف باید جهت حفظ محیط زیست انجام دهند

همانطور که یاد شد نحوه مبارزه با آلودگی، با توجه به منبع و منشأ و درجه پیشرفت آن و نیز با توجه به میزان توسعه یافتگی و عقب ماندگی ممالک با همدیگر فرق میکند و شدت و ضعف دارد. اما در مجموع اصل هدف یک چیز است. بسیاری از اقداماتی که در کشورهای صنعتی و توسعه یافته جهت حفظ محیط زیست انجام شده یا باید بشود، شامل حال کشورهای رو به انکشاف هم می شوند. بنا براین عمده ترین گامهای که باید کشورهای توسعه نیافته مشترکاً در این خصوص گام بردارند عبارتند از:

۱. برای بهبود کیفیت زندگی انسانها از یک سو و حفظ محیط زیست از سوی دیگر باید بین شمار انسانها (نفوس) و محیط زیست توازن برقرار شود.

۲. الگوهای غیر قابل دوام توسعه بایستی کنار گذاشته شود.

۳. فقر مطلق عامل انحطاط و نابودی محیط زیست است. رفع فقر و محرومیت زدایی و ریشه کن کردن آن در حفظ محیط زیست مؤثر است، وابستگی شدید فقرا (کشورهای عقب مانده) به بهره برداری

از منابع طبیعی موجود در محیط زیست شان مانند خاک، آب گیاه، جنگل و علفچر و... تخریب شدید این منابع را در بر دارد.

4. در جهت کنترل جمعیت و تنظیم خانواده بایستی گامهای اساسی برداشته شود.

5. از آنجا که تعلیم و تربیه یکی از عوامل روشنگری جامعه در حفظ توازن جمعیت است باید به این امر توجه خاصی مبذول گردد.

6. تعدیل نرخ رشد نفوس را می توان زیربنای حفاظت از محیط زیست و تحقق توسعه پایدار تلقی کرد.

7. آموزش و بکارگیری زنان در برخی از مشاغل از عواملی است که در افزایش تولید و توسعه پایدار سهم مؤثری دارد.

8. از تعلیم مذهبی و رسم و فرهنگ بومی نیز برای جلوگیری از تخریب محیط زیست باید نهایت بهره برداری شود.

9. بسیاری از سموم دفع آفات نباتی که در کشورهای صنعتی استفاده آنها ممنوع شده در این ممالک نیز باید ممنوع اعلام شود.

10. ازجمله مسائل زیست محیطی در کشورهای رو به توسعه، فاضلاب های صنعتی، انسانی و زراعتی است. در حال حاضر فاضلاب های زراعتی مقادیر زیادی از آفت کش ها را وارد آب ها میکند، که نهایتاً این مواد همراه با مواد ناشی از فاضلاب های شهری و صنعتی وارد شبکه آبهای جاری و حتی سفره های زیرزمینی آب و دریاها آزاد شده و در نتیجه با آلوده ساختن ذخایر آبی و غذایی دریایی باعث مرگ و میر هزاران انسان می شوند.

11. مهاجرت به شهرها امروزه معضل مهم زیست محیطی است. این مشکل مهم امروزه گریبان گیر کشورهای بسیاری در جهان است، اما در کشورهای توسعه نیافته مسائل و مشکلات زیست محیطی به مراتب بیشتر است. بایستی با تمهیداتی از مهاجرت و انتقال بخش بزرگی از روستا نشینان (جمعیت فعال و تولید کننده) به شهرها جلوگیری کرد.

منابع و مأخذ

1. ایوب، محمد طاهر، ۱۳۹۱ هـ ش، نامه نگاری، مطبعه پرویز، کابل - افغانستان.
2. امین زی، انجنیر همت الله، ۱۳۹۳ هـ ش، سرزمین من، انتشارات امیری، کابل.
3. اشرفی، سید احمد، ۱۳۸۵ هـ ش، روابط بین المللی در اسلام، انتشارات رسالت، کابل - افغانستان.
4. غبار، غلام محمد، ۱۳۸۸ هـ ش، افغانستان در مسیر تاریخ، انتشارات خاور، پشاور - پاکستان.
5. ایوبی، عبدالله، ۱۳۹۰ هـ ش، افغانستان در یک نگاه، انتشارات رسالت، کابل - افغانستان.
6. طنین، محمد ظاهر، ۱۳۸۴ هـ ش، افغانستان در قرن بیستم، نشرات شریعتی، تهران - ایران.

Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English